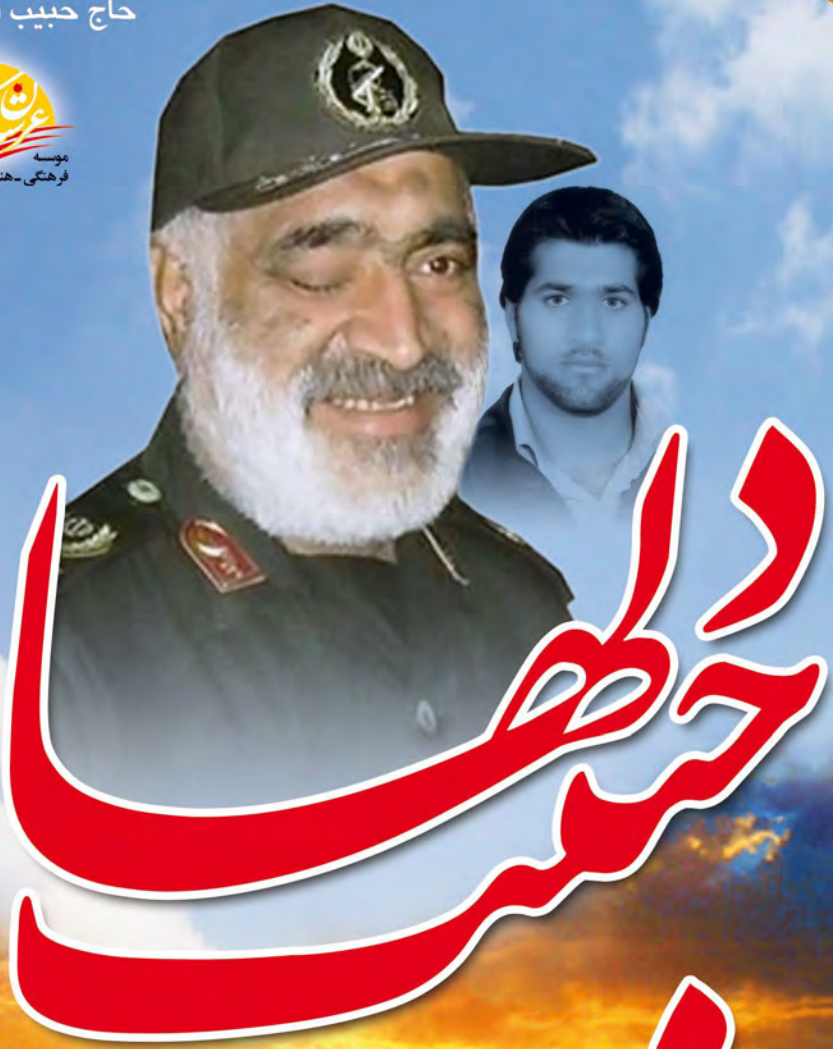


یادنامه سردار شهید
حاج حبیب لک زایی



دختر

دفتر چهارم

به کوشش:
رضا لکزایی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حبيب دلها

يادنامه سردار شهيد
حاج حبيب لكزايي

دفتر چهارم

تهيه:

مؤسسه فرهنگي - هنري عرشيان كوير تاسوكي

به كوشش:

رضالكزايي



حبیب دلہا
دفتر چہارم



تہیہ: مؤسسہ لرہنگی - هنری عرشیان کویر تاسوکی
به کوشش: رضا لک زایی
ناشر: مؤسسہ لرہنگی - هنری ابناء الرسول (ص) تہران
طراح و صفحہ آرا: محمود کریمی
نوبت چاپ: اول، تابستان ۱۳۹۲
شمارگان: ۱۵۰۰ نسخه
چاپ: نگارش
قیمت: ۱۰,۰۰۰ تومان
شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۵۲۹-۷۶۷-۹

ISBN: 978-964-529-767-9

مرکز پخش: قم، بلوار جمهوری اسلامی، مجمع جهانی اہل بیت (ع)،

دفتر مؤسسہ ابناء الرسول (ص) تہران

تلفن: ۰۲۵-۳۳۱۳۱۳۲۰

www.ahl-ul-bayt.org - info@ahl-ul-bayt.org

فهرست نویسی فیفا

عنوان و نام پدیدآور: حبیب دلها؛ یادنامه شهادت سردار حاج حبیب لک زایی. تهیه و تدوین مؤسسه فرهنگی هنری عرشیان کویر تاسوکی؛ به کوشش رضا لک زایی
مشخصات نشر: تهران: ابناء الرسول(ص)، ۱۳۹۲
مشخصات ظاهری: ۳۶۰ ص.: مصور(رنگی)
بهاء: ۱۰۰,۰۰۰ ریال:

ISBN: 978-964-529-767-9

فهرست نویسی بر اساس جلد چهارم
موضوع: لک زایی، حبیب، ۱۳۴۲-۱۳۹۱- سرگذشتنامه
موضوع: لک زایی، حبیب، ۱۳۴۲-۱۳۹۱- یادنامه ها
موضوع: جنگ ایران و عراق، ۱۳۵۹-۱۳۶۷- شهیدان - خاطرات
موضوع: شهیدان - ایران - سیستان و بلوچستان - مقاله ها و خطابه ها
موضوع: شهیدان - ایران - بازماندگان - خاطرات
شناسه افزوده: لک زایی، رضا، - گردآورنده.
رده کنگره: ۱۳۹۱، ح ۶۴، ۱۶۶۷ DSR
رده دیویی: ۹۵۵/۰۸۴۳۰۹۲

تقديم به
همه شهيدان
از سپيده دم تاريخ
تاکنون

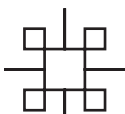
فهرست

۱۳	اول دفتر
۱۵	مقدمه ناشر
۱۷	سخن مؤسسه
۲۱	فصل اول: همراه با حبیب
۲۳	گفتار اول: حیات حبیب
۲۵	سبک و سیاق مؤمنانه او
۲۷	او حبیب خدا بود
۳۱	گفتار دوم: جرعه‌ای از جام حبیب
۳۳	جذب و تثبیت نیروهای بسیجی در دوره صلح ...
۵۷	گفتار سوم: سخن حبیب
۵۹	در باب امر به معروف و نهی از منکر
۷۱	هدف، حفظ اسلام و قرآن است
۷۹	فصل دوم: گرامی داشت حبیب

- ۸۱ **گفتار اول: سخن محبان حبیب**
- ۸۳ شهید لک‌زایی متصف به مکارم اخلاق بود
- ۹۰ سردار لک‌زایی، جریان‌سازی و فضا‌سازی تعاملی
- ۹۸ تربیت دینی، محور کتاب حبیب دلها
- ۱۰۶ گفتند من زنده‌ام
- ۱۱۱ سردار لک‌زایی دایره‌المعارف انقلاب و ارزش‌ها بود
- ۱۱۳ **گفتار دوم: دمی با محبان حبیب**
- ۱۱۵ الگوی حبیب رسول الله بود
- ۱۳۰ فرماندهی و رهبری خیلی منظمی داشت
- ۱۳۶ حضور شهید لک‌زایی در کار برکت داشت
- ۱۷۵ نجات ایشان امداد الهی است
- ۱۸۴ تشویق فراوان، تنبیه به ندرت
- ۱۹۰ به زیبایی‌های شخصیتی ایشان غبطه می‌خورم
- ۱۹۳ تلاش می‌کرد همیشه در کنار مردم باشد
- ۲۰۱ **فصل سوم: با یاران حبیب**
- ۲۰۳ **گفتار اول: یاد و یادداشت**
- ۲۰۵ خود را مدیون انقلاب می‌دانست
- ۲۰۷ یک پاسدار و یک روحانی واقعی بود
- ۲۰۹ با رعایت احتیاط و تقوا اظهار نظر می‌کرد
- ۲۱۱ بوسه سید حسن بر مزار حبیب دلها
- ۲۱۴ در آرزوی «قَضَى نَحْبَهُ» و مصداق «مَنْ يَنْتَظِرُ» بود

- ۲۱۸ سردار وحدت آفرین
- ۲۲۷ هزینه شخصی
- ۲۲۹ آنکه چو خورشید به ما گرمی داد
- ۲۳۳ همچون حاج حبیب باشیم
- ۲۳۵ یک روز با سردار
- ۲۳۹ **گفتار دوم: ابیاتی در رثای حبیب**
- ۲۴۱ حبیب غزل‌های من
- ۲۴۲ آینه دل
- ۲۴۴ گل بی خار (به لهجه سیستانی)
- ۲۴۶ گل بی خار (به فارسی)
- ۲۴۸ چه سان بخواب رفتی که خنده بر لب توست
- ۲۵۰ سفر هور
- ۲۵۲ ای لبالب از یقین
- ۲۵۳ حریم سرداران
- ۲۵۷ **گفتار سوم: خاطراتی از حبیب**
- ۲۵۹ خبر شهادت «حبیب» از قبل نوشته شده بود
- ۲۶۴ تندیس تواضع
- ۲۶۶ سفرت مبارک ای گل
- ۲۶۸ تشنه دانستن بود
- ۲۷۱ **فصل چهارم: با مهمانان حبیب**
- ۲۷۳ **گفتار اول: حبیب شقایق‌ها**

- ۲۷۵ یاد شقایق‌ها
- ۲۸۳ گفتار دوم: سقای حبیب
- ۲۸۵ گذری بر زندگی شهیده مطهره نارویی
- ۲۸۹ دخترم در حال سقایی عزاداران بود که روحش پر کشید
- ۲۹۱ به پاس خون مطهره، بندهای شل شده حجاب را محکم کنیم
- ۲۹۷ وقتی راز معما گشوده شد
- ۳۰۱ شب ناله‌های فراق
- ۳۰۸ تو همیشه در کلاس ما حاضری
- ۳۱۰ فرشته ناز
- ۳۱۱ یا رب من مطهر آدم
- ۳۱۳ گفتار سوم: حسین حبیب
- ۳۱۵ شهید رمضان؛ حسینعلی پیغان
- ۳۲۱ پیوست‌ها
- ۳۲۳ پیوست ۱: در تسلاي داغ حبیب
- ۳۴۱ پیوست ۲: فراخوان همایش حبیب دلها
- ۳۵۱ پیوست ۳: حبیب در قاب خاطره‌ها (آلبوم تصاویر)



■ اول دفتر

مقدمه ناشر

در تاریخ معاصر ایران، رادمردان و رادزنان پرشماری جان خود را فدای آرمان‌های دینی و ملی این سرزمین کرده‌اند؛ از جنگ‌های ایران و روس گرفته تا انقلاب مشروطه؛ از قیام جنگل گرفته تا خیزش خراسان و دشتستان، از مسجد گوهرشاد گرفته تا مدرسه فیضیه و پیشوای ورامین؛ و از انقلاب اسلامی گرفته تا سال‌های طولانی دفاع مقدس.

گذشته از آنچه در دوران قاجار و پهلوی اول گذشت، تنها در سال‌های انقلاب اسلامی و دفاع مقدس، حدود ۳۰۰ هزار نفر جان خود را به اسلام و ایران هدیه کردند تا اینک این سرزمین، جزیره امنی در دریای پر آشوب خاورمیانه باشد.

تعداد بسیار زیادی از این جمع چند صد هزار نفری، شهیدانی هستند که حیات آنان، قابل درس‌آموزی برای دیگران است؛ اما به دلایل گوناگون، سیره و سلوک آنان مورد مطالعه و مذاقه قرار نگرفته است.

اینک خانواده یکی از این شهداء - سردار شهید حاج حبیب لک‌زایی - آستین همت بالا زده و با اقدامات عملی و فرهنگی متعدد، برای زنده نگه داشتن

یاد این شهید وارد گود شده‌اند. این کار آنان، نه تنها تجلیل از مقام جهاد و شهادت است، بلکه موجب خواهد شد تا خلأهای فرهنگی بسیاری نیز که در منطقه محروم سیستان و بلوچستان وجود دارد پر شود. همچنین الگویی شایسته برای خانواده‌های شهیدان دیگر است که می‌توانند با امکاناتی اندک، اما اراده و تدبیری بزرگ، یاد شهیدان خود را زنده نگه دارند و از آنان، الگویی برای نسل نیازمند الگوی میهن فراهم سازند.

* * *

یکی از مهمترین کارهایی که در زمینه میراث علمی، فرهنگی، جهادی و ایثارگری شهید لکزایی در حال انجام است همایشی است که با کمک نهادهای ملی و محلی برای بزرگداشت آن شهید برگزار خواهد شد. این همایش، بویژه از این جهت مهم است که می‌تواند بادرهٔ خیری باشد برای آغاز همایش‌ها و مراسمی که به سیرهٔ شهدای آن منطقه بپردازد، که کم‌تعداد و کم‌آموزه نیز نیستند.

کتاب حاضر - به همراه سه جلد سابق و مجلدات آتی آن - منبع مهمی برای پژوهشگرانی است که برای همایش مذکور، تحقیق و تصنیف می‌کنند. باشد که خداوند متعال به پاس این زحمات، به ما نیز توفیق شهادت در راه خویش را ارزانی دارد.

سید علیرضا حسینی عارف

مدیر عامل مؤسسه فرهنگی هنری ابناء الرسول (ص)

مرداد ۱۳۹۲

رمضان المبارک ۱۴۳۴

سخن مؤسسه

خداوند را شاکر و سپاس گزاریم که به ما توفیق عنایت کرد تا با همکاری دوست‌داران و علاقه‌مندان به اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام دفتر چهارم کتاب حبیب دلها: یادنامه سردار پاسدار سرتیپ شهید حاج حبیب لکزایی را تقدیم خیل علاقه‌مندان نماییم. تلاش همکاران ما در مؤسسه فرهنگی و هنری عرشیان کویر تاسوکی بر این استوار است که بتوانیم همه ابعاد حیات پرخیر و برکت آن سردار سرافراز را پوشش داده و زمینه پژوهش‌های بعدی را فراهم سازیم. از این رو به مرور مباحث دیگری در این زمینه چاپ و منتشر می‌شود. افزون بر این «همایش حبیب دلها: یادواره نخستین سالگرد شهادت سردار جانباز حاج حبیب لکزایی» نیز طراحی شده است تا بتواند بخشی از آنچه مورد نظر است را تمهید نماید. درباره سازماندهی دفتر چهارم حبیب دلها تلاش شده است همانند مجلدات پیشین باشد. در دفتر حاضر بخش عمده فصل مهمانان حبیب به زندگی شهیده نوجوان اهل سنت، مطهره نارویی، پرداخته است. این بخش با یادداشت‌هایی از پدر و نزدیکان وی همراه شده که خواندنی است. مطالب

و یادداشت‌ها نشان می‌دهد محبت اهل بیت - علیهم السلام - در دل این شهیده سعیده و خانواده وی وجود دارد که می‌تواند زمینه همبستگی بیشتر اهالی استان پهناور سیستان و بلوچستان را به همراه آورد.

گفتنی است در دفتر حاضر نیز از همکاری و مساعدت عزیزان بسیاری برخوردار بودیم. بار اصلی کار همانند سه دفتر پیشین بر دوش برادر عزیزم جناب آقای رضا لکزایی بود که از همت استوار و والای ایشان تقدیر و تشکر می‌شود. عزیزان دیگری نیز همکاری خوبی داشتند که بویژه از دکتر نجف لکزایی، سید علیرضا حسینی عارف، محمود کریمی، علیرضا رخشانی، دکتر منفرد، خانم کیخا مقدم، طیبه صیادی، رضا پیغان، سلمان لکزایی، میثم لکزایی، صادق لکزایی، مهدی لکزایی، جابر الله بخش و مهدی الله بخش، جعفر لکزایی سپاس‌گزاری می‌شود.

گفتنی است برخی از مراکز، نهادها و سازمان‌ها و اشخاص حقیقی از دفتر سوم کتاب حبیب دلها حمایت کرده و در چاپ و توزیع آن مشارکت و همکاری به عمل آوردند که از همه آنان تقدیر و تشکر به عمل می‌آید؛ از جمله جناب سرهنگ حمزه دهقان، مدیر دفتر حفظ آثار و نشر ارزش‌های دفاع مقدس استان سیستان و بلوچستان.

همچنین از آیت الله عباسعلی سلیمانی، نماینده محترم ولی فقیه و امام جمعه زاهدان و سردار مرتضوی، فرمانده محترم سپاه سلمان استان، که تسلی بخش دل حبیبیان بوده‌اند سپاس‌گزاری می‌شود.

حجت الاسلام والمسلمین عباس دانشی، مدیر کل محترم اداره فرهنگ و ارشاد اسلامی استان سیستان و بلوچستان، و همکارانشان با تقبل نشست رونمایی دفتر سوم کتاب حبیب دلها یاد و نام آن شهید سعید را گرامی داشتند که از ایشان و همکارانشان تشکر می‌کنیم.

اول دفتر ♦ ۱۹

در پایان مؤسسه فرهنگی و هنری عرشیان کویر تاسوکی دست یاری همه دوستان و منتقدان را به گرمی می فشارد و از همه عزیزانی که مطلبی درباره سردار شهید سپاه اسلام حاج حبیب لکزایی و یا نظری درباره این مجموعه دارند تقاضامند است به یکی از شیوه‌های زیر مطالبشان را ارسال نمایند:

نشانی پستی: زاهدان، صندوق پستی ۹۸۱۵۵-۱۱۹۱

نشانی پایگاه اطلاع رسانی:

www.arshiyankavir.ir

نشانی پست الکترونیک:

arshiyankavir@gmail.com

شماره تماس: ۰۹۱۰۹۶۱۶۱۵۲

فکس: ۰۲۵۳۲۸۵۶۹۰۳

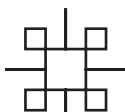
شماره حساب مؤسسه جهت دریافت کمک‌های مردمی نزد بانک ملت:

۴۲۵۶۶۶۲۶۸

دکتر شریف لکزایی

رئیس هیأت مدیره

مؤسسه فرهنگی - هنری عرشیان کویر تاسوکی



فصل اول

همراه با حبیب

■ گفتار اول

حیات حیب

سبک و سیاق مؤمنانه او^۱

متن لوح سپاس آیت الله سلیمانی به خانواده سردار شهید حاج حبیب لکزایی

بسمه تعالی

بیست و پنجم مهرماه، سالروز پرواز سبکبال عرش پیمائی بود که در میان همه دوستان و همسنگران و ارحام و اقوام مورد بدرقه کم نظیر مردم قدرشناس استان سیستان و بلوچستان قرار گرفت. بدرقه‌ای که به خاطر زودرس بودن، هرگز به راحتی در باور مردم این دیار نمی‌گنجد، نگاه نافذ، لبخند نمکین، برخورد متواضعانه، سبک و سیاق متین و مؤمنانه او از یاد نمی‌رود.

تقوا و سیاست، ایثار و مقاومت، اندیشه و حرکت، تلاش و جدیت این عزیز، از صحنه استان محو شدنی نیست. بیانات شیوا، کلمات رسا، طلاق تلسان این مرد، در جای جای این استان برای همیشه طنین انداز است. او که

۱. این نوشتار که متن لوح تقدیر «آیت الله سلیمانی» به خانواده شهید لکزایی است در جملاتی کوتاه و گویا، حبیب دلها را توصیف کرده است.

از دامن علم پدر و از میان امواج خون مظلومانه پسر و از درون اخلاص در عمل، سر برکشیده بود و خود بخش عمده از سلامتی را هدیه رهبری و نظام کرده بود، در مقام عروج با معراجیان خداجوی برآمد.

آری! ابر مرد سربلند و سرافراز سردار جانباز حبیب لکزایی در جایگاهی است که مرا یارای توصیف نیست. نه از جایگاه سپاه و پاسداریش و نه از عنوان رزم و جانبازیش و نه از درد و رنج پنهانش و نه از متانت و وقار و رازداریش و نه از سمت‌های متعدد حکومتی‌اش؛ جز آنکه مبهم و سر بسته و مجمل و پیوسته در مقام تشکر و عذرخواهی برآیم. خداوند او را با اولیائش محشور فرماید و به بازماندگان صبر عطا نماید.

او حبیب خدا بود^۱

سردار شهید حبیب‌الله لکزایی، متولد ۱۳۴۲ شمسی، اهل زابل در استان سیستان و بلوچستان بود. وی پیش از پیروزی انقلاب در معیت پدر خود، که روحانی مبارز علیه رژیم شاه بود، به مخالفت با رژیم می‌پرداخت. در اسنادی که بعد از پیروزی انقلاب از پاسگاه منطقه سکونت وی به دست آمد نام او و پدرش در لیست اعدام ساواک قرار داشت. ایشان پس از پیروزی انقلاب فعالیت‌های فراوان داشت. در سال ۱۳۵۸ به سپاه پاسداران انقلاب اسلامی ملحق شد.

او در طول جنگ هشت ساله ایران در عملیات فتح‌المبین و کربلای پنج حضور داشته است و سابقه بیش از صد ماه حضور در مناطق عملیاتی جنوب شرق کشور را نیز دارد و در سال ۶۷ در منطقه عملیاتی شلمچه از ناحیه چشم، پهلو، سر، گردن و پا بشدت مجروح شد به طوری که سایر همزمان وی که اسیر شدند تصور کردند شهید شده است و در اردوگاه

۱. زندگینامه کوتاه سردار شهید لکزایی به نقل از مجله امان، آذر و دی ۱۳۹۱، شماره ۳۹، ص ۱۸.

اسرا برای وی مراسم فاتحه گرفتند؛ اما بعد از مداوا و تلاش پزشکان در بیمارستان آیت‌الله کاشانی اصفهان به عنوان شهید زنده به زندگی بازگشت. از قول وی نقل شده است که: «از کربلای پنج به بعد، خدا به او برای زندگی وقت اضافه داده است و لذا باید آن را وقف خدا نماید».

سردار شهید حبیب‌الله لکزایی از فرماندهان سپاه پاسداران انقلاب اسلامی و جانشین سپاه سلمان سیستان و بلوچستان، رئیس هیئت امنای گلزار شهدای حضرت رسول اکرم - صلی الله علیه و آله و سلم - شهر ادیمی، دبیر ستاد احیای امر به معروف و نهی از منکر استان و مدیر بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود عجل الله تعالی فرجه الشریف سیستان و بلوچستان انجام وظیفه کرده و تدریس در دانشگاه‌های سیستان و بلوچستان را در کارنامه خود داشت. بارها مورد تهدید فرقه وهابیت قرار گرفته بود و پسر وی «مسلم» نیز توسط گروهک منحرف ریگی به شهادت رسید.

سردار حبیب لکزایی که جانباز ۷۷ درصد بود پس از ۲۴ سال تحمل رنج و مرارت جراحتهای دوران دفاع مقدس، ظهر روز سه شنبه ۲۵ مهر ۱۳۹۱ در بیمارستان بعثت تهران به لقاء الله پیوست.

از فرمایشات سردار شهید حاج حبیب لکزایی:

آنچه که در بحث امام زمان - عجل الله تعالی فرجه الشریف - مهم است مسئله معرفت به ایشان است. انسانی که معرفت به امام زمان داشته باشد قطعاً محبت به امام زمان - عجل الله تعالی فرجه الشریف - دارد و انسانی که محبت به امام زمان - عجل الله تعالی فرجه الشریف - داشته باشد قطعاً مطیع امام زمان - عجل الله تعالی فرجه الشریف - است و اطاعت از امام زمان - عجل الله تعالی فرجه الشریف - می‌کند و انسانی که مطیع امام زمان - عجل

الله تعالی فرجه الشریف - باشد قطعاً مطیع ولایت فقیه و مطیع حضرت
آیت الله العظمی امام خامنه‌ای است.

سایت‌هایی که از آنها در نگارش این یادداشت استفاده شده به قرار ذیل
است:

۱. سایت خبرگزاری اهل بیت (ابنا).
۲. سایت پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.
۳. سایت ویکی پدیا.
۴. سایت خبرگزاری قرآنی ایران (ایکنا).

■ گفتار دوم

جرعه‌ای از جام

حبیب

مقاله زیر، متنی پژوهشی است که سردار شهید لکزایی در سلسه پژوهش‌های علمی خود در پاییز ۱۳۷۲ نوشته است.

جذب و تثبیت نیروهای بسیجی در دوره صلح با هدف به کارگیری در حفظ و امنیت کشور

پیشگفتار

با سلام و درود فراوان بر منجی عالم بشریت و انسانیت حجة ابن الحسن العسکری صاحب الزمان (عج) و درود فراوان بر روح پر فتوح حضرت امام خمینی (ره) و سلام و درود فراوان بر مقام معظم رهبری حضرت آیت الله خامنه‌ای.

در آغاز این مقاله ذکر نکاتی لازم است:

مطالب مطرح شده در این جزوه با استفاده از نظرات برادران دست اندرکار بسیج در استان سیستان و بلوچستان - شامل فرماندهان پایگاه‌ها و مسئولان نواحی مقاومت بسیج - جمع بندی شده که نظراتشان در این خصوص بعضاً به پیوست می‌باشد.

پیوست‌های مهم این جزوه شرح وظایف مصوب نیروی مقاومت بسیج، مسائل مربوط به بسیج در قانون استخدامی سپاه و قانون حمایت قضایی از بسیج می‌باشد و در پایان نیز بخشنامه ریاست محترم جمهوری اسلامی به کلیه وزارتخانه‌ها، مؤسسات، سازمان‌های دولتی و نهادهای انقلاب اسلامی و استانداری‌های سراسر کشور پیوست شده است.

این جزوه مشتمل بر شش بخش می‌باشد: بخش اول، عوامل خارجی و مؤثر بر بسیج (بیرون تشکیلات)، بخش دوم عوامل داخلی مؤثر در بسیج، بخش سوم مشکلات بسیج و بسیجیان، بخش چهارم نتایج و پیشنهادات کلی، بخش پنجم عین نظرات تعداد نفر از برادران در خصوص موضوع و بخش ششم حاوی پیوست‌ها می‌باشد.^۱

علیرغم امکان ارائه جزوه‌ای کامل‌تر و کیفی‌تر، به دلیل کمبود وقت متأسفانه در تهیه و تدوین منظم تر آن اشکالاتی وجود دارد که قبلاً از این بابت پوزش می‌خواهم و امیدوارم که از نظرات اصلاحی و انتقادی اساتید بی‌بهره‌نمانم.

مقدمه

کلمه بسیج، عبارت از لفظ عامی است که گذشته از مسئله شرعی و الهی آن، جایگاه خاصی در بین مردم داشته و دارد، به طوری که برای انجام هر کاری نیاز به کار و همکاری گروهی باشد و به صورت بسیجی از کلیه افراد استمداد طلبیده می‌شود. اما نوع و کاربرد آن بنا به شرایط و بافت اقلیمی ملت‌ها، توده‌ها، قبیله‌ها، تیره‌ها، آداب و رسوم، اعتقادات، اهداف فرهنگی و سیاسی و موقعیت‌های جغرافیایی و مکانی در هر

۱. مطالب شش تن از فرماندهان سپاه پیوست این مقاله بود که در دفتر مؤسسه عرشیان موجود است.

عصر و زمانی مختلف و متفاوت است ولی یک اصل کلی اینکه هر موجودی بنا به غریزه دفاعی که در او می‌باشد در هنگام احساس خطر و مقابله با رقیب به کارگیری هماهنگ کلیه امکانات خود را برای رسیدن به هدف یعنی حفظ حیات خویش امری الزامی و انکارناپذیر دانسته و به اجرا در می‌آورد.

طبیعی است که انسان نیز مستثنی از این قاعده کلی نظام هستی نخواهد بود و مسلمین به شکل فرد فرد و جهان اسلام را در کل و به صورت جمعی و یکپارچه برای رسیدن به هدف و سرمنزل مقصود که همان لقاء الله است تشکّل و تحرکی در شأن و منزلتش لازم دارد.

از آنجایی که بسیج مستضعفین یکی از ثمرات انقلاب اسلامی که نشأت گرفته از تعالیم حیاتبخش اسلام عزیز و حکم صریح قرآن کریم به استناد آیه شریفه ۶۰ سوره انفال که می‌فرماید: «وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَ مِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهَبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَ عَدُوَّكُمْ» می‌باشد و از سویی انقلاب اسلامی مدعی اجرای قوانین الهی و حدودالله است بر همین اساس رهبر فقید انقلاب اسلامی حضرت امام خمینی (ره) نیز در پنج آذر سال ۱۳۵۸ فرمان تشکیل ارتش بیست میلیونی را که زمینه ساز ارتش جهانی اسلام می‌باشد را صادر فرموده است.

امروز بر هیچ کس پوشیده نیست که بسیج تحت فرماندهی ولی فقیه و با اتکای به خداوند تبارک و تعالی و تغذیه از احکام و دستورات قرآن کریم و ائمه اطهار و جوشش از خون به ناحق ریخته شده شهدای گلگون کفن از آدم تا خاتم و از صدر اسلام تا کنون با فراگیری فنون نظامی معاصر چون ستاره‌ای درخشان در دل سیاهی شب می‌درخشد. چنان که خواب راحت از چشم ستمگران و مستکبرین گرفته و همه را انگشت به دندان حیرت باز

داشته و هیچ ارتشی را هر چند پیچیده و مسلح به تکنیک و فنون امروزی یارای مقابله با او نیست.

بسیج امروزه به عنوان الگو و نمونه در مقابل نظام‌های پوچ و پوشالی دنیا مطرح است. اما فراموش نشود که این ارتش تا زمانی دارای قدرت قوی و منحصر به فرد خود خواهد بود که از خط حقیقی و آرمان اصلی خود که همانا خط انبیاء و اولیاء الله و رسول الله و ائمه اطهار و ولایت فقیه است منحرف نمی‌گردد که امید است ان شاء الله تعالی با نصرت و یاری خداوند و با همت مخلصین حق و محبان حسین بن علی (ع) این ارتش همچنان که مورد نظر است به ارتش جهانی اسلام تبدیل شده تا بار دیگر برتری اسلام را اثبات و از حلقوم جهان کفر و استکبار که امروز اسلام محدی را بلعیده بیرون بکشد. ان شاء الله.

آنچه که در این جزوه شرح آن می‌رود بررسی مسائل مربوطه به جذب و تثبیت نیروهای بسیجی در دوره صلح با هدف به کارگیری در حفظ و امنیت کشور تهیه و تقدیم می‌شود. خداوندا، تو خود گیرا و شنوایی سخن حق را که با قلم نارسای ما ممزوج گشته در نهان تمامی خوانندگان و طالبان راه حق قرار ده.

بخش اول: عوامل بیرونی مؤثر بر بسیج

مسائل اقتصادی و تأمین مادی

نیروی مقاومت بسیج و رده‌های مقاومت تحت امر برای انجام وظایف محوله نیاز به بودجه و امکانات دارند و امکانات و بودجه مورد نیاز قهراً می‌باید تأمین شود. با توجه به اینکه بسیج فراگیر و همه جانبه و در سراسر کشور گسترش دارد نیاز به امکانات و بودجه در حد وسیع می‌باشد که

تأمین آنها علاوه بر اینکه می‌باید از سوی دولت صورت گیرد، حتی المقدور همه اقشار مختلف مردم نیز کمک و مساعدت نمایند. لذا پیشنهاد می‌گردد مسائل اقتصادی و تأمین اعتبارات مورد نیاز نیروی مقاومت بسیج به شرح ذیل صورت گیرد:

فعالیت‌های اقتصادی توسط رده‌های نیروی مقاومت بسیج شامل سرمایه‌گذاری در بخش صنعت (صنایع تولیدی) و در بخش تجارت. صنایع تولیدی: ایجاد کارخانه‌های تولیدی در داخل و خارج کشور. صنایع تجاری: تجارت داخلی و خارجی اعتبارات مصوب شامل:

دراز مدت: بر اساس برنامه‌های پنج ساله در غالب توسعه اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی دولت جمهوری اسلامی. کوتاه مدت: بر اساس برنامه سالانه در غالب بودجه سالانه کشور طی مواد جاری تأمین رده‌های مقاومت بسیج در وزارت خانه‌ها، سازمان‌ها، نهادها و ادارات توسط مراکز فوق الذکر و مساعدت آن مراکز در خصوص اماکن و امکانات اردویی و اردوگاهی و پادگانی به صورت کوتاه مدت و دراز مدت در داخل و خارج کشور با هدف‌های آموزشی، تفریحی، علمی، زیارتی، سیاحتی، دیداری، کسب تجربه و ...

لازم به تذکر است علاوه بر اینکه نسبت به تأمین امکانات مادی توجه شود پشتیبانی‌های معنوی نیز می‌باید از طرف دفاتر مقام معظم رهبری، دفتر ریاست محترم جمهوری اسلامی، مجلس شورای اسلامی، قوه قضائیه، حوزه‌های علمیه، مراکز علمی دانشگاه‌ها شامل زیر مجموعه‌های وزارت فرهنگ و آموزش عالی حتی مراکز تحقیقی آنها، مراکز فرهنگی و هنری مانند سازمان تبلیغات اسلامی، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، رسانه‌های

گروهی (مراکز نشر کتاب، روزنامه ها) و صدا و سیمای جمهوری اسلامی، ائمه محترم جمعه و جماعات و روحانیون مد نظر بوده و فراموش نشود. در هر صورت در تأمین مسائل اقتصادی و مادی بسیج هم سپاه، هم دولت و هم مردم در تمامی سطوح و اقشاری می باید شرکت فعالانه داشته باشند.

حقوق بسیجیان

در نگاه به بسیج از نمای خارجی، از دیگر ابزار در برگیرنده و مؤثر برای حقوق بسیجیان می باشد. برای نیروهای بسیجی که در ساختار و قانون استخدامی سپاه زیر مجموعه آن می باشند، توازن حمایت حقوقی منطبق بر قانون بسیار حائز اهمیت است.

نیروهای بسیجی که توسط سپاه برای انجام مأموریت های مختلف به کارگیری می شوند. لازم است که به آنان در مدتی که در اختیار تشکیلات بوده اند حقوق پرداخت شود. ضمناً به شیوه های ذیل می توان به حقوق مادی بسیجیان توجه کرد:

- شرکت در سهام کارخانه ها و شرکت های بزرگ داخلی و خارجی تجاری، حمل و نقل و بازرگانی با سرمایه گذاری اولیه فردی، نهادی، ملی.

- در اختیار گذاشتن وسایل لازم جهت اجرای موارد فردی و وظایف تشکیلاتی.

- تقدیر و تشکر مادی به صورت وجه نقد، غیر نقدی، وسیله نقلیه و امکانات اساسی مورد نیاز زندگی.

- تقدیر و تشکر غیر مادی با استفاده از جزوات و کتب، لوح و نشانه های تقدیر، دیدار شخصیتی، گردش های علمی، زیارتی، تفریحی، سیاحتی داخل و خارج کشور.

– شرکت بسیجیان در سمینارها، گردش‌ها، جشنواره‌ها و غیره.

توجیه سیاسی؛ زمینه پذیرش بسیجیان و همکاری بسیجیان

حزب الهی بودن به معنای آماده انجام تکلیف الهی بودن یک ارزش انقلابی است و در نظام اسلامی کسی که دارای روحیه حزب الهی و بسیجی است بر آن کس که روحیه بسیجی ندارد ترجیح دارد.

در بررسی این قاعده کلی که همه افراد یک جامعه باید در متن مسائل آن جامعه به معنای واقعی کلمه حضور و همه به کارهای جامعه به نوعی کار داشته و اهتمام ورزند این نتیجه حاصل خواهد شد که قوام و بقای حکومت اسلامی به حکومت فرهنگ بسیج و آرای عمومی می‌باشد و جامعه اسلامی می‌باید در مقابله با تهاجمات سیاسی و فرهنگی و اقتصادی همواره زنده، هوشیار، آسیب ناپذیر، آماده ضربه زدن و همچون یک موجود زنده آماده دفاع و مقاومت باشد.

فراهم نمودن زمینه‌های مناسب برای بالا بردن میزان بینش و شناخت و آگاهی سیاسی اعضای بسیج و عامه مردم برای پذیرش بسیج به عنوان یک اصل کلی در امور به مقتضای اوضاع حاکم بر هر جامعه، قوم، قبیله و قشر توسط مسئولین و دست اندرکاران بسیج اجتناب ناپذیر است؛ چرا که امروزه غیر از تهاجم نظامی، تهاجم در تمام ابعاد و با کل ساز و برگ، مأمور رخنه در جامعه است برخلاف دیروز که فقط یک شعبه از تهاجم به سوی انقلاب اسلامی نشانه رفته بود. بنابراین آمادگی بر چیره شدن در مقابل تهاجمات از اهم وظایف احاد امت حزب الله با دخالت موضوع کمیت و کیفیت است و گرفتن درس عبرت از سرنوشت دیگر جوامع که امروزه هر کدام به آمل تیرهای خیانتکاران قرار می‌گیرند. این مسأله تشکیل

قدرت واحد و در واقع تحکیم مواضع بسیج را بیش از پیش اقتضا می‌کند. اگر نیروهای مؤمن و بسیجی یعنی همین عامه مردم که از اول انقلاب تا به حال با همه حوادث مقابله و دست و پنجه نرم کرده‌اند، همین خیل عظیم بسیج یعنی کارگر در کارخانه، کارمند در اداره، کشاورز در مزرعه، محصل در مدرسه، دانشجو در دانشگاه، طلبه در حوزه، بازاری در بازار و ... را همواره حفظ نمایی و یا به عبارتی هر گاه مردم با نظام و دولت باشند هیچ دشمنی نمی‌تواند در جهت تضعیف روحیه در جامعه رخنه نماید. عنایات خداوند متعال، رهنمودهای ولایت فقیه و تجارب کسب شده در هدایت و تقویت آگاهی سیاسی نیروهای بسیجی حکایت از مناسب بودن زمینه برای پذیرش بسیجیان دارد.

در نظر گرفتن جو حاکم سیاسی در کمیت و کیفیت میزان پذیرش بسیجیان به عنوان نقطه عطفی در سیاست گذاری‌های نظام تلقی می‌شود و شدت پذیرش بسیجیان در افشار بسیج بسته به نوع قشر یا میزان آگاهی از اوضاع و به اصطلاح میزان تعبد انقلابی در آمیخته می‌باشد و دارای مراتب فزونی و نزولی است. البته پارامترهای زمان به مکان و شرایط نیز این موضوع را همراه و دخیل است.

معمولاً زمینه‌های مناسب برای همکاری بسیجیان در برنامه‌ها و سیاست‌گذارها اعم از حضور و مشارکت در صحنه‌های سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، نظامی در زمان احساس نیاز مطلوب، بسیار مساعد می‌باشد. لیکن حفظ این روحیه همکاری امری حائز اهمیت می‌باشد. اعضای بسیج با قوت هر چه تمام‌تر و با آرامش و اطمینان و با آرامش قلب به جهت حاکمیت فرهنگ بسیج آگاهانه فعالند. لذا پیشنهادهای ذیل در این خصوص منظور است:

- آگاهی کلیه بسیجیان و عامه مردم از اوضاع سیاسی جهان و کشور و

منطقه از طرق اجرای برنامه‌های توجیه سیاسی توسط مسئولین ذیربط هر از چندگاه ضروری است.

- تبلیغات مناسب برای پذیرش نیروهای بسیجی، متعادل با اقتشار مختلف به شکلی که از جذابیت ویژه‌ای برخوردار باشد از طرق مختلف جلب حمایت و توجه تبلیغی.

- تلاش در جهت انجام سیر مراحل پذیرش منطبق بر قانون و دستورالعمل‌های صادره و کوتاه‌ترین زمان ممکن.

- به کارگیری معیارها و ملاک‌های پذیرش به طور ساده و قابل تفهیم متناسب با موازین اسلامی و متعادل با موقعیت جو حاکم بر هر قشر برای پذیرش بسیجیان.

- فعالیت مستمر جهت ایجاد زمینه‌های مناسب برای فراگیری فرهنگ بسیج به طوری که در اذهان بسیج محبوب جلوه داده شده و تلاش در جهت متمایل بودن سیر حرکت عامه مردم به سوی بسیج و ایجاد احساس نیازی در جامعه.

- ارائه خدمات پشتیبانی در جهت تقویت آگاهی سیاسی نیروهای بسیجی. اقدام به پذیرش منطبق بر قانون استخدامی سپاه و پیگیری حمایت‌های حقوق مطابق این قانون.

- استفاده صحیح از همکاری بسیجیان و دوری از پراکندگی.

- توزیع نشریات سپاه بویژه نشریات نیروی مقاومت بین بسیجیان.

در هر صورت در اعتماد بسیجیان به افرادی که آنها را توجیه می‌کنند شکی نیست و بسیجیان نیز همکاری و مساعدت لازم را دارند و کلاً توجیه سیاسی از سوی بسیجیان قابل پذیرش است.

بخش دوم: عوامل درونی مؤثر در بسیج

درباره تجزیه و تحلیل وظایف و مأموریت‌های محوله به گردان‌های عاشورا در اهداف سازمانی ارتش بیست میلیون چینی آمده است:

- تحقق فرمایش حضرت امام (ره) مبنی بر تشکیل هسته‌های حزب و تشکیل ارتش بیست میلیونی.

- ایجاد آمادگی‌های دفاعی لازم در آحاد مردم در دفاع از کوی و برزن.

- ایجاد توانایی‌های لازم رزمی در نیروهایی که توانایی شرکت در عملیات کوچک و بزرگ را دارند به منظور همکاری با نیروی زمینی و سایر نیروها.
- ایجاد توانایی‌هایی لازم در آحاد مردم به هنگام بروز بلاها و حوادث به منظور کمک.

- افزایش توان رزمی و عقیدتی نیروهای بسیجی از طریق اجرای آموزش‌های نظامی و عقیدتی.

- حفظ انسجام کلیه نیروهای بسیجی و کمک دولت در سازماندهی اقتصادی و برقراری امنیت.

- ایجاد سازمان‌های متشکل از نیروهای مردمی در کلیه اقشار اعم از اداری، کاری، دانشجویی و... برای مقابله با توطئه‌های احتمالی و حوادث غیر مترقبه به طوری که بتوانند در کوتاه‌ترین زمان ممکن مجتمع و وارد عمل شوند.

از آنجایی که از وظایف اصلی و محوری نیروی مقاومت بسیج، سازماندهی اعضای بسیج است و وظایف و مأموریت‌های اعضای گردان‌های عاشورا دو منظوره طرح ریزی شده است (مقاومت محلی و امداد و نجات) اعضای گردان‌های عاشورا که منطبق بر شرایط ابلاغی جذب شده‌اند و در واقع به عبارتی اولین قدم منسجم برای احیای سازمان بسیج پس از جنگ تحمیلی

محسوب می‌شوند. اغلب نیروهای مجرب و کارآزموده بسیجی هستند و آمادگی کامل برای ایفای نقش در تحقق انواع مأموریت را چه در بعد فرهنگی و چه در بعد سیاسی دارند.

لذا تحقق وظایف رده‌های هادی و به‌کارگیرنده در قبال بسیجیان است که به موضوع کیفیتی مطلوب می‌بخشد از مرکز گرفته تا اجرایی‌ترین راه مقاومت که به نحوی مسئولیت و ارتباط با سازمان گردان‌های عاشورا دارند.

تحقق وظایف مجریان نیز در گرو ارتقای تنگناهایی است که بعضاً سلسله وار وصل می‌باشند. اعضای گردان‌های عاشورا استعداد و قابلیت پذیرش کافی جهت تلاش برای تحقق اهداف ارتش بیست میلیونی را دارند لیکن عدم استحکام قاعده کار، کارگروه کارفرما (به صورت تشبیه) امری غیر قابل انکار است. یعنی رابطه سمبلیک کار با کارگروه کارفرما همواره می‌باید رعایت شود تا برای رسیدن به رمز موفقیت نزدیک شود.

بخش سوم: مشکلات بسیج و بسیجیان

– عدم استفاده از حضور اعضای بسیجی در برقراری امنیت بالاخص در ابعاد نظامی، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی با در نظر گرفتن موقعیت استراتژیک جغرافیایی و اوضاع سیاسی.

– عدم سرمایه‌گذاری مناسب در تحقق و اجرای تدابیری که توسط مسئولین نظام برای حاکمیت فرهنگ بسیج تدوین و ابلاغ می‌کند بالاخص توسط بعضی از مسئولین در بعضی از ادارات.

– عدم تأمین امکانات پشتیبانی مورد نیاز برای تحقق بخشنامه‌ها و ابلاغیه‌ها و دستورالعمل‌های اجرایی که ابلاغ می‌شود مناسب با ساختار سازمان تشکیلاتی.

- عدم توازن امکانات موجود با مأموریت محوله با در نظر گرفتن کمک‌های مردمی.

- تحقیر اعضای ارتش بیست میلیونی بالاخص در دوران پس از جنگ و به ویژه در بعضی از سازمان‌های دولتی، علیرغم تأکیدات و حمایت‌های ریاست محترم جمهوری اسلامی از بسیج و بسیجیان.

- عدم جایگاه توجیهی لازم در آشنایی بسیجیان به قوانین و جایگاه حمایتی. عدم سیستم مناسب مکاتباتی و نگهداری در رسیدن و دسترس کلیه رده‌های تحت امر به تدابیر ابلاغی به طوری که در کوتاه‌ترین مدت زمان ممکن مأموریت مورد نظر تحقق پیدا کند.

- عدم اختصاص اعتبار از محل اعتبارات امنیتی، فرهنگی و سیاسی منطقه ای منطبق بر نوع و حجم مأموریتی و نقش بسیجیان در تحقق آن موضوع. - عدم آشنایی بعضی از مسئولین منطقه‌ای از مفهوم واقعی بسیج که قهرآدر روند کلی بسیج تأثیر دارد.

- عدم تثبیت مکان رده‌های مقاومت بسیج تحت پوشش پایگاه کشوری. - عدم سیاست گذاری‌های مناسب در حفظ و نگهداری و تقویت روحیه بسیجی که از عارضه وجود مشکلات عمده اعتباری برای تأمین بسیج و بسیجیان در تمام زمینه‌ها نشأت گرفته است.

- کمبود شدید نیروی انسانی و بالاخص کادر مجرب و کارآزموده و آشنا به واقعیت بسیج به استعداد مورد نیاز سازمان مربوطه.

- عدم فعال بودن مجتمع‌های فرهنگی ورزشی بسیج که ریشه از کمبود و حتی نبود ابزار و امکانات لازم در این موضوع دارد.

- عدم وجود خط کار و شرح وظایف مدرن و منصوب که به موازات نیروهای نظامی با مأموریت مشخص شده اقدام به انجام وظیفه نموده و

از سردرگمی اعضای بسیج جلوگیری شود منطبق به شرح وظایف نیروی مقاومت بسیج و عدم تأمین بسیج به موازات مأموریت محوله متناسب با نیروهای نظامی و انتظامی که یا در گذشته این مأموریت را انجام می‌داده و یا در زمان حال انجام می‌دهد و بسیج به عنوان همکاری با آن نیروها وارد عمل می‌شود. مثال بارز: امکانات نیروی انتظامی در بعد امنیت با امکانات بسیج قابل قیاس نیست و از طرفی کیفیت کار از طریق بسیج علیرغم عدم امکانات در خور تأمل است.

- بها ندادن به طور واقعی به بسیجیان که متأسفانه هر چه از سال‌های دفاع مقدس دور می‌شویم علیرغم برنامه‌های متنوع نظام در زنده نگه داشتن یاد و خاطره این ایام بر شدت این موضوع بعضاً افزوده است.

- کمبود امکانات آموزشی، تدارکاتی، تبلیغاتی برای گردش دایره فعالیت بسیج

- عدم ثبات سازماندهی اعضای بسیج.

- عدم ارائه کارت سازماندهی به اعضای بسیج به صورت مشخص و عدم تمدید به موقع کارت در صورت اعطای آن.

- عدم حل مشکلات قضایی نیروهای بسیجی پس از اتفاقات در بعضی مواقع.

- عدم واگذاری پوشاک به بسیجیان به صورت رایگان و طی یک روند منظم

- عدم کار فرهنگی و عقیدتی سیاسی ترجیحاً بوسیله روحانیون محترم در خصوص بسیجیان به صورت مداوم در بعضی از رده‌های مقاومت بسیج.

- عدم تشویق نیروهای بسیجی نمونه به صورت مداوم، منظم و کلاسیک.

- عدم کمک به بسیجیان در حوادث غیر مترقبه از قبیل (سیل، زلزله و غیره).

- عدم ارائه خدمات درمانی و بهداشتی به نیروهای بسیجی در حد مطلوب.
 - عدم برگزاری مسابقات رزمی، تیراندازی و ورزشی بین بسیجیان به دلیل نبودن امکانات در بعضی از رده‌های مقاومت.

- کمبود خودرو و یا سالم نبودن خودروهای موجود در نواحی مقاومت، جهت انجام کار سرکشی و سایر امورات مربوطه.

- نبودن امکاناتی از قبیل بودجه، بنزین و ... در نواحی مقاومت در حد نیاز.
 - نبود نیروی کیفی در بعضی از نواحی مقاومت در رده شورای ناحیه مقاومت.

- نبود کانون‌های ورزشی، هنری برای بسیجیان در بعضی از شهرستان‌ها.
 نبودن مکان مناسب جهت ایاب و ذهاب نیروهای بسیجی در زمان شرکت در مراسم.

- عدم برخورد خوب بعضی از مسئولین با نیروهای بسیجی در مدارس، ادارات و ...

- نبود شرح وظایف مدرن برای رده‌های مقاومت بسیج به تفکیک هر رده و هر قشر.

- عدم اجرای اولویت استخدام در ادارات در خصوص بسیجیان در حد مطلوب علیرغم تأکیدات ریاست محترم جمهوری اسلامی ایران.
 نبود امکانات فنی و تخصصی جهت جذب بسیجیان از جمله فرم پذیرش، دفتر ثبت و ...

- نداشتن ابزار فنی جهت مسائل امنیتی و همکاری با نیروهای انتظامی، از قبیل نبود ابزار فنی ایست و بازرسی.

- عدم تأمین نوشت افزار و ملزوماتی این چنینی جهت استفاده در رده‌های مقاومت.

راه‌های پیشنهادی حل مشکلات بسیجیان

- تلاش مستمر برای بیرون آوردن مردم از حالت بی تفاوتی نسبت به موقعیت کنونی با به کارگیری و استفاده از شگردها و اهرم‌های مناسب با اعتقادات و آداب و رسوم و عرف جامعه.

- مطرح نمودن واقعیت بسیج به عنوان یک ضرورت زندگی و سعی مستمر در پررنگ نمودن این احساس و نیاز جامعه.

- فعالیت تبلیغاتی مستمر به شیوه‌های مختلف متناسب با فرهنگ، لهجه، زبان، نژاد، مذهب و اصول اعتقادات برای حاکمیت فرهنگ بسیج و حفظ روحیه بسیجیان.

- فعالیت مستمر و ایجاد زمینه‌های لازم از طرق مختلف به منظور آمادگی اذهان عموم در شناساندن هدف مورد نظر.

- به کارگیری شیوه‌های قابل فهم و درک برای افراد در سیر برنامه‌های جذب و تثبیت و به کارگیری نیروهای بسیجی و تقدم برنامه‌های عملی بر آموزش‌های تئوری.

- رعایت اصل موالات در برنامه‌ریزی حفظ انسجام و حضور نیروهای بسیجی

- استفاده از مراسم سنتی هر منطقه برای جا انداختن ضرورت نقش بسیج متناسب با فرهنگ حاکم بر جامعه در اقشار مختلف به اصطلاح در صحبت با هر کسی با زبان خودش.

- استمرار و تداوم به کارگیری نیروهای بسیجی با برنامه‌های متنوع و عدم ریشه‌دار کردن فرضیه استفاده از حضور بسیجیان در مراسم و ایام الله و زدودن چنین احساسی از اذهان بسیجیان و به وجود آوردن جایگاه احساس

قدرت و منزلت اجتماعی متناسب با منزلت معنوی که در فطرت هر نیروی بسیجی نهفته است.

- برنامه‌ریزی صحیح در به کارگیری نیروهای سازمان یافته بسیجی به طوری که به کار و اشتغال آنان صدمه‌ای وارد نشود؛ چرا که این خود و با نظر به فرهنگ مردم عاملی در تضعیف فرهنگ بسیج تلقی می‌شود.
- مشارکت و حضور گسترده و فعال مسئولین در برنامه‌های اجتماعی مذهبی بسیجیان مناسب با آداب و رسوم هر قشر.

- شناسایی کامل از موقعیت جغرافیایی، سیاسی، فرهنگی، اقتصادی، اعتقادی، اخلاقی و جو حاکم بر جامعه‌ای که بسیجیان در آن فعال هستند توسط مسئولین ذیربط.

- پیگیری امورات مربوط به پشتیبانی از خانواده‌های شهداء، مفقودین، رزمندگان و جانبازان بسیجی اعم از اقدام به سرکشی و حمایت‌های لازم به صورت مداوم.

- دادن آزادی عمل و ارزش به نیروهای دلسوز و زحمتکش و فعال بسیج در رده‌های مقاومت.

- فعالیت مستمر جهت ایجاد زمینه‌های مناسب برای احساس اذهان عمومی امت حزب الله در درد و نگرش به بسیج به عنوان یک پناهگاه و قوت قلب که در هنگام سختی و بروز بلایا و حوادث غیر مترقبه یاور آنان باشد و جلب اعتماد عمومی به بسیجیان.

عوامل حفظ و نگهداری رده‌های مقاومت و بسیجیان

- ارائه خدمات رفاهی به بسیجیان در ابعاد مختلف و به شیوه‌های متنوع؛ نظیر: «عضویت اعضای ارتش بیست میلیونی در فروشگاه رزمندگان با ایجاد

فروشگاه ویژه بسیجیان»، «اجرای طرح بیمه و تداوم آن برای بسیجیان به صورت منظم»، «اعطای وام به بسیجیان در زمان ازدواج، گرفتاری‌ها، حوادث غیرمترقبه (تشکیل صندوق قرض الحسنه ویژه بسیجیان)»، «دادن پوشاک به بسیجیان در هر سال یک نوبت به صورت رایگان» و «ارایه خدمات درمانی و بهداشتی به نیروهای بسیجی به صورت مداوم».

- حل مشکلات قضایی نیروهای بسیجی به صورت سریع.

- پشتیبانی از بسیجیان در مواقع حوادث غیر مترقبه مثل سیل، زلزله، خشکسالی و....

- شناسایی آداب و رسوم بسیجیان و شرکت مسئولین سپاه در مجالس شادی و عزای بسیجیان منطبق بر موازین شرعی.

- برنامه‌ریزی و انجام کار فرهنگی در رده‌های مقاومت بسیج و برای بسیج به صورت منظم.

- اجرای مسابقات عقیدتی و فرهنگی، و نیز ورزشی و رزمی مانند کوهنوردی، شنا، اسب‌سواری، شترسواری، قایقرانی، تیراندازی و غیره به تناسب زمان و موقعیت جغرافیایی و محلی منطقه برای رده‌های مقاومت و اعضای ارتش بیست میلیونی.

- تقویت تربیت بدنی و در اختیار گذاشتن بودجه و امکانات جهت استفاده اعضای ارتش بیست میلیونی.

- برنامه‌ریزی و اجرای اردوهای تفریحی، زیارتی، سیاحتی کوتاه مدت و دراز مدت. در سطوح شهرستان، استان و کشوری ویژه بسیجیان.

- اجرای برنامه‌های رزم شبانه برای بسیجیان در رده‌های مقاومت بسیج.

- تداوم آموزش عقیدتی سیاسی، رزمی برای اعضای بسیج و رده‌های مقاومت.

۵۰ ♦ حبیب دلها

- ایجاد سهمیه‌ای در دانشگاه‌ها و مؤسسات آموزش عالی برای اعضای ارتش بیست میلیونی.
- دادن کارت عضویت در ارتش بیست میلیونی و کارت سازماندهی معتبر به اعضای بسیج.
- دادن حکم مسئولیت به مسئولین رده‌های مقاومت بسیج به موقع و از روی اصول.
- ساخت مکان مناسب برای نواحی، پایگاه‌ها، گروه‌ها و هسته‌های مقاومت بسیج.
- تسلیح نیروهای بسیجی که مورد تهدید واقع می‌شوند و تداوم آن.
- تشویق نیروهای بسیجی نمونه به مناسبت‌های گوناگون به صورت مداوم.
- سرکشی به موقع توسط مسئولین سپاه و نواحی مقاومت از رده‌های مقاومت بسیج.
- انتخاب مسئول و شورای آگاه و مجرب و فعال جهت رده‌های مقاومت.
- ایجاد کتابخانه و نوارخانه در رده‌های مقاومت بسیج.
- ایجاد کانون‌های ورزش، هنری برای بسیجیان.
- بدقولی نکردن به بسیجیان و عمل کردن به وعده‌های داده شده.
- حل مشکل ایاب و ذهاب نیروها جهت شرکت در مراسم مختلف و بازگشت.
- شرکت مداوم نیروهای بسیجی به صورت فعال در مراسمات.
- برگزاری دعای توسل و کمیل در رده‌های مقاومت بسیج با حضور مداحان اهل بیت (ع) و شرکت بسیجیان.
- پیگیری شکایات بسیجیان و ارائه جواب به آنان.
- تسویه رده‌های مقاومت بسیج از افرادی که صلاحیت فعالیت در رده مقاومت را ندارند.

- مشخص کردن مأموریت رده‌های مقاومت از قبیل گشت و ایست بازرسی و تسلیح رده‌های مقاومت.

- پرداخت به موقع پول اجاره اماکن رده‌های مقاومت بسیج.

- برخورد خوب مسئولین با نیروهای بسیجی در مدارس، مساجد، ادارات، دولت‌ها و ...

- تدوین شرح و وظایف برای رده‌های مقاومت بسیج به تفکیک هر رده و قشر.

- اجرای طرح «صلاة» توسط بسیجیان در مساجد و اماکنی که نمازخانه دارند.

- برگزاری جلسه با مسئولین رده‌های مقاومت به صورت ماهانه.

- سرکشی مسئولین نیروی مقاومت بسیج از رده‌های مقاومت بسیج در شهرستان‌ها و استان‌ها.

- ایجاد تشکیلات جهت اداره رده‌های مقاومت بسیج در شهرستان توسط نواحی مقاومت بسیج.

- مصاحبه با بسیجیان نمونه در برنامه تلویزیونی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی و مجلات وابسته به سپاه.

- تقدیر از بسیجیان زحمتکش به وسیله رسانه‌های گروهی به مناسبت‌های گوناگون.

- تشکیل کلاس نهضت سواد آموزی برای نیروهای بسیجی بی‌سواد.

- ایجاد وسایل ارتباط در رده‌های مقاومتی که لازم است از قبیل تلفن و بی‌سیم.

- به کارگیری نیروهای وظیفه و رسمی در رده‌های مقاومت بسیج به عنوان مسئولین رده‌های مقاومت.

- فعال کردن رده‌های مقاومت بسیج در خصوص مسائل امنیتی به صورت منظم و حساب شده.

- هماهنگی کامل با افراد با نفوذ و ائمه جمعه و جماعات مساجد و حضور فعال بسیجیان در نمازهای جمعه و جماعت.

- تشکیل کلاس‌های تقویت بنیه علمی برای بسیجیان در مقاطع مختلف تحصیلی از سطوح پیش دانشگاهی گرفته تا سطوح تخصصی و عالی.

- ارتباط صمیمی و کامل مسئولین نواحی مقاومت با مسئولین رده‌های مقاومت و مسئولین ادارات حوزه تابعه مقاومت و توجیه کامل آنها در خصوص بسیج و مأموریت‌های بسیج.

- استفاده کامل از افراد با نفوذ بسیجی در بین مردم و عدم شرکت بسیجیان در اختلافات طایفه‌ای، فامیلی و قومی و همچنین گروه‌گرایی‌های سیاسی. برخورد جدی و تشکیلاتی نواحی مقاومت با رده‌های تحت امر در حد ظرفیت و پوشش آنها.

- رسیدگی فوری به گزارشات بسیجیان و حل آنها تا حد امکان بنا به عرف محل، مگر در صورتی که مسئولیت از عهده رده مربوطه خارج باشد و قانوناً جنبه پیگیری از طریق قوه قضائیه داشته باشد.

- استفاده کامل از هر تجمع و به نحو ممکن جهت نشان دادن چهره بسیج و مطرح نمودن و اعلام موجودیت رده‌های مقاومت بسیج.

- ارائه کارهای انجام شده توسط بسیج (تهیه تابلو، گزارش، فیلم، عکس و...) از رده‌های مقاومت بسیج.

- استفاده از کمک‌های مردمی در گسترش و حفظ رده‌های مقاومت بسیج. ایجاد برنامه تلویزیونی ویژه بسیجیان و رده‌های مقاومت بسیج در مراکز استان‌ها جهت مطرح کردن فعالیت‌های استانی.

عوامل مؤثر در جذب نیروهای مردمی به بسیج

- تبلیغات مداوم در خصوص جذب در حد وسیع و به شیوه‌های مختلف.

- حل مشکلات فنی جذب از جمله فرم گزینش، بودجه حتی برای گرفتن عکس و کپی از مدارک مورد نیاز رده‌های مقاومت.

- کسب اطلاعات کامل (جغرافیایی، سیاسی، فرهنگی، نظامی، اقتصادی، اعتقادی و اخلاقی) مسئولین رده‌های مقاومت از حوزه مأموریت خود.

- برنامه‌ریزی دراز مدت و کوتاه مدت رده‌های مقاومت بسیج.

- برخورداری دست اندرکاران امور مختلف بسیج از موضع قدرت و روحیه قوی و مطمئن متناسب با موقعیت و اعتبارات مالی اندک جهت جذب نیرو.

بخش چهارم: نتیجه‌گیری

با توجه به مسائل و مطالب ذکر شده در سه بخش گذشته در حوزه حاضر نهایتاً به این نتیجه می‌رسیم که جهت حضور مستمر نیروهای بسیجی در صحنه‌های مختلف انقلاب اسلامی می‌باید به مسائل ذیل توجه شود:

- توجه به عوامل مؤثر خارجی در بسیج و تعقیب نکات جالب جهت تقویت نیروی مقاومت بسیج، رده‌های مقاومت بسیج و بسیجیان.

- عنایت به عوامل مؤثر داخلی (درون تشکیلاتی) و تعقیب مشکلات و حل آنها به جهت تقویت بسیجیان و رشد و توسعه رده‌های مقاومت بسیج.

- شناسایی مداوم مشکلات بسیج و بسیجیان در سطح جامعه و حل آن از طرق مختلف شرعی و قانونی به منظور داشتن یک نیروی مقاومت سرافراز و همواره آماده.

- توجه مداوم فرماندهان رده‌های مقاومت بسیج در سطوح مختلف به قوانین و مقررات ابلاغی و اجرای مو به موی قوانین ابلاغی و پرهیز از انجام امورات خارج از چارچوب قوانین برای رده‌های مقاومت.

- توجه به ایجاد انضباط قوا در رده‌های مقاومت بسیج به منظور اشاعه تفکر نظم‌پذیری بسیج.
- تعقیب مداوم بر ایجاد تفکر و تشکل بسیجی در سطح جامعه توسط مسئولین رده‌های مقاومت بسیج.
- استفاده مداوم از نظرات و انتقادات سازنده بسیجان توسط فرماندهان رده‌های مقاومت بسیج و انتقال مداوم آن به رده‌های بالاتر.
- آماده نگه داشتن مداوم گردان‌های عاشورا توسط رده‌های مقاومت بسیج جهت خدمات مداوم و مناسب این گردان‌ها، در دو مأموریت پیش‌بینی شده (دفاع مقاومت محلی، امداد و نجات) در نظام جمهوری اسلامی در هر زمان مورد نیاز.
- پویا کردن تشکیلات بسیج بر اساس نیازهای دفاعی جمهوری اسلامی و جهان اسلام.

پیشنهاد‌های کلی (اولویت‌های کاری)

- پیگیری مشارکت نیروهای بسیجی در تحقق طرح‌های دفاعی، امنیتی، فرهنگی در جامعه برای رسیدن به غنای فرهنگی.
- پیگیری مشارکت نیروهای بسیجی در تحقق طرح‌های اقتصادی در جامعه برای رسیدن به رشد و توسعه اقتصادی.
- تلاش در جهت تقویت روحیه نیروهای بسیجی از طریق پشتیبانی‌های مختلف و راه‌اندازی دفاتر پشتیبانی اعم از خدمات، درمان، امور قضائی و ...
- پیگیری تقویت بنیه علمی، فرهنگی، مذهبی، اعتقادی و رزمی نیروهای بسیجی.

- پیگیری ثبت مجتمع‌های فرهنگی ورزشی برای فعالیت نیروهای بسیج به طور مداوم.

- فعالیت مستمر برای محبوب جلوه دادن چهره بسیج نزد عموم مردم که شیوه عملکرد و شهرت اجتماعی خود عاملی برای ایجاد مهر و محبت و دوستی است، به طوری که از جانب مردم، بسیج به صورت یک نیاز باشد.

- اجرای برنامه‌های نظامی از قبیل مانورهای دفاع، راه اندازی پایگاه‌های امنیت و بازرسی مقاومت محلی، هم در بخش نظامی و هم در بخش دفاع غیرنظامی برای آشنایی بیشتر مردم با مأموریت‌های بسیج از دوران صلح و آرامش متناظر شدن بیشتر چهره بسیج.

- ابلاغ مأموریت به نیروهای بسیجی از طریق تقسیم محورهای امنیتی جامعه و ایجاد زمینه‌های لازم برای مشارکت نیروهای بسیجی در برقراری آن نوع از امنیت و طرح شدن بسیج به شکلی مطلوب. به عبارتی از بسیج به منزله آچاری که قادر به بازکردن تمام پیچ‌های یک ماشین باشد یاد شود و برای حفظ و نگهداری آن نیز ملزم به کوشش باشند.

- تأمین امکانات اجرایی در امورات محوله به بسیج.

- اجرای برنامه‌های آموزش در موقعیت مکانی و زمانی مناسب برای اقشار به طوری که اصطکاک بین موقعیت کار و اشتغال آنها بروز ننماید.

- پیگیری جهت اهتمام ورزیدن به اجرای کامل تدابیر طراحی شده و ابلاغات ویژه هر قشر که از دستگاه قانون‌گذاری و قوه مجریه ابلاغ می‌شود و ایجاد زمینه لازم برای جایگاه بسیج در سازمان‌ها به عنوان یک اصل تشکیلاتی برای تأمین و جذب اعتبار در بسیج.

- برگزاری سمینارها، برنامه‌های فراخوانی سازمان‌های گردان‌های عاشورا و حفظ انسجام همیشگی و آماده به کار نگاه داشتن آنان.

شیوه‌های اجرایی

جهت اجرای مأموریت‌های بسیج به صورت مستمر و مداوم باید به صورت ذیل اقدام نمود:

- اجرای دستورات صادره از سوی حضرت امام خمینی (ره)، مقام معظم رهبری حضرت آیت الله خامنه‌ای و مسئولین ارشد نظام جمهوری اسلامی در سطح جامعه در خصوص بسیجیان.

- استفاده از بسیجیان جهت اجرای مأموریت‌های رده‌های مقاومت بسیج با ایجاد تشکیلات ناحیه مقاومت محلی، پایگاه مقاومت محلی، گروه و هسته مقاومت محلی و سازماندهی گردان‌های عاشورا.

- توجه نیروی بسیجی در رده‌های مختلف به مأموریت‌های بسیج و ضرورت شرکت آنان جهت انجام آن مأموریت‌ها.

- به کارگیری امکانات مردمی، بسیجیان، دستگاه‌های اجرایی، سپاه پاسداران جهت تقویت نیروی مقاومت بسیج و بسیجیان.

- هماهنگی و تهیه قوانین لازم در خصوص شکل رده‌های مقاومت بسیج به بسیج یا اجرای دستگاه‌های ذیربط.

- توجه به دلگرم نگه داشتن بسیجیان در رده‌های مقاومت بسیج به بسیج یا اجرای برنامه متنوع و حفظ و انجام آن به طور مداوم.

- استفاده از بسیجیان در مأموریت‌های امنیتی، سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و حوادث غیر مترقبه.

- تمرین حفظ و انسجام گردان‌های عاشورا و اعضای رده‌های مقاومت بسیج در مأموریت‌های پیش بینی شده و به کارگیری نیروهای بسیجی به صورت جمعی به وسیله فرماندهان مشخص شده آنان.

■ گفتار سوم

سخن حبيب

آنچه در پی می‌آید سخنرانی سردار شهید حاج حبیب لکنزایی در همایش توانمندسازی ستاد اجرایی امر به معروف و نهی از منکر حوزه‌های نواحی زابل، زهک و هیرمند است. این سخنرانی در سال ۱۳۹۰ در مصالای المهدی (عج) شهرستان زابل ایراد گردید.

در باب امر به معروف و نهی از منکر

بسم الله الرحمن الرحيم.

اولاً خدمت همه شما بزرگواران، برادران و خواهران خیر مقدم عرض می‌کنم. تشکر می‌کنم از اینکه دعوت بسیج سپاه پاسداران به ویژه در حوزه مقاومت شهرستان زابل، شهرستان زهک و شهرستان هیرمند را پذیرفتید و این گردهمایی و همایش با شکوه را تشکیل دادید. این همایش امروز در اکثر شهرهای استان برقرار است و همانگونه که برادر عزیزمان «حضرت حجت الاسلام و المسلمین حاج آقای وحیدی» و همچنین برادر عزیزم «جناب سرهنگ ثمره» مطرح کردند، بحث ما درباره توانمندسازی ستادهای اجرایی امر به معروف و نهی از منکر نواحی حوزه‌ها و شوراهای امر به معروف و نهی از منکر پایگاه‌های مقاومت بسیج است.

من یک مقدار دیر در جلسه حاضر شدم. علتش هم این بود که پنجشنبه مأموریتی پیش آمد که تهران رفتم. امروز هواپیما یک ساعت تأخیر داشت. از دوستان پرسیدم، جمعیت متوجه شد که من دیر آمدم یا نه؟ گفتند: بله. لذا تصمیم گرفتم توضیح بدهم که تأخیر هواپیما باعث شد که من با تمام تلاشی که انجام دادم و از فرودگاه هم مستقیماً به جلسه آمدم اما مقداری دیر رسیدم و از این بابت عذر خواهی می‌کنم.

اهمیت امر به معروف و نهی از منکر

حضرت علی علیه السلام می‌فرماید: «امر به معروف و نهی از منکر با فضیلت‌ترین اعمال بندگان خداوند متعال است». امر به معروف و نهی از منکر از فروع دین است. ما بایستی به اصول دین، اعتقاد داشته باشیم و به فروع دین عمل بکنیم. فروع دین عبارت است از نماز، روزه، خمس، زکات، حج، جهاد، امر به معروف، نهی از منکر، تولی و تبری یعنی اولیای الهی را دوست داشته باشیم و دشمن دشمنان خدا هم باشیم. مسئله امر به معروف و نهی از منکر نکته بسیار مهمی است. با فضیلت‌ترین عمل بندگان خداست. اگر ما در جامعه اسلامی خودمان به عنوان یک مسلمان، به امر به معروف و نهی از منکر توجه می‌کردیم شاید بخشی از مشکلاتی را که امروز جامعه ما دارد، نمی‌داشت و هیچ‌گاه ضرورت ایجاب نمی‌کرد که شما بعضی مواقع علیه بدحجابی راهپیمایی داشته باشید. دلیلش عدم احساس مسئولیت همگان است. بحث امر به معروف و نهی از منکر در قرآن هم مطرح شده است و دستور خداوند متعال در قرآن این است که بندگان خدا بایستی امر به معروف و نهی از منکر انجام بدهند.

ضرورت اجرای امر به معروف و نهی از منکر

دستور پیامبر گرامی حضرت محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله بر این است که پیروان آن حضرت بایستی امر به معروف و نهی از منکر انجام بدهند. دستور همه ائمه معصومین و اولیای الهی بر این است که امر به معروف و نهی از منکر انجام شود. حضرت امام همان بدو پیروزی انقلاب اسلامی دستور دادند در مرکزیت کشور و شعبه‌های آن در سراسر کشور اداره‌ای به عنوان امر به معروف و نهی از منکر تشکیل شود و این فریضتین (امر به معروف و نهی از منکر) را پیگیری و اجرا کنند.

این فرمان حضرت امام، در زمان دولت موقت بود. و اگر این فرمان در آن زمان اجرا می‌شد، شامل بخشی از اعضای دولت موقت هم می‌شد. لذا به محض اینکه مطلع شدند حضرت امام چنین فرمان و حکمی را صادر کرده‌اند، حاج سید احمد آقا در ذیل این حکم حاشیه‌ای دارد می‌گوید: آمدند پیش حضرت امام گفتند فعلاً این کار انجام نشود؛ می‌گوید اگرچه حضرت امام دلایل آن‌ها را نپذیرفت، اما گفت باشد فعلاً اجرا نشود.

من در نمایشگاه قرآن که در ماه مبارک رمضان در مصلاهی تهران برگزار شد، بررسی کردم و کتابی را از حضرت امام صرفاً در زمینه امر به معروف و نهی از منکر مشاهده کردم که دیدگاه‌های حضرت امام در خصوص امر به معروف و نهی از منکر را جمع آوری کرده بود. غرفه نشر آثار مقام معظم رهبری هم رفتم، دیدم از دیدگاه ایشان هم کتابی درباره امر به معروف و نهی از منکر چاپ شده که نشان می‌داد مقام معظم رهبری در خصوص امر به معروف و نهی از منکر عنایت ویژه‌ای دارند.

حدوداً از سال ۱۳۷۱ ستادهای امر به معروف و نهی از منکر در سراسر کشور

تشکیل شده است و دارند تلاش می‌کنند. در خود سیستان بزرگ حداقل پنج ستاد امر به معروف و نهی از منکر تشکیل شده است. شهرستان‌های زابل، زهک، هیرمند و شهرهای محمدآباد و ادیمی؛ ائمه محترم جمعه مسئولیت مستقیم ستادهای امر به معروف و نهی از منکر را بر عهده دارند و فرماندار عزیز یا بخشدار عزیز هم قائم مقام ستاد هستند. فرماندهان محترم نواحی در حوزه‌های مقاومت دبیر این ستادها هستند. حداقل قریب یک سال است که در تمام شهرستان‌های استان و برخی از بخش‌ها هم ستادهای امر به معروف و نهی از منکر تشکیل شده است که به شکل ویژه در سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، بسیج نواحی، مقاومت، حوزه‌های مقاومت، پایگاه‌های مقاومت، ستادهای اجرایی امر به معروف تشکیل شده بود. واقعاً فعال، توانمند و بعضی از مواقع هم به دلیل تغییرات سازمانی یک مقدار این فعالیت کم‌رنگ می‌شد. اما این جلسه و همایشی که امروز گذاشته شد بر اساس این تغییراتی که انجام شد و برنامه‌ریزی‌هایی که شده است بایستی در تمام نواحی بسیج علاوه بر ستادهای امر به معروف و نهی از منکر شهرستان‌ها در تمام نواحی بسیج، در تمام حوزه‌های مقاومت بسیج، همه اقشار، خانم‌ها، آقایان، بایستی ستادهای اجرایی امر به معروف و نهی از منکر اگر تشکیل نشده است، تشکیل شود و اگر تشکیل شده است، توانمند بشوند. این دفعه تأکید بر امر به معروف و نهی از منکر تذکر لسانی است. در رابطه با تذکر لسانی مقام معظم رهبری می‌فرماید: تذکر لسانی وظیفه همگان است؛ با این رویکرد در تمامی پایگاه‌های مقاومت بایستی شوراهای امر به معروف و نهی از منکر تشکیل بشود. فرماندهان نواحی به عنوان مسئولین ستادهای اجرایی، فرماندهان حوزه‌های مقاومت، ستادهای اجرایی، حوزه‌ها، فرماندهان پایگاه مقاومت، رئیس شورای امر به معروف و نهی از منکر پایگاه‌های مقاومت.

تأکید بر اجرایی شدن ستادهای امر به معروف و نهی از منکر

در گزارشی که برادر عزیزم جناب آقای ثمره داشتند، گفتند که [ستاد] تشکیل شده است. من تأکیدم این است که اگر تشکیل شده است باید توانمندسازی شود. اگر تشکیل نشده است، باید تشکیل بشود. چرا که مسئله امر به معروف و نهی از منکر، حائز اهمیت و بسیار مهم است و بایستی به این موضوع توجه جدی و اساسی بشود؛ همه مسلمان‌ها وظیفه دارند امر به معروف و نهی از منکر کنند، لذا من ضمن تشکر از ائمه محترم جمعه، فرمانداران و بخشداران عزیز، فرماندهان محترم نواحی حوزه‌ها، تأکید می‌کنم فرماندهان پایگاه مقاومت چه در بخش خواهران، چه برادران، حوزه‌های مقاومت، پایگاه‌های بسیج متخصصین، همه و همه بایستی بر اساس دستور العمل بر اساس ساختار، بر اساس ابلاغیه، در اسرع وقت شوراهای امر به معروف و نهی از منکر را در ستادها تشکیل بدهند.

قطعاً بعد از هفته دفاع مقدس یک نظارت و بازرسی از تمامی رده‌های بسیج نواحی حوزه‌ها و پایگاه‌های مقاومت در خصوص انجام این مهم صورت خواهد گرفت. این نقطه اول و مهم‌ترین نقطه‌ای که در بحث این همایش وجود دارد چرا که امر به معروف و نهی از منکر در واقع سرآمد تمامی واژگان است.

تعریف امر به معروف و نهی از منکر

اگر رفتار و گفتار انسان مورد پسند خداوند متعال و مورد پسند عقل و شرع باشد معروف و اگر رفتار و عمل انسان مورد پسند شرع و عقل نباشد منکر است. به تعبیر دیگر امر به معروف امر به خوبی‌ها است و نهی از منکر نهی

از زشتی‌ها. اگر بد، بد باقی بماند و نیکی‌ها، نیک باقی بماند، امر به معروف و نهی از منکر صورت گرفته است. لذا اگر خدای نکرده منکر جای معروف و بدی جای خوبی را بگیرد امر به معروف و نهی از منکر تحقق پیدا نکرده است. امر به معروف و نهی از منکر سطوح مختلفی دارد و در منازل، اجتماعات، در اماکن عمومی، در مسجد و بلکه همه جا بایستی اجرا بشود.

تشکیل گردان‌های عاشورا

نکته سوم پایگاه‌های مقاومت بسیج دستورالعمل جدید و برنامه جدید این است که تمامی پایگاه‌های مقاومت بسیج پایگاه‌هایی که مربوط به برادران هست باید آن پایگاه‌های مقاومت یک گردان عاشورا تشکیل بدهند. پایگاه مقاومتی که مربوط به خواهران است، آن پایگاه مقاومت، باید حداقل یک گردان عاشورا تشکیل دهند. اگر در گذشته دوستان مطرح می‌کردند که ناحیه مقاومت سپاه مثلاً یک گردان عاشورا دارد امروز باید به اندازه تمامی پایگاه‌های مقاومت گردان عاشورا داشته باشد. اگر شهرستان زابل می‌گفتند ده تا دارد، هیرمند یکی دارد، فلان حوزه یکی دارد، امروز باید براساس ساختار جدید، تمامی پایگاه‌های مقاومت بسیج یک گردان عاشورا داشته باشند و خواهران هم یک گردان الزهرا. فرمانده پایگاه مقاومت، فرمانده گردان حلقه‌های صالحین باید تشکیل بشود؛ هر بیست و چهار نفر یک حلقه، هر سه تا حلقه یک گروهان، هر سه تا گروهان یک گردان، بایستی تشکیل بشود و قطعاً پایگاه‌های مقاومتی که این گردان‌ها را می‌خواهند تشکیل بدهند بایستی از یک حلقه، از یک گروه شروع بکنند، تا کامل بشود در سال ۱۳۹۰ در فراخوانی به پایگاه‌های مقاومتی اجازه داده می‌شود که فراخوانی بشود.

همزمان پایگاه‌ها و حوزه‌های مقاومت بایستی دقت جدی و اساسی را در این خصوص داشته باشند. قبلاً در کل استان دویست، سیصد گردان بیشتر پیش بینی نشده بود. اما الآن برای همه پایگاه‌های مقاومت این ساختار پیش بینی شده است. مدت زیادی هم نیست. یک ماهی است که این ساختار ابلاغ شده و در اختیار برخی حوزه‌ها و پایگاه‌های مقاومت قرار گرفته است و یا دوستان قرار می‌دهند و ان‌شاء الله بایستی این ساختار با تلاش شما به شکل بسیار نتیجه بخش و اساسی اجرا بشود.

دفاع مقدس

نکته دیگری که می‌خواهم تأکید کنم برنامه‌های هفته دفاع مقدس است. مسأله دفاع مقدس مسأله بسیار مهمی است. جنگ‌هایی که در دنیا پیش آمده و حق هم نبوده، میلیاردها کتاب در خصوص آن‌ها نوشته شده است. اما جمهوری اسلامی در دوران هشت سال دفاع مقدس با استکبار جهانی به سرکردگی آمریکا که به واسطه صدام، جنگ را علیه ملت ایران تحمیل کرد، مقابله کرد و ملت ایران در طول ۸ سال دفاع کرد؛ لذا بایستی هر سال نسبت به سال گذشته با شکوه‌تر و به شیوه مناسب‌تر و مقبول‌تر گرامی داشته و برگزار شود.

جنگی که اتفاق افتاد هشت سال طول کشید و ملت ایران مقاومت کرد. و امروز به جهت مقاومت ملت ایران، بیداری اسلامی جهان را فرا گرفته است و ظالمین و جنایتکاران یکی پس از دیگری سقوط می‌کنند. شما فکر می‌کنید ملت انقلابی مصر وقتی که سفارتخانه رژیم غاصب اسرائیل را در قاهره تصرف می‌کنند، نشأت گرفته از اقدام ملت ایران، دانشجویان عزیز در ۱۳ آبان برای تسخیر لانه جاسوسی آمریکا نبود؟ از آنجا نشأت نگرفته

است؟ مردم لبنان وقتی ۳۳ روز مقاومت می‌کنند، از مردم خرمشهر که ۳۳ روز مقاومت کردند درس و الگو نگرفته‌اند؟ مردم غزه اگر ۲۲ روز مقاومت می‌کنند از ملت ایران درس نگرفته‌اند؟ امکان ندارد!

الگو بودن هشت سال دفاع مقدس

امروز خودتان مردم را می‌بینید که مبارزاتشان را انجام می‌دهند و «الله اکبر» می‌گویند. مطالباتشان را در قالب راهپیمایی بعد از نماز جمعه مطرح می‌کنند. حرکت‌ها حرکت‌های اسلامی است. دینداری اسلامی است. امکان ندارد ملت یمن پیروز نشود. امکان ندارد ملت بحرین پیروز نشود. یک مقدار ممکن است طول بکشد و لکن مردم پیروزند. و این به جهت ایستادگی ملت ایران در طول ۸ سال دفاع مقدس است. آمریکا هم با فروپاشی مواجه خواهد شد، این اتفاق خواهد افتاد. چگونه؟! همانطور که در شوروی اتفاق افتاد. امکان ندارد اتفاق نیفتد. پس باید هفته دفاع مقدس را که از سی و یکم شهریور ماه آغاز می‌شود و مفصل برنامه‌هایش را برادر عزیزم جناب سرهنگ ثمره توضیح دادند؛ حوزه‌ها و پایگاه‌های مقاومت، اعضای شورا و فرماندهان عزیز، بایستی در دستور کار قرار بدهند و اجرا بکنند.

علاوه بر آن یک نکته‌ای به نظرم رسید که باید بگویم در شهرستان زابل اجرای بخشنامه فرهنگی با نوای کاروان است. جشنواره و برنامه فرهنگی بسیار مهمی است. گروه‌های مختلفی از مرکز می‌آیند اینجا و در طول یک هفته اجرا می‌کنند. ۳۱ شهریور در اینجا کلید می‌خورد. قطعاً بایستی از آن برنامه علاوه بر توجه داشتن و اهتمام به آن خوب هم استفاده بکنیم، إن شاء الله.

توجه به شهدا و خانواده محترم شهدا

توقع دیگری که در رده‌های سپاه و مخصوصاً از پایگاه‌های مقاومت بسیج است، به ویژه امسال، توجه به شهدا، حضور در جمع خانواده معظم شهدا و دلجویی از آنهاست. این مطلب را حضرت مقام معظم رهبری امسال در همایشی که در آستانه سوم شعبان خدمتشان بودیم تأکید کردند. فرمودند حتماً به شهدا و خانواده معظم شهدا باید رسیدگی و توجه جدی و اساسی بشود. به همه فرماندهان سپاه که آنجا حضور داشتند و به همه افراد تأکید کردند. لذا بایستی پایگاه‌های مقاومت بسیج این مطلب را سر لوحه قرار بدهند و به شهدای پایگاه مقاومتشان چه در اداره، چه در محله، چه در بخش، چه بسیج متخصصین و ... بایستی به مسئله شهدا، تقدیر از شهدا و خانواده معظم شهدا دقت لازم و کافی صورت گیرد.

یاد یاران

نکته بعدی بحث «یاد یاران» است. بحث بسیجی‌های قدیمی است. بحث رزمندگان دوران دفاع مقدس است. بایستی از همه دلجوئی بشود. پایگاه‌های مقاومت بسیج، حوزه‌ها، نواحی، باید به سراغ همه آنها بروند. آنها بایستی در بسیج باشند. بایستی در پایگاه‌های مقاومت حضور داشته باشند. بایستی از تلاش آنها، خدمات آنها، تقدیر بشود، تجلیل بشود، و این نکته بسیار مهم و اساسی است که بایستی توجه بشود؛ چندین سال است این دستور العمل (یاد یاران) وجود دارد ولی امسال بایستی پایگاه‌های مقاومت حتماً به آن بپردازند و توجه جدی و اساسی را پایگاه‌ها و حوزه‌های مقاومت به این موضوع داشته باشند هم در بخش خواهران هم در بخش برادران.

حماسه سوسنگرد

نکته بعدی که می‌خواهم تأکید بکنم مسأله نمایشگاه هفته دفاع مقدس و همچنین عملیات حماسه‌سازان سوسنگرد است. در عملیات سوسنگرد، شهید بزرگوار «شهید چمران» نظراتی داد که در آزادسازی این شهرستان مؤثر واقع شد. حتماً عزیزانی که راهیان نور رفته‌اند منطقه‌ای به نام دهلاویه را که ایشان آنجا به شهادت رسیده، دیده‌اند. در نمایشگاه عملیات حماسه‌سازان سوسنگرد بایستی همه مشارکت بکنند تا به شکل مطلوب انجام بشود. اگرچه در مرکز استان نمایش رزمی هم در طول هفته روزها و شب‌ها برگزار می‌شود، آنجا هم اگر دوستان بیایند می‌توانند از برنامه استفاده کنند.

از زمان اول جنگ تا امروز برای اولین بار از دست خط مقام معظم رهبری که در بحث عملیات سوسنگرد نوشتند و از خود ایشان دریافت شد - که یک نسخه در اختیار ایشان بود - و تا الآن منتشر نشده بود، در استان و در نمایشگاه‌های حماسه سوسنگرد هفته دفاع مقدس امسال ارائه می‌شود.

از چهره بنی صدر آن کسی که خیانت کرد و از جمله در جریان عملیات سوسنگرد هم خیانت کرد - عذرخواهی می‌کنم از خانم‌ها - و با چادر زنانه از کشور فرار کرد افشاگری می‌شود که در مسیر الهی حرکت نمی‌کند و هماهنگ و همگام با دشمن است. این هم نکته بسیار مهم و بسیار اساسی است.

اینها چند تا از برنامه‌هایی است که اشاره کردم. وقت گذشته است؛ خیلی‌ها گفتند از هشت و نیم آمدند؛ بعضی‌ها هم یک مقدار بعدتر آمدند؛ بعضی‌ها هم حوصله‌شان سر رفت فرار کردند! به هر حال وقت گذشته و من دیگر ادامه نمی‌دهم.

ان شاء الله به این نکات محوری که خدمت شما برادران و خواهران مطرح کردم و برنامه‌هایی که ابلاغ شده است، پردازید.

طرح صالحین

طرح صالحین هم در واقع همان امر به معروف و نهی از منکر است. کسانی که عضو بسیج هستند سربازان ولایت فقیه هستند. سربازان امام زمان هستند. منتظران منجی موعود و حضرت حجة بن الحسن العسکری صاحب الزمان هستند. پس باید جدی به مسئله پردازیم؛ به همه بسیجیان سراسر استان امروز و فردا این پیام‌ها و این مطالب ابلاغ می‌شود. امروز از شهرستان‌های خاش، زابلی، سراوان، سیب سوران، دلگان، ایرانشهر، فردا هم به چهار تا شهر جنوبی، ابلاغ می‌شود؛ ان شاء الله.

تشکر

از همه شرکت کنندگان در این همایش تقدیر و تشکر می‌کنم. از تک تک شما مسئولین عزیز شورای نواحی مقاومت، شورای هماهنگی مقاومت، فرمانده پایگاه، اعضای شورای پایگاه مقاومت - اگر هستند - خانم‌ها و آقایان، مسئولین عزیزی که در جلسه حضور دارند و همچنین رؤسای محترم دانشگاه به ویژه «جناب آقای دکتر محمدی»، همراهان، اساتید دانشگاه، از علمای حاضر در جلسه روحانیون تشیع و تسنن، ریش سفیدان، معتمدین، خانواده معظم شهدا، همکاران پایگاه‌های انقلاب بسیج متخصصین، از تک تک شما عزیزان چه نام بردیم و یا نام نبردیم، مخصوصاً فرماندهان محترم نواحی زهک و هیرمند و برادر عزیزم «آقای ناظری» که در مأموریت هستند و در جلسه حضور ندارند، و همه همکاران، برادران و خواهران و تک تک

۷۰ ♦ حبیب دلها

شرکت کنندگان در این مجلس و همچنین از اعضای محترم شورای تأمین، نمایندگان که احیاناً در این جلسه تشریف دارند؛ از همه شما تقدیر و تشکر می‌کنیم.

همه کسانی که آشکار و پنهان، چه در اینجا حضور داشتند و چه حضور نداشتند و برای این جلسه و همایش و گردهمایی تلاش کردند؛ تقدیر و تشکر می‌کنم. سلام فرمانده محترم سپاه سلمان سردار، «آقای جاهل» را هم خدمت شما ابلاغ می‌کنم.

خدایا چنان کن سرانجام کار
تو خشنود باشی و ما رستگار

متن زیر سخنرانی سردار شهید حاج حبیب لک‌زایی در اردوی رزمی -
فرهنگی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی در مردادماه ۱۳۹۰ است.

هدف، حفظ اسلام و قرآن است

بسم الله الرحمن الرحيم.

درود می‌فرستیم بر روح پرفتوح حضرت امام و سلام و درود می‌فرستیم بر
مقام معظم رهبری و تشکر می‌کنم که در اردوی رزمی فرهنگی خودارزیابی یا
شایستگی‌های پاسداری حضور پیدا کردید. از برادر عزیز و ارجمندمان جناب
سرهنگ ناظری فرماندهی محترم ارشد سپاه در سیستان و ناحیه مقاومت
شهرستان زابل و فرمانده تیپ علی اکبر هم تقدیر و تشکر می‌کنم. حضور
حضرت حجت الاسلام و المسلمین جناب حاج آقای وحیدی مسئول
محترم نمایندگی ولی فقیه در سپاه زابل و فرماندهان محترم نواحی مقاومت
شهرستان زهک برادر عزیزمان جناب سرهنگ حسینی و فرمانده محترم
ناحیه شهرستان هیرمند برادر عزیزم جناب سرهنگ نکویی و برادران حفاظت
اطلاعات و همه عزیزانی که به هر شکل همکاری داشتند را گرامی می‌داریم.

ماه رجب؛ ماه خودسازی

در ماه رجب قرار داریم. ماه رجب ماه بسیار مهم و بزرگی است. ولادت حضرت علی بن ابی طالب علی علیه السلام را در ۱۳ ماه رجب داریم. مسائل و موارد مختلفی برای خودسازی معنوی در ماه با برکت رجب هست. هم ماه رجب و هم ماه شعبان و هم ماه مبارک رمضان، ماههایی هستند که اگر انسان عبادت و اطاعت خداوند متعال را داشته باشد، قطعاً نسبت به ماههای دیگر ثواب بیشتری دارد. اول، رجب مقدمه است برای شعبان، با آن همه برنامه‌ها و مسائلی که در آن هست. بعد هم ماه مهمانی خدا.

بصیرت و استقامت دو ویژگی امیرمؤمنان

آنچه که انسان‌ها نیاز دارند و باید به آن توجه کنند و از خصوصیات بارز و مهم مولای متقیان علی بن ابی طالب علی علیه السلام هم هست، دو تا خصوصیت آن بزرگوار هست که از بدو ولادت تا شهادت داشتند:

اولی بصیرت و بینش است؛ بصیرت و بینش در ابعاد مختلف، با توجه به جریان‌های فراوانی که امروز چه در کشور جمهوری اسلامی ایران و چه در جهان وجود دارد، امکان تشخیص جریان حق و جریان باطل با بصیرت امکان‌پذیر است. اگر خدای نکرده انسان بصیرت نداشته باشد، نمی‌تواند جریان حق از باطل را تشخیص بدهد. فرقی هم نمی‌کند، چه در سطح جمهوری اسلامی ایران و چه در جهان.

خصوصیت دوم استقامت و پایداری است. یعنی با بصیرت می‌شود حق را تشخیص داد، و وقتی حق را تشخیص دادیم بایستی از حق حمایت کرد و در آن مسیر، استقامت و پایداری کرد. امروز اگر این بینش و بصیرت وجود

داشته باشد، ما می‌توانیم مسیر درست را بهتر انتخاب و حرکت کنیم، و آن مسیر مسیر الهی است، فی سبیل الله است.

اطاعت از ولایت فقیه، اطاعت از امام زمان

این مکانی که شما با هم جمع شدید، اردوگاه بقیة الله الاعظم متعلق به آقا امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف است. به برکت وجود آقا امام زمان است که انسان‌ها امروز در روی کره زمین زندگی می‌کنند و استفاده می‌کنند. امکانات و نعماتی که وجود دارد به برکت وجود آن آقا و مولا و آن بزرگوار است؛ خوب ما همه علاقه‌مند به آقا امام زمان هستیم.

نکته مهمی که باید در بحث بقیة الله الاعظم به آن توجه شود، معرفت به حضرت است. انسانی که به حضرت ولی عصر معرفت داشته باشد، به ایشان محبت پیدا می‌کند، انسانی که به حضرت محبت پیدا کند، از امام زمان اطاعت می‌کند و انسانی که مطیع امام زمان باشد، نمی‌تواند مطیع ولایت فقیه نباشد؛ و انسانی که به این امور توجه داشته باشد و این ویژگی‌ها را داشته باشد، قطعاً در مسیر الهی حرکت می‌کند.

طرح خود ارزیابی در سپاه پاسداران به دنبال این است. می‌گوید قبل از آنکه دیگران شما را ارزیابی بکنند، خودتان، خودتان را ارزیابی بکنید: «حَاسِبُوا أَنْفُسَكُمْ قَبْلَ أَنْ تُحَاسَبُوا»^۱ خودتان، خودتان را ارزیابی بکنید. بین خود و خدای خود خلوت کنید، ببینید چقدر در مسیر الهی برای رضایت خداوند متعال حرکت کردید.

انسان دارای دو بعد است. یکی بدن و جسم انسان است و یکی هم بعد معنوی و روح انسان است. جسم انسان سلامتی دارد، بیماری هم دارد. روح

۱. غرالحکم، حدیث ۱۵۲.

انسان سلامتی دارد، بیماری هم دارد. مسائل جسمی را می‌گویند فرهنگ ابدان و مسائل معنوی را می‌گویند فرهنگ ادیان؛ می‌گویند اگر از نظر جسمی مریض شدید باید به پزشک و طبیب مراجعه کنید و به هر شکلی که طبیب دستور داد باید عمل شود تا جسم سلامتی خودش را پیدا کند. امروزه اگر افراد مریض در سخت‌ترین شرایط هم به طبیب مراجعه کنند، توصیه‌اش ورزش است، بروید ورزش کنید، فیزیوتراپی بروید، تا جسم شما خوب بشود.

می‌گویند اگر از نظر فرهنگ ادیان و از نظر معنوی، مسئولیت هدایت و تشویق و ترغیب بر عهده پیامبران و معصومین و اولیای الهی و در زمان و شرایط ما روحانیون و مراجع تقلید و در رأس آن‌ها ولایت فقیه است، باید توجه کنید ولی فقیه چه می‌گوید، هر آنچه ولی فقیه می‌گوید باید انجام بدهید. قرآن وقتی می‌فرماید «وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ»^۱ خطاب به مسلمان‌ها به پیروان خودش می‌گوید با کفار به شدت برخورد کنید، اما با خودی‌ها مهربان باشید «رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ» خوب برخورد کنید.

می‌گویند یک مقلدی رفته بود نزد مرجع تقلیدش، نزد استاد خودش، گفته بود: ما از شما تقلید می‌کنیم، شاگرد شما هستیم، حالا قمه هم می‌زنیم، او گفت: خیلی خوب شما که از من تقلید می‌کنید، من که قمه زدن را حرام می‌دانم، چرا این کار را می‌کنید؟ جواب دادند: سال که ۳۶۵ روز است، ۳۶۴ روز هر چه شما گفتید انجام می‌دهیم، امروز آنچه شما می‌گویید انجام نمی‌دهیم. می‌شود اینطوری؟! می‌گوییم خیلی خوب ما مطیع ولایت فقیه هستیم. هر چه بگوید انجام می‌دهیم، چند تا نکته را هم انجام نمی‌دهیم. می‌شود؟ امکانش هست؟ درست است یا نیست؟ پاسخ بدهید. درست

۱. سوره فتح (۴۸)، آیه ۲۹.

است؟ درست نیست؛ می شود بگویید هشتاد سال است هر چه خدا گفته است انجام دادیم؟ حالا یکسال هم هر چه خودمان خواستیم، انجام می دهیم؟ یکسال که چه عرض کنم یک روز، دو روز؟ چگونه است؟

در طرح خود ارزیابی، قطعاً شما و سپاه پاسداران به دنبال این هستید که اعتقاداتان به اصول دین یعنی توحید، نبوت، معاد، عدل و امامت تقویت شود. اعتقادات قوی تر بشود. به فروع دین هم به معنای واقعی عمل بشود. نماز، نماز واقعی باشد. آن طوری که خدا گفته «إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَلَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ؛ نماز را برپا دار، که نماز از کار زشت و ناپسند باز می دارد، و قطعاً یاد خدا بالاتر است.»^۱ روزه، خمس، زکات، حج، جهاد، امر به معروف و نهی از منکر، تولی، تبری، به فروع دین عمل بشود به معنای واقعی، که خداوند، انسان را عاقبت به خیر بکند؛ همان چیزی را که همه ما احتمالاً می ترسیم، من که می ترسم، عاقبت به خیر می شویم یا نمی شویم؟ نمی شود وقتی قرآن می گوید «أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ» بگوید: نه دیگر! نمی شود! انسان باید در مسیر الهی حرکت می کند و برای رضای خدا قدم بر می دارد.

فرهنگ پاسداری

می گویم فرهنگ «پاسداری» یا «پاسدار» در انقلاب اسلامی، کلمه‌ای است که حکایت از ایثار، شهامت، شجاعت، اخلاص، تقوا، از خود گذشتگی و نهایتاً شهادت «فی سبیل الله» دارد، به نظر شما شهادت هدف هست یا نیست؟ قطعاً شهادت هدف نیست. هدف چیست؟ هدف، حفظ اسلام و قرآن است. در نظام مقدس جمهوری اسلامی، هدف حفظ انقلاب اسلامی است. اگر هدف، اجرای فرامین ولایت فقیه هست، اگر در این مسیر خون

۱. سوره عنکبوت (۲۹)، آیه ۴۵.

هم دادیم ایراد ندارد. می‌گویند، یک انسان بایستی دانش داشته باشد. دانش، باعث بینش می‌شود و بینش، در رفتار انسان و عمل انسان تبلور پیدا می‌کند؛ دانش و بینش، اگر برای رضای خدا باشد باید در عمل و رفتار انسان خودش را نشان بدهد. اینکه می‌گوییم اخلاق داشته باشیم، اخلاص داشته باشیم، نگفتند که هر کس درجه‌اش بیشتر باشد، اخلاصش هم بیشتر است. اینطوری نگفتند «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ»؛ در حقیقت ارجمندترین شما نزد خدا پرهیزگارترین شماست.^۱ گرامی‌ترین فرق هم ندارد، هر مسئولیتی؛ چه مدیریتی چه لشکری و چه کشوری شامل می‌شود.

بیداری اسلامی

وقتی که ولی فقیه می‌گوید، آنچه امروز جهان را فرا گرفته است مخصوصاً کشورهای خاورمیانه را، بیداری اسلامی است. اگر در همه ابعاد ولایت فقیه را پذیرفته، این را می‌پذیرد و گرنه می‌گوید، این بیداری انسانی است. ولی فقیه می‌گوید بیداری اسلامی! مردمی که قیام کردند می‌گویند الله اکبر، مردمی که قیام کردند، نماز جمعه برپا می‌کنند، از آنجا با شکوه‌ترین راهپیمایی را با شعار توحید، یعنی الله اکبر انجام می‌دهند و می‌گویند، ما اسلام می‌خواهیم، آن آقا می‌گوید، نه، این بیداری انسانی است.

جمهوری اسلامی می‌گوید ما با همه ملت‌ها مشکل نداریم، إلا ملت جعلی اسرائیل غاصب، آن آقا می‌آید می‌گوید، که نه، ما با مردم اسرائیل که دوستیم؛ خوب آنجا که همه از جاهای دیگر آمده‌اند! یک نفر مال آنجا و اهل آنجا نیست، آمده‌اند و سرزمین فلسطین را غصب کرده‌اند.

دیگر چه می‌گویند؟ اگر اعتقاد قلبی و واقعی نباشد می‌گویند ولایت فقیه

۱. سوره حجرات (۴۹)، آیه ۱۳.

درست است، رهبری درست است، اما وظیفه ارشادی دارد. اگر وقتی ارشاد می‌کند، انجام دادید، دادید. اگر ندادید، عیبی ندارد.

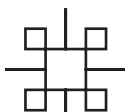
ببینید! من می‌خواهم این را روشن کنم، اگر چه شما روشن هستید، خدمت شما درس پس می‌دهم، می‌گوید خیلی خوب ما صد مورد را هشتاد تا را انجام می‌دهیم، بیست تا را انجام نمی‌دهیم. خوب این می‌شود اطاعت پذیری محض؛ این آن «معه» می‌شود؟ ما با شمائیم، پیرو شمائیم، انسانی که خودسازی معنوی داشته باشد، در مسیر الهی حرکت می‌کند. اطاعت محض دارد. لذا آن انسانی که نه از ولایت فقیه جلوتر حرکت می‌کند و نه عقب، بلکه شاخص را نگاه می‌کند. هر چه می‌گوید عمل می‌کند.

ما وظیفه داریم دقت بکنیم، فکر بکنیم، از کجا آمدیم، برای چه آمدیم، چه وظیفه‌ای داریم، به کجا می‌رویم.

از کجا آمده‌ام آمدنم بهر چه بود؟

به کجا می‌روم آخر نمایی وطنم^۱

۱. متأسفانه ادامه سخنرانی ضبط نشده است.



فصل دوم

گرامی داشت

حیب

■ گفتار اول

سخن محبان حبیب

آنچه در پی می‌آید سخنرانی «آیت الله عباسعلی سلیمانی» نماینده محترم ولی فقیه در استان سیستان و بلوچستان و امام جمعه معزز زاهدان است. این سخنرانی صبح چهارشنبه، ۲۳ اسفندماه ۱۳۹۱ در مراسم رونمایی از «دفتر دوم حبیب دلها» در سالن همایش‌های سازمان تبلیغات اسلامی استان سیستان و بلوچستان ایراد شده است.

شهادت لک‌زایی متصف به مکارم اخلاق بود

یک نصیحت خانوادگی^۱

اولین گام تبلیغ پیامبر در خانواده برداشته شد؛ «وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ؛ و خویشاوندان نزدیکت را انداز کن».^۲ به نظر می‌رسد که مسئولیت هر کسی باید اینگونه باشد؛ اول باید از خود شروع کنیم، از خانواده شروع کنیم، بعد به دیگران پردازیم. اتفاق می‌افتاد که رهبران معصوم ما این سیره نبی مکرم اسلام را اجرا می‌کردند؛ مثلاً وقتی امام صادق علیه‌السلام دارند از دنیا می‌روند، فرمودند: تمام سادات حسینی و حسنی را فرا بخوانید، همه را

۱. متأسفانه دقایق آغازین سخنرانی ضبط نشده است.

۲. سوره شعراء (۲۶)، آیه ۲۱۴.

جمع کنید، کسی جا نماند. آن زمان زندگی مثل الان نبود که پدر اینجا، پسر اردبیل، پدر اینجا، دختر تبریز، پدر اینجا و برادر شیراز باشد، تقریباً تا حد زیادی، زندگی، زندگی تجمعی بود؛ فراخوان دادند که همه سادات حسنی و حسینی را جمع کردند.

[وقتی جمع شدند] امام صادق علیه السلام پرسید: کسی از سادات جا نمانده است؟ گفتند: نه همه آمده‌اند. چند نکته گفتند. یکی از آن نکاتی که در زندگی امام صادق ثبت شده این است که فرمودند: بدانید و بفهمید که: «لاینال شفاعتنا من استخف بالصلاة»^۱ کسی که نماز را سبک بشمارد، شفاعت ما نصیب او نمی‌شود. این هم یک نصیحت خانوادگی!

رسم بود، بزرگان این کار را می‌کردند به تاسی از پیامبر، علامه مجلسی هر شب جمعه در خانه خودش اعضای خانواده را جمع می‌کرد و خودش می‌رفت روی صندلی و یک منبر خانوادگی ایراد می‌کرد. شما بنا نیست که همیشه برای بیرون نور بدهید به فکر داخل هم باید بود؛ یا اول لازم است نفوذ داخلی داشته باشیم و بعد نفوذ بیرونی.

گفتند فرق بین زندگی غربی و شرقی چیست؟ جواب دادند شرقی‌ها بیرون خانه را می‌سازند اما داخل خانه را نه. لذت خانه‌شان برای مردم است نه برای خودشان، اما غربی‌ها داخل خانه را تزئین می‌کنند و بیرون خانه‌شان ساده است و لذت زندگی را خودشان می‌برند.

باید فرهنگمان را درست توزیع کنیم، یعنی یک قدری که بنده وقت می‌گذارم برای سخنرانی در این سمت و آن سمت، آیا وقت می‌گذارم برای تبیین احکام برای زن و بچه‌ام؟ باید بنشینیم و به اعضای خانواده بگوییم مثلاً نمازت را بخوان ببینیم کجایش درست است کجایش نه.

۱. کافی، ج ۳، ص ۲۷۰.

روایت مدیریت سردار لکزایی

سیره پیامبر اکرم بسیار سیره آموزنده‌ای بود؛ از باب «وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ؛ و خویشاوندان نزدیکت را انداز کن»^۱ جمع می‌کرد تمام اقوام را و می‌فرمود یا بنی عبدالمطلب! خوب، عبدالمطلب یازده پسر داشت، پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله پسر یکی از بچه هایش بود؛ عبدالله!

هر که بود، همه پسر عموهایشان بودند، عمه‌هایشان بودند، پسر عمه‌هایشان بودند، دختر عمه‌هایشان بودند، دختر عموهایشان بودند، خودش نه برادری داشت و نه خواهری داشت اگر هم داشت سببی بودند، نسبی نبودند، شیرینی بودند و نه رحمی؛ به همه فرزندان عبدالمطلب خطاب کرد: «يَا بَنِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ! إِنَّكُمْ لَنْ تَسْعُوا النَّاسَ بِأَمْوَالِكُمْ فَأَلْقَوْهُمْ بِطَلَاقَةِ الْوَجْهِ وَ حُسْنِ الْبِشْرِ»^۲ شما اگر بخواهید تمام مشکلات ارباب رجوع را برطرف کنید امکان ندارد، ولی شما می‌توانید با تمام ارباب رجوع خوب برخورد کنید، چگونه خوب برخورد کنید؟ با حسن سلوک، با چهره باز، با چهره گشاده، با تبسم و لبخند، با پذیرش حرف‌های ارباب رجوع؛ «صاحب الحاجة أعمى لا يري الا حاجته»^۳ ارباب رجوع می‌خواهد حرف خودش را بزند شما باید ظرفیت داشته باشید، تحملش بکنید، تا آنجا که مقدور است در صدد انجامش باش! تا آنجایی که مقدورت نیست لا اقل برخورد و اخلاق خوب داشته باش! سردار شهید بزرگوار لکزایی خدایی‌اش این حسن را داشت. این خوبی در ایشان وجود داشت و واقعاً مهربانانه برخورد می‌کرد.

۱. سوره شعراء (۲۶)، آیه ۲۱۴

۲. کافی، ج ۲، ص ۱۰۳

۳. نهج البلاغه، خطبه ۱۰۹. یعنی: «کسی که حاجتی دارد مانند انسان کور چیزی غیر از حاجت

آیت انسانیت

«سردار باغبانی» می‌داند، «سردار سلیمانی» هم قطعاً یادشان هست؛ موارد متعدد را که به یک تشکیلات مربوط بود ایشان تشریف آورد پیش من و با من در میان گذاشت. گفتم اینها را بنویسم و به فلان کانون و مرکز منعکس کنم؟ گفتند نه! نه! گفتم: چرا؟ گفت برای اینکه از آن مرکز به این سازمان برمی‌گردد، آنها کینه شتری پیدا می‌کنند و من می‌ترسم برای شما مشکلاتی پیش بیاید. یعنی چه؟ طرف می‌گوید آقا مشکل را برطرف کنم، می‌گوید: نه! نه! کار، به مشکل من نداشته باشید، چون من نگرانم از برطرف شدن مشکل من، شما مشکل پیدا کنید! این می‌شود مصداق «وَأَيُّ ثُرُونٍ عَلٰی أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ»^۱ دیگران را بر خود مقدم می‌دارند هر چند خودشان مشکل داشته باشند.

آدم‌ها در زندگی به چند دسته تقسیم می‌شوند:

۱. کسانی که دیگران را بر خود مقدم بشمارند؛

۲. کسانی که دیگران را در کنار خود ببینند؛

۳. کسانی که دیگران را بعد از خود ببینند؛

۴. کسانی که اصلاً دیگران را نبینند و فقط خود را ببینند.

در روایات برای هر یک از اینها یک عنوان داریم؛ عنوان لئیم داریم، عنوان سخی داریم، عنوان جواد داریم، عنوان اینارگری و مؤثر داریم؛ عقل ایثار این است که دیگران را بر خود مقدم می‌دارد، عقل جواد این است که دیگران را در کنار خود می‌بیند، عقل سخی دیگران را بعد از خود می‌بیند؛ عقل دنائت آنهايي دارند که اصلاً دیگران را نمی‌بینند؛ در تمام حوزه‌های زندگی این سرایت دارد، از همه هنرمندانتر آن کسی است که دیگران را بر خود مقدم بشمارد. شأن نزول آیه

۱. سوره حشر (۵۹)، آیه ۹.

هم این است با اینکه روزه دار بودم، گرسنه بودم، سخت هم نیازمند به نان و آب بودم ولی یک شب افطاری را دادم به مسکین، یک شب دادم به یتیم، یک شب به اسیر دادم، آمد و یُؤثِرُونَ عَلٰی اَنْفُسِهِمْ وَ لَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ؛ و آنها را بر خود مقدم می‌دارند هر چند خودشان بسیار نیازمند باشند؛^۱ این روحیه در پیشوایان دینی بود.

نیمه شبی پیامبر از مسجد به سمت خانه بر می‌گشت؛ کسی دید و جلو آمد و سلام کرد: یا رسول الله این ساعت شب از مسجد می‌آیید؟ فرمود: دو سه شبانه روز بود که در خانه ما غذا نبود وقتی خانه ما غذا نباشد اصحاب صغه هم غذا نداشتند امشب برای من یکی از همسران من غذایی کنار گذاشته بود و چون در بین اصحاب صغه یک پیرمردی بود و ضعف جسمی داشت و من دیدم که او استحقاقش به این غذا از من بیشتر است، صبر کردم دیگر اعضای اصحاب صغه به خواب بروند، من غذا را ببرم و به پیرمرد بدهم. شاید این یکی از هزاران کار پیامبر است که این بار قضا و قدر الهی پرده کنار رفته است، روحیه ایشان این بود.

علامت ارزش

مرحوم آقای لک‌زایی امتیاز اعتقادی اش مال خودش و خدایش؛ من در اعتقادم چقدر خودم را در محضر خدا تماشا می‌کنم، ارزش من به این است! ندارم، وای بر من! دارم، بارک الله بر من! آنچه مهم است این است، آنچه که به درد جامعه می‌خورد این است که من در حوزه اجرا و عمل چقدر می‌توانم با مردم مواسات و مؤاخات و برادری کنم، با مردم هم سویی و هم دردی و همراهی داشته باشم. به جایی برسم که حتی نیاز مردم را جلوتر از

۱. همان.

نیاز خودم بینم و رفع مشکل مردم را مقدم تر از رفع مشکل خودم بینم. بچه‌های سپاهی گذشته - بخش عظیمی که ما ارادت داشتیم خدمت ایشان - اینگونه بودند. در میدان جنگ روز عاشورا در شهر سوسنگرد بعد از ظهرش به عنوان نیروی امدادی رفتم، نیروهایی که قبل بودند مجروح افتاده بودند در کف خیابان، رفتم بالای سر عزیزی، گفتم چه می‌خواهید؟ گفت آب! برایش آب آوردم، به کنار دستی حواله داد و گفت او ناله‌اش بیشتر است، آب را به او بده. این می‌شود روحیه ایثار. آیا واقعاً ما در راحتی از این اخلاق برخوردار هستیم؟

مکارم اخلاق

شهد بالله نمی‌توانم باز کنم. یک بار هم نبود، چند بار همین شهید بزرگوار [سردار لک‌زایی] آمد با من در مورد مشکلاتی صحبت کرد. گفتم: بنویسم به تهران بفرستم؟ فرمود: می‌دانم که برای شما با این نوشتن، مشکل به وجود می‌آید و من هرگز خواهان مشکل، برای شما و رفع مشکل برای خودم نیستم؛ این می‌شود، نمی‌دانم اسمش را چه بگذارم، خلق کریم، روحیه ایثار، فداکاری مخلصانه، محو شدن در مبانی و مسائل اخلاق اسلامی این می‌شود که پیامبر آن طوری تعبیر می‌کنند که فرمود بعثت لاتمم مکارم الاخلاق؛ عرض کردند مکارم اخلاق چیست؟ سه نمونه را نبی مکرم فرمود:

۱. «تصل من قطعک» آن فامیلی که رابطه‌اش را با تو قطع کرده است تو با او وصل کن! اعتنا نمی‌کند! بگذارید اعتنا نکند، تحویل نمی‌گیرد! بگذارید تحویل نگیرد، سلامم را جواب نمی‌دهد! بگذار جواب ندهد؛

۲. «تعفو عمن ظلمک» آن کسی را که به شما ستم کرده است عفو کن؛
 ۳. «تعطی من حرمک» آن کسی که آن زمان که می‌توانست دستت را بگیرد،

فصل دوم/ گفتار اول/ سخن محبان حبیب ♦ ۸۹

نگرفت و محروم کرد تو را، تو که امروز می‌توانی دستش را بگیری، بگیر!
این می‌شود مکارم اخلاق، همانی که پیامبر برای آن آمده است. مرحوم شهید
[لکزایی] متصف به این مکارم اخلاق بود و امیدوارم ان شاء الله ما هم به این
نعمت بزرگ دسترسی پیدا کنیم.

و السلام علیکم و رحمة الله .
اللهم صل علی محمد و آل محمد.

آنچه در پی می‌آید سخنرانی «حجت الاسلام و المسلمین قربان پور» مدیرکل محترم سازمان تبلیغات اسلامی استان سیستان و بلوچستان است که در روز چهارشنبه ۲۳ اسفندماه ۱۳۹۱ در مراسم رونمایی از «دفتر دوم کتاب حبیب دلها» در سالن همایش‌های سازمان تبلیغات اسلامی استان سیستان و بلوچستان ایراد شده است.

سردار لکزایی، جریان‌سازی و فضا‌سازی تعاملی

مقدمه^۱

این برنامه ضرب الاجلی پیش‌بینی و قرار شد که امروز در محضر شما سروران گرامی این برنامه نمادین انجام بشود. به همه شما مهمانان محترم خیر مقدم عرض می‌کنم و امیدوارم که ان شاء الله توفیق باشد تا در جهت پاسداشت یاد شهدا، ترویج فرهنگ ایثار و شهادت، آنچه که از ما بر می‌آید را توفیق و سعادت داشته باشیم که انجام بدهیم.

من در دو بخش کوتاه مطالب را عرض می‌کنم. سخنرانی به عهده جناب دکتر لکزایی و ان شاء الله حاج آقای سلیمانی است.

۱. متأسفانه دقایق آغازین سخنرانی ضبط نشده است.

سعادت بود که در یک دوره زمانی در کنار عزیز بزرگوار سردار شهید لکزایی باشم؛ لذا به دو شاخصه مهم ایشان اشاره می‌کنم که فکر می‌کنم کم‌تر به آن پرداخته شده است. البته جاهای گوناگون، دوستان مطالب فراوانی را بیان کرده‌اند و زندگی ایشان الحمدلله الان مدون شده و به لطف خدا کتاب‌های متعددی در دست چاپ است. دو ویژگی که من می‌خواهم به آن اشاره داشته باشم، به تناسب موقعیتی است که نمونه و مثالش را عرض خواهم کرد.

۱. جریان سازی

یکی از ویژگی‌های بسیار ارزشمند بزرگوار مرحوم شهید لکزایی جریان سازی و ایجاد تحرک بود. سروران عزیز می‌دانند هر برنامه‌ای یک جریان نیست، هر حرکتی یک جریان استمراری نیست، جریان، اندیشه می‌خواهد، عمل، اندیشه لازم دارد و یقیناً رهروان و عملیات ادامه‌دار هم لازم دارد، یعنی دوستان و پیروانی لازم دارد تا تبدیل به یک جریان بشود. خصوصیات بزرگوار مرحوم شهید لکزایی با اخلاص در عمل و با وجود شرایط اخلاقی ویژه و توانمندی بالای مدیریتی و فرصت‌شناسی و شناخت موقعیت‌های گوناگون منطقه، از ایشان فردی ساخته بود که هر جایی قرار می‌گرفت، محوریت پیدا می‌کرد، جریان‌ساز می‌شد و تحرک ایجاد می‌کرد، مناسب است برای این خصوصیت نمونه‌ای ذکر کنم.

من یادم هست که «جناب سردار متولیان» از تهران از ستاد احیای امر به معروف و نهی از منکر و دوستان دیگری از مرکز پیگیری می‌کردند که یک تغییری در شکل ستاد احیای امر به معروف به وجود بیاید و یک تحرکی اتفاق بیفتد و یک قدردانی از همه زحماتی که از اول تأسیس ستاد

تا آن وقت انجام شده بود صورت بگیرد، به محض اینکه آن شرایط فراهم شد و آن موقعیت حاصل شد، شاهد این بودیم که یک تحول رو به جلو و پیشرفت صورت گرفت که دوستان شاهد آن هستند. عزیزان بزرگوار! یک دفعه شهرستانها پشت سر هم به این شرایط رسیدند که هر جا که این ستاد فعالیتش کم بود، فعال تر بشود، هر جا دفتر نداشت بلافاصله دفتر و دبیرخانه داشته باشد. یادم هست در بعضی جاها صحبت این بود که در فلان شهرستان اتاق و امکانات و ابزار زیادی وجود ندارد و هر کس هم به دنبال کار خودش هست ولی پیگیری فکری و برنامه‌ای و عملی، موجب یک تحول شد و یک جریان طولانی استمراری احیای امر به معروف و نهی از منکر در ستادها فعال شد و همه معاونت‌ها هم فعال شدند.

در کنار آن، در بنیاد فرهنگی مهدی موعود عجل الله تعالی فرجه الشریف هم دوباره با همت شهید لکزایی همین جریان، اتفاق افتاد. آنچه که می‌خواستیم عرض بکنم این است که از خصوصیت و ویژگی ایشان این بود که به دیگران میدان می‌داد، کار می‌کرد، جریان‌سازی می‌کرد و وقتی جریان‌سازی می‌کرد ادامه کار هم پیش می‌رفت، حتی وقتی خودش هم حضور نداشت، کار جلو می‌رفت و اگر خودش هم حضور داشت نور علی نور می‌شد. به هر حال احساس می‌کنم این یکی از خصوصیات ایشان بود که می‌توانیم به خوبی آن را ذکر کنیم.

۲. هم‌افزایی

از خصایص دیگر برادر بزرگوار و گرانقدر سردار شهید لکزایی که باید کمی بیشتر روی آن تأکید کنم، فضا‌سازی تعاملی یا به تعبیر دیگر ایجاد هم‌افزایی بین دستگاه‌ها و بین افراد مختلف بود. این خیلی مهم است که

فضایی تعاملی در کشور و در نظام جمهوری اسلامی در جاهای گوناگون خود را نشان بدهد. طبیعتاً این تعامل سازنده که مورد تأیید و تأکید اسلام و قرآن هم هست، باعث می‌شود که افراد و ابزار را در کنار هم قرار بدهد و منجر به انجام کارهای بسیار برجسته و مهم شود. این روش در اقتصاد، در فرهنگ و در موقعیت‌های گوناگون کاربری و کارآمدی دارد که درباره ایشان می‌خواهم این را عرض بکنم که شهید لکزایی توانست فضای تعاملی را در استان و شهرستان‌ها به وجود بیاورد؛ چرا که ایشان ابزار لازم را می‌شناخت، از طرفی افراد را هم می‌شناخت و هنر سوم که در کار تعاملی مهم است نفوذ در دل افراد است که سردار این هنر را هم داشت و می‌توانست در دل افراد نفوذ کند و هم افراد و هم کار را از حالت جزیره‌ای بودن خارج بکند و به هم وصل کند و در کنار یکدیگر قرار بدهد تا آن چیزی که قرار است اتفاق بیفتد، بیفتد. در نظام جمهوری اسلامی و هر جای دیگر، همیشه اینطور است که منابع محدود است و ابزار کم؛ اگر هم گاهی اوقات منابع فراوان باشد کارآیی آن فراوان نیست، افراد هم همینطور هستند.

قرار بود که در باب ایجاد فرهنگ مقابله با منکرات و احیای معروف‌ها نیروها در کنار هم قرار بگیرند، این برنامه قبلاً هم بود و هر اداره کلی، هر وزارتخانه‌ای طبق تشکیلات، برنامه ستاد احیای امر به معروف و نهی از منکر را داشت. ستاد عفاف و حجاب را داشتیم، یعنی برنامه موجود بود و دستگاه‌ها برنامه داشتند اما ایشان به خوبی توانست زمینه اجرای آن برنامه‌ها را فراهم بکند.

فرض کنید سازمان تبلیغات اسلامی، اداره فرهنگ و ارشاد اسلامی، دانشگاه و سایر دستگاه‌های فرهنگی و دستگاه‌های اجرایی که شاید مستقیماً در امر به معروف و نهی از منکر بسیاری از دستگاه‌های عمرانی، وارد نشده بودند و

ظاهراً ضرورتی هم نداشت که به شکل سازمانی وارد شوند نبود ولی کاری که سردار انجام داد این هم افزایشی را یا در واقع فضای تعاملی را به خوبی برقرار کرد که نمونه عینی و عملی اش را ما شاهد هستیم.

نمونه‌ای عرض کنم. ما یک چیزی داریم به عنوان توافق‌نامه‌ها برای دستگاه‌های اجرایی فرهنگی که با ستاد احیای امر به معروف و نهی از منکر و همینطور با بنیاد مهدی موعود امضا شده است.

به نظرم دستگاه و سازمانی نیست مگر اینکه سردار شهید به عنوان دبیر ستاد احیای امر به معروف و نهی از منکر استان با آن اداره تفاهم‌نامه امضا کرده است. اگر دستگاهی باقی مانده حتماً در ادامه قرار بوده که این اتفاق بیفتد و تفاهم‌نامه بینشان امضا شود. معمولاً با دستگاه‌ها، توافق‌نامه امضا کرد، موافقت‌نامه کاری! به این ترتیب نه هزینه به آنها پرداخت می‌کرد و نه هزینه‌ای از آنها دریافت می‌کرد. فقط با ایجاد یک فضای تعاملی این کار صورت گرفت، به این معنا که معمولاً هر جا که می‌رفتند، صحبت می‌کردند، پیش‌نویسی را هم آماده می‌کردند و ارائه می‌دادند و پس از تأیید، توافق دو جانبه صورت می‌گرفت که آقا شما که می‌خواهید برای فرهنگ اسلامی کار بکنید، پیشنهاد ما این است که این کارها صورت بگیرد، لازم نیست که به ما ابزار بدهید ولی این برنامه‌ها را اجرا کنید، با نام خودتان هم اجرا کنید ولی این تفاهم‌نامه و موافقت‌نامه فضاها را به هم نزدیک می‌کرد. دانشگاه را با بقیه دستگاه‌ها، دستگاه‌های اجرایی را با دستگاه‌های فرهنگی و ... یک فضا سازی جامع و کامل که بسیار ارزشمند است و در دنیا هم معمول و مرسوم است؛ خوشبختانه در نظام اسلامی هم دارد بین دستگاه‌ها اتفاق می‌افتد؛ البته از قبل هم بود اما بیشتر شده است. این خیلی جالب است؛ یعنی حداقل امکانات و جزیره‌ای کار کردن را برداشته و با در کنار هم قرار دادن آنها، فقط فضای

تعاملی ایجاد کرده و توانسته به خوبی کارها را با نام همان مرکز انجام بدهد.

جریان سازی در گذشته

از این خصوصیات، ایشان فراوان دارد. من فقط برای اینکه یک ارتباطی هم برقرار بکنم و بگویم در وجود ایشان و در مدیریت و اندیشه ایشان که توانست این کارها را به سامان برساند، از کتاب دفتر دوم حبیب دلها که ان شاء الله توسط عزیزان بزرگوار و گرانبایه رونمایی خواهد شد، نمونه‌ای را عرض می‌کنم.

ایشان در صفحه سی و چهار این کتاب، در مصاحبه‌ای راجع به دوران تحصیل خودش، مطالبی را مطرح کرده که قسمت اول این مصاحبه در دفتر اول و قسمت سوم آن در دفتر سوم حبیب دلها خواهد آمد. به هر حال شهید از اینکه مدرسه‌شان نیازمند این بوده که بخاری‌اش روشن باشد و شیشه شکسته‌اش عوض بشود و مشکلات مدرسه‌شان برطرف بشود، با مدیر صحبت می‌کند، که جواب نمی‌گیرند و کار به آموزش و پرورش می‌کشد و به جاهای بالاتر و بالاخره رییس آموزش و پرورش وارد منطقه و مدرسه‌شان می‌شود که کار را پیگیری کند، نهایتاً مدیر یا رییس آموزش و پرورش وارد جایگاه می‌شود قرار می‌شود یک نفر سخنگو باشد.

ایشان در این مصاحبه دارد که بچه‌های مدرسه گفتند فلانی [یعنی سردار لکزایی که آن موقع دانش آموز بود] حرف بزند. ایشان می‌گوید رییس به من گفت بلند شو، من هم بلند شدم و پرسید قضیه چیست؟ من گفتم ما گفته‌ایم که بخاری‌ها را روشن کنید تا بچه‌ها که از روستاهای اطراف می‌آیند و برای آمدن به مدرسه باید از آب عبور کنند، سرما نخورند. مطلب دومی هم که گفته‌ایم این بوده است که شما می‌توانید الان نگاه کنید و ببینید که

همه این پنجره‌ها شیشه‌هایشان شکسته و هوا هم سرد است و بخاری هم روشن نیست، خوب بچه‌ها از سرما یخ می‌زنند. ما گفته‌ایم بخاری‌ها را روشن کنند. بعد توالت‌ها را هم شما بروید و نگاه کنید من گفته‌ام چند تا آفتابه آنجا بگذارند و همینطور موارد را نقل می‌کند. این در شرایط ابتدایی کار است. بعد هم همینطور خودش ادامه می‌دهد و می‌فرماید: که خوب به من گفته‌اند که ایشان به نمایندگی صحبت کند ... من حرفم این است که ایشان در مدرسه جریان سازی کرده که بچه‌ها ایشان را به عنوان سخنگوی خودشان انتخاب می‌کنند.

در ادامه همین کار کش پیدا می‌کند و به یک موقعیت سیاسی تبدیل می‌شود و حبیب و دوستانش به اخلال‌گری متهم می‌شوند و جریان به برخی از معلمین و حتی اهالی و بزرگان روستا و کلاتری کشیده می‌شود که باید مفصلش را در کتاب ببینید، به هر حال این خودش یک جریان سازی است که خوب از همانجا این اندیشه قوت پیدا کرد تا جایگاهی که بعد به آن دست پیدا کردند و به اسلام خدمت کردند.

هدیه‌ای خدمت سردار بزرگوار لکزایی

من بیشتر از مقداری که پیش‌بینی شده بود صحبت کردم که عذرخواهی می‌کنم. از اینکه سعادت یارمان شد و شما مهمانان بزرگوار و عزیز تشریف آوردید و در محضرتان قرار گرفتیم تا این رونمایی ان شاء الله صورت بگیرد، تشکر می‌کنم. ان شاء الله از جانب ما ادای وظیفه‌ای و هدیه‌ای باشد خدمت سردار بزرگوار لکزایی و به لطف پروردگار عالم مقبول درگاه حضرت حق هم باشد.

بسیار سپاس گزارم و امیدوارم در ادامه از فیض برنامه‌های ارزشمند، بویژه

فصل دوم / گفتار اول / سخن محبان حبیب ♦ ۹۷

از بیانات عزیز گرانمایه‌مان جناب نجف لک‌زایی و حضرت حاج آقای سلیمانی بهره کافی را ببریم، به برکت صلوات بر محمد و آل محمد؛
اللهم صل علی محمد و آل محمد.

آنچه در پی می‌آید سخنان «حجت الاسلام و المسلمین دکتر نجف لکزایی» معاون فرهنگی مجمع جهانی اهل بیت علیهم السلام است که در صبح چهارشنبه، ۲۳ اسفندماه ۱۳۹۱ در مراسم رونمایی از «دفتر دوم حبيب دلها» در سالن همایش‌های سازمان تبلیغات اسلامی استان سیستان و بلوچستان ایراد شده است.

تربیت دینی، محور کتاب حبيب دلها

انواع علم^۱

معمولاً مضمون شعرهای عصر جاهلیت، شتر و شراب و شمشیر بود. حضرت ختمی مرتبت صلوات الله علیه و آله فرمودند دانستن این مطالب، برای کسی فایده‌ای ندارد؛ ندانستنش هم برای کسی ضرری ندارد؛ این‌ها را رها کنید و بروید دنبال چیزهای مفید. بعد آنجا این سخن را فرمودند: «انما العلم ثلاثة» علم مفید فقط سه نوع است: «آیه محکمه»؛ یک علم، علمی است که اعتقادات شما را محکم کند. آیه محکمه یعنی نشانه‌ها و آیه‌هایی که اعتقاد را محکم می‌کند؛ اعتقادات شما را به خدا و معاد تقویت می‌کند.

۱. متأسفانه دقایق آغازین سخنرانی ضبط نشده است.

«و فریضة عادلة»؛ علم نوع دوم، علمی است که در وجود شما تعادل برقرار می‌کند، در وجودتان عدالت برقرار می‌کند، شما را به انسان‌های عادل تبدیل می‌کند. انسان عادل انسانی است که به فضایل آراسته است و از رذایل دوری می‌کند؛ متخلق به تمام معنا است. «و سنة قائمة»؛ یک علمی هم داریم که به شما کمک می‌کند که سنت‌ها را به پا دارید، حالا این سنت‌هایی که برپا می‌دارید ممکن است سنت‌های تشریعی باشد که می‌شود فقه. قوانین خدای متعال در قالب فقه جمع و متجلی شده است. باید فقه را در جامعه پیاده کرد. در رفتار خودمان پیاده بکنیم. این تفسیری که من از این حدیث می‌گویم، تفسیر امام خمینی است. حضرت امام در کتاب چهل حدیث، در حدیث بیست و چهارم این حدیث را توضیح می‌دهند.

شهید عزیز ما به این حدیث مقید بود و چارچوب فکریش را بر اساس این حدیث طراحی کرده بود. ما بارها و بارها با هم نشستیم و راجع به این مطلب با همدیگر صحبت کرده بودیم که این‌ها چیست و چطور می‌شود که این‌ها را در وجودمان محقق کنیم. چطور می‌شود این‌ها را به جامعه منتقل کرد و مسائلی از این قبیل.

ارتباط دین، انواع علم و ابعاد وجودی انسان

مبنای این حدیث این است که انسان سه لایه وجودی دارد. البته ما لایه‌های وجودیمان زیاد است ولی آسانش همین سه تا است بر اساس همین حدیث. یک لایه وجودی ما عقل است، ما عقل داریم، روح داریم که عقل ما از یک جنبه دیگر، همان روحمان است.

دوم اینکه ما قلب داریم، صدر داریم، فؤاد داریم؛ در آیاتی می‌فرماید: «لَهُمْ

قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا»^۱ قلب دارند ولی این قلب برای این‌ها بدرد نمی‌خورد و از آن استفاده نمی‌کنند. ما فؤاد داریم: «إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا»^۲ از همه این‌ها سؤال می‌شود، خدا از همه سؤال می‌کند؛ از سمع، از بصر و از فؤاد. البته عقل، نفس نیست، همین آیاتی که اول برنامه امروز تلاوت شد «وَنَفْسٍ وَ مَا سَوَّاهَا، فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا»^۳ نفس آن قسمتی است که فجور و تقوا به آن الهام شده است فضایل و رذایل به آن الهام شده است «وَلَا أُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ»^۴ در قرآن نفس لوامه به کار رفته است؛ عقل به کار رفته است، نفس به کار رفته است، روح به کار رفته است که اینها لایه‌های مختلف وجود ماست.

ما ظاهر هم داریم یعنی چشم و گوش و دست و پا و حواس که همین بدن است. به همین خاطر دین سه بخش دارد، چون ما سه لایه وجودی داریم دین هم سه بخش دارد، اسلام سه بخش دارد و اسلام برای انسان و هدایت انسان آمده است. لذا یک اصول دین داریم که مربوط به عقل و اعتقادات و حوزه هست و نیست‌ها است؛ خدا هست، معاد هست، خدا عادل است و انبیا و ائمه از سوی خدا مبعوث شده‌اند تا بیاید به نبیان ائمه و به فقهای جامع الشرایط برسد.

در اسلام اخلاق داریم. اخلاق مربوط به نفس است و به ارزش‌ها و ضد ارزش‌ها و باید و نبایدهایی می‌پردازد که فعل نفس است؛ مثلاً ریا فعل نفس است، اخلاص هم فعل نفس است.

در اسلام فقه هم داریم، فقه مال رفتارهای ما است، مال همین کارهای ظاهری

۱. سوره اعراف (۷)، آیه ۱۷۹.

۲. سوره اسراء (۱۷)، آیه ۳۶.

۳. سوره شمس (۹۱)، آیه ۷ و ۸.

۴. سوره قیامه (۷۵)، آیه ۲.

ماست. شما اگر کسی وقتی نماز می‌خواند از یک فقیه بپرسید که حاج آقا نماز ایشان چطور بود، نگاه می‌کند و می‌گوید خیلی عالی بود؛ وضو که گرفته است، رو به قبله هم که بود، قرائتش را هم خوب خواند و همه چیز را رعایت کرد، عالی بود اما اگر به یک عالم اخلاق بگوییم که حاج آقا این نماز ایشان چگونه بود می‌گوید بستگی دارد که از روی اخلاص خوانده باشد یا از روی ریا. از نظر فقهی درست ولی از نظر اخلاقی نمی‌شود بگوییم درست است. خودش می‌داند. چون اخلاق، فعل نفس است. این نماز را اینطوری خواند که همه بگویند عجب نمازی! آفرین! یا نه، برای خدا خواند؟ اگر برای خدا خواند خوشا به حالش و اگر برای خلق خدا خواند بدا به حالش.

صورت ملکوتی اعمال

خوب ما می‌خواهیم نماز بخوانیم؛ نماز سه لایه و سه وجود دارد. یک کسی ظاهرش نماز می‌خواند، این نماز از این دنیا عبور نمی‌کند؛ یعنی به برزخ نمی‌رسد. امام خمینی در کتاب آداب الصلوة این طور فرمودند: یک کسی ظاهرش نماز می‌خواند و قلبش هم نماز می‌خواند، یعنی آن طمأنینه قلبی را هم دارد، اخلاص هم دارد، این نماز به برزخ هم می‌رسد در برزخ که هستیم می‌بینیم یک رفیق داریم، می‌گوییم آقا شما؟ می‌گوید من نماز هستم.

«ابن عربی» بزرگ‌ترین عارف جهان اسلام، که امام در نامه به گورباچف اسم ایشان را آورد، چگونه ابن عربی شد؟ همه بر می‌گردد به اتفاقی که برای ایشان در سن ۱۴ و ۱۵ سالگی افتاده است. وی به سختی مریض شده بود تا جایی که از حال رفت. می‌گوید وقتی از حال رفتم، دیدم یک حیوان وحشی و کریه‌المنظری به من حمله‌ور شد. بعد دیدم یک جوان خوش سیمایی به کمک من آمد و من را از دست آن حیوان درنده نجات داد. پرسیدم آقا شما

چه کسی هستید؟ گفت من سوره یاسین هستم و رفت. من چشم‌هایم را که باز کردم، دیدم پدرم بر بالینم نشسته، دارد اشک می‌ریزد و سوره یاسین می‌خواند و رسیده به آخر سوره. از اینجا ابن عربی عاشق قرآن شد؛ یعنی هر سوره‌ای را که می‌خواند یک جوان خوش سیمایی را می‌دید که او را از دست یک حیوان درنده نجات می‌دهد.

بنابراین می‌گفت من دیدم در عالم برزخ اینطوری است که شما رفقای دارید که می‌گویید شما؟ می‌گوید من نماز هستم، من امر به معروف هستم، من سوره یاسین هستم، من سوره الرحمن هستم، من سوره واقعه هستم، اگر این نماز و اعمال به عقل هم برسد، یعنی اعتقاد هم خوب می‌باشد. اگر اخلاق درست باشد اعتقاد هم درست است.

جایگاه اخلاق، امنیت و اقتصاد در منظومه معرفتی - تربیتی اسلام

امام راحل می‌فرماید: فقه و اعتقاد مقدمه اخلاق است. می‌گوید ببینید آن چیزی که باعث رفوزه شدن ابلیس شد، مشکل اعتقادی نبود؛ خدا را که قبول دارد «خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ»^۱ معاد را قبول دارد، می‌گوید «قَالَ أَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ» می‌گوید تا قیامت مهلت بده؛ خدا هم می‌گوید باشد ولی «أَبِي وَ اسْتَكْبَرَ»^۲ استکبار ورزید، تمام اعمال ما این سه تا لایه را دارد. اگر این لایه عقلی هم درست باشد اوج می‌گیرد و بهشت هم‌راهمان می‌شود.

این شهید عزیز ما مبنای کارش این بود که ما وقتی مثلاً امنیت را می‌خواهیم در جامعه برقرار بکنیم، امنیت را باید از طریق تأثیر گذاری روی این سه لایه

۱. سوره ص (۳۸)، آیه ۳۸.

۲. سوره بقره (۲)، آیه ۳۴.

انسان برقرار کنیم، یعنی هر فردی اگر لایه عقلی او را ما تربیت کردیم و فرد تربیت عقلی داشت و اعتقاداتش درست شد، و تربیت اخلاقی هم داشت یعنی به فضایل آراسته شد و از رذایل دوری کرد و تربیت فقهی، رفتاری و ظاهری هم داشت و گفت آقا هر چه رساله می گوید، هر چه مرجع تقلید و دین می گوید من انجام می دهم؛ دیگر دست به ناامنی نمی زند، دست به اموال مردم نمی زند و اصلاً خلاف نمی کند و در نتیجه امنیت پایدار درست می شود.

می گوید آقا دنبال شکوفایی اقتصادی هستیم، خیلی خوب، اگر شخص تربیت اعتقادی، تربیت اخلاقی و تربیت فقهی داشت، رشد اقتصادی هم خواهد داشت. اما اگر تنبلی می کند، تنبلی از رذایل است، در دعای ابو حزه ثمالی می خوانیم «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْكَسَلِ وَالْفُسْخِ». لذا تنبلی رذيله اخلاقی است در حالی که کسی که تربیت فقهی دارد اهل کار و تلاش و درس و بحث است و کار و تلاش را عبادت می داند؛ پس توسعه اقتصادی بدون اخلاق اتفاق نمی افتد. شما ببینید بحث های حضرت امام را! انسان حسود برای رشد هیچ کس برنامه ریزی نمی کند، مدیر حسود نه تنها برای رشد کسی برنامه ریزی نمی کند، بلکه تمام هم و غمّش این است که اگر دو سه تا آدم هم مفید هستند یک کاری کند که اینها هم از چشم افراد بیفتند، چون می سوزد، با خودش می گوید چرا به فلانی می گویند آدم خوبی است باید کاری بکنیم که از چشم بیفتد.

مبنای کتاب حبیب دلها

مبنای کتاب حبیب دلها، تبیین این سه تا بحث تربیتی است؛ یعنی هر بحثی که اینجا آمده - و یا در جلد های بعدی خواهد آمد - یا به تبیین ابعاد تربیت

اعتقادی می‌پردازد یا ویژگی ایشان را ما از این منظر از زبان دوستان داریم می‌گوییم. زمانی که مصاحبه هم انجام می‌شود، دوستانی که مصاحبه می‌کنند بر این اساس، سؤالات خودشان را تنظیم می‌کنند. بنابراین یا دارد تربیت اعتقادی برجسته می‌شود یا دارد تربیت اخلاقی و یا تربیت حقوقی، رفتاری، فقهی و دینی برجسته می‌شود.

به قول روان‌شناسان یا بحث از باورها و بینش‌ها است یا بحث گرایش‌ها است و یا بحث کنش‌ها است؛ این چارچوب این کتاب است. بیایید بحث امر به معروف و نهی از منکر را تبدیل کنید به یک جریان برای چه؟ برای تربیت فقهی، اخلاقی و اعتقادی شهروندان؛ چون عرض کردم هر کدام این اعمال هر سه تا لایه را دارد، امر به معروف یک بنیان اعتقادی دارد و هم یک لایه اخلاقی، هر چند بخش برجسته‌اش شاید فقهی به نظر برسد. خود همین امر به معروف و نهی از منکر اگر درست، کار و پیگیری و جدیت بشود هر سه تا تربیت در آن وجود دارد؛ پس آموزش و پرورش ما ساختارش همین است. نماز جمعه ما همین است. مسجد و محراب ما همین است. سازمان تبلیغات ما همین است. ارشاد ما همین است. یک فیلم که تولید می‌شود طبق نگاه آن شهید عزیز این فیلم یا باید بیاید بعد تربیت اعتقادی مردم را درست کند یا بیاید اخلاقیات آنها را تقویت کند یا بیاید کنش‌های رفتاری آنها را درست کند. حالا اگر خدای نکرده یک وقت تقویت نکرد و بی‌جهت بود یا خدای نکرده عکس این تربیت بود که دیگر هیچ! از مقوله اسراف است و باید پاسخگو بود.

تشکر و سپاس

از همه شما تشکر می‌کنم. خدا را شکر که این برنامه‌ریزی انجام شد. از

سرور ارجمند آیت الله سلیمانی، از حاج آقای قربان پور و از همه دوستان تشکر می‌کنم. همینطور از حاج آقای شهرکی، حاج آقای سنچولی، جناب سرهنگ دهقان، جناب سرهنگ جاویدان و دوستان دیگر هم تشکر می‌کنم. امیدواریم خدا به همه ما توفیق بدهد که وظیفه دینی - دینی که می‌گوییم هم اعتقادی، هم اخلاقی و هم شرعی - خودمان را ان شاء الله به خوبی انجام بدهیم و روز قیامت از این جهت سربلند باشیم.

و صلی الله علی سیدنا محمد و آل محمد.

آنچه در پی می‌آید سخنان «مهندس مصطفی لکزایی» فرزند سردار شهید لکزایی است که در دومین مراسم بزرگداشت سردار شهید لکزایی در جمع مردم شهر زرآباد (کنارک چابهار) در نهم اسفند ۱۳۹۱ ایراد شده است.

سردار پس از شهادت گفت: من زنده‌ام

بسم الله الرحمن الرحيم.

خدا را شاکرم که توفیق حضور در میان مردم خونگرم و انقلابی زرآباد و کنارک برای این حقیر حاصل شد. بر خود لازم می‌بینم تا از کلیه بزرگوارانی که این مراسم بزرگداشت - و همچنین یادواره اول شهید لکزایی - را تدارک دیدند مخصوصاً برادر ارجمند و بزرگوام «جناب آقای مهندس شجاعی» بخشدار محترم و «جناب مولوی نهنگی» رئیس محترم شورای شهر زرآباد تشکر و قدردانی کنم.

جایگاه ایثارگران

شهدا و جانبازان سند مظلومیت ملت ایران و حقانیت نظام مقدس جمهوری

اسلامی هستند. امروز یادآور ایثارگری رزمندگانی است که در سال‌های دفاع مقدس جانفشانی کردند و بعد از دوران جنگ - به قول «شهید باکری» جزو دسته‌ای از رزمندگان بودند که به گذشته خود وفادار ماندند و بار مسئولیت حفظ دستاوردهای هم‌زمان را بر دوش کشیدند و پس از سال‌ها انتظار شهادت را در آغوش کشیدند؛ «مَنْ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَلُوا تَبْدِيلًا؛ از مؤمنان مردانی هستند که به پیمانی که با خدا بسته بودند وفا کردند بعضی بر سرپیمان خویش جان باختند و بعضی چشم به راهند و هیچ پیمان خود دگرگون نکرده‌اند.»^۱ و یا در جای دیگری خداوند تبارک و تعالی می‌فرماید:

«إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَىٰ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ وَعَدَا عَلَيْهِمْ حَقًّا فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالْقُرْآنِ وَمَنْ أَوْفَىٰ بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ فَاسْتَبْشِرُوا بِيَعِيكُمْ الَّذِي بَايَعْتُمْ بِهِ وَذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ؛ خدا از مؤمنان جان‌ها و مال‌هایشان را خرید، تا بهشت از آنان باشد. در راه خدا جنگ می‌کنند چه بکشند چه کشته شوند و عده‌ای که خدا در تورات و انجیل و قرآن داده است به حق به عهده اوست و چه کسی بهتر از خدا به عهد خود وفا خواهد کرد بدین خرید و فروش که کرده اید شاد باشید که کام یابی بزرگ است.»^۲

شهادت، اموات نیستند

من ایشان (سردار شهید) را در رؤیا دیدم و خواستم حالشان را بپرسم؛ ایشان به من نگاه کرد و گفت: «من زنده‌ام». من خدمت ایشان عرض کردم: بعد

۱. سوره احزاب(۳۳)، آیه ۲۳.

۲. سوره توبه(۹)، آیه ۱۱۱.

از اینکه شما را از معراج الشهداء آوردند و تشییع شدید، ما با دستان خودمان شما را درون قبر گذاشتیم. چطور می شود که شما می گوید زنده هستید؟ ایشان مجدداً با یک حالت عتاب به من نگاه کرد و این دفعه محکم تر گفت: «من زنده ام». طوری که برای من نوعی اطمینان قلب و یقین حاصل شد «وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قَتَلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزُقُونَ»^۱.

بسیجی کیست؟

بسیجی فرد عاشق سر از پا نشناخته‌ای است که لحظه لحظه زندگی خویش را وقف اسلام، قرآن، ولایت و انقلاب اسلامی کرده است. او مطیع اوامر ولی فقیه زمان است. یک چریک یا یک پارتیزان برای جنگ خود علیه دشمن هدف عالی دارد. او می جنگد تا کشور و مردمش را از تجاوز دشمن و از یوغ استعمارگر نجات دهد. این به نوبه خود هدفی عالی است؛ اما در این راه چیز دیگری نیست. آخرش همین است و بس. اما بسیجی می جنگد چون به واسطه ولی فقیه زمان خود مطیع اوامر الهی است؛ یعنی می جنگد چون دستور خداوند، جهاد است و صلح می کند چون اراده خدا بر آن قرار دارد. این است که به بسیجی روح و نشاط می دهد و او را تا ردیف اولیای الهی ارتقا می بخشد. از آنجا که بسیج در اصل خود تبلور آیه شریفه «أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ»^۲ است، بدون تردید اطاعت و فرمانبرداری آگاهانه در تفکر بسیجی جایگاه منحصر به فردی را به خود اختصاص می دهد؛ زیرا در تفکر بسیجی عنایت نهایی برای انسان، کسب رضایت معبود است و چنین غایتی جز با فرمانبرداری مطلق از اوامر الهی

۱. سوره آل عمران (۳)، آیه ۱۶۹

۲. سوره نساء (۴)، آیه ۵۹

که همانا عمل به تکلیف معین شده از سوی امام و ولی فقیه در زمان غیبت است، حاصل نمی‌شود.

از مهم‌ترین ویژگی‌های تفکر بسیجی عدالتخواهی همه جانبه است در همه ابعاد اجتماعی، حقوقی، اقتصادی، سیاسی و اخلاقی. بسیجی تفسیر عدالت علی (علیه السلام) است که به قیمت تمام جهان حاضر نیست به قدر گرفتن پوست جوئی از دهان مورچه‌ای به کسی ستم کند اگرچه آن کس دشمن او باشد. بسیجی مصداق فریاد عادل‌ترین مظلوم و مظلوم‌ترین عادل خلقت یعنی فریاد «وَنَا لِلظَّالِمِ خَصْمًا، وَ لِلْمَظْلُومِ عَوْنًا» امیرمؤمنان (علیه السلام) است. بسیجی سردار رشیدی چون مالک اشتر است که از شدت تواضع، جاهلان بر او جسارت می‌کردند و او با کرامت آنان را دعا می‌کرد. او امامی دارد که دعوت فقرا را به صرف غذایی از آب استخوان پخته می‌پذیرد و پیامبری دارد که چون بردگان، متواضعانه مشی می‌کند و همچون آنان طعام صرف می‌کند و همچون آنان جلوس می‌کند در حالی که عزیزترین و شریف‌ترین است نزد خدای متعال.

وحدت و بسیج؛ مبنای تفکر سردار لکزایی

امروز وحدت مسلمین و تقریب مذاهب اسلامی، یکی از دغدغه‌های مهم و قابل تأمل رهبر انقلاب اسلامی بوده و هست. بله، باید از آگاهی بخشی شروع کنیم و اولین و کوتاه‌ترین و بهترین قدم ما در این راه، انجام بررسی‌های تطبیقی میان مذاهب برای آشناکردن طرف‌های اختلاف به اصل ماهیت اختلاف و بررسی امکان وحدت بین مذاهب است. ما باید بدانیم که بر سر چه چیزی اختلاف داریم، جهل مرکب به ما می‌گوید که بر سر مسائل زیادی اختلاف داریم در حالی که علم به ما می‌گوید بر سر مسائل

کمی اختلاف داریم. علم به ما می‌گوید که اختلاف ما در عین حال که در دایره محدودی وجود دارد، بر اثر اختلاف اجتهادی بوده و این اختلافات نزد علما معمول است. جدایی و تفرقه و دوری از هم سبب ضعف و انحطاط امت اسلامی می‌شود. نمی‌خواهند این امت حول یک امر متحد شوند، نمی‌خواهند بر سر خیر متحد شوند. دشمنان توطئه می‌کنند که این امت را به وضعی درآورند که زمین بخورد و نتواند بلند شود. البته این امت به واسطه قدرت و صلابتی که دارد بلند می‌شود لذا باید این حرکت نشان‌دهنده یک خط واحد باشد. اساساً فکر اصلاحی، شیعه و سنی نمی‌شناسد. تشیع و تسنن موضوع اعتقادی و اجتهادی با موارد خاص است. اما هنگامی که از حرکت امت و نهضت صحبت می‌کنیم، همه مسلمان هستند و با نگاه تفکیکی به آنها نگاه نمی‌کنیم. این ایده یعنی "تفکر وحدت و تفکر بسیجی" مبنای تلاش‌های سرداران شهیدی چون شوشتری، محمدزاده و لک زائی بود. یاد و خاطره دل‌انگیز این شهیدان را گرامی می‌داریم و توفیق شما را از خداوند متعال خواستارم.

یا رب مرا صحبت جان بی تو مباد

انجام زمانه یک زمان بی تو مباد

بر هستی من نام و نشان بی تو مباد

کوتاه کنم سخن، جهان بی تو مباد

آنچه در پی می‌آید گزارشی از سخنان «سردار نعمان غلامی» مسؤل بازرسی سازمان بسیج مستضعفین در جمع اعضای خانواده سردار شهید حبیب لکزایی است که از سوی خبرگزاری اهل بیت (ع) - ابنا - منتشر شد.

سردار لکزایی دایره المعارف انقلاب و ارزش‌ها بود

مسؤل بازرسی سازمان بسیج مستضعفین طی سفر به استان سیستان و بلوچستان با حضور در منزل سردار شهید حاج حبیب لکزایی یاد و خاطره این سردار سپاه اسلام و فرزند او طلبه شهید مسلم لکزایی را گرامی داشت. وی در جمع خانواده سردار شهید گفت: در زمانی که فرماندهی سپاه استان به من ابلاغ شد، من شناختی از سردار شهید لکزایی نداشتم اما به واسطه بعضی از دوستان شناختی نسبت به ایشان پیدا کردم که چگونه شخصیتی دارند و متوجه شدم که سردار لکزایی یک دایره المعارف انقلاب، ارزش‌ها، شناخت قومیت‌ها و مذاهب است و من همواره نمره او را از خود بالاتر می‌دانم.

فرمانده اسبق سپاه سلمان استان سیستان و بلوچستان افزود: سردار لکزایی

به عنوان یک تکیه‌گاه بسیار بزرگ برای بچه‌های ارزشی انقلاب و مدافع ولایت بود. سردار نعمان غلامی در پایان گفت: امیدوارم رهروان، دوستان، بسیجیان و خانواده این شهید در دفاع از انقلاب و نظام همواره موفق باشند. گفتنی است در این دیدار جناب سرهنگ ناظری فرمانده قرارگاه شهید هراتی سیستان و حجت الاسلام والمسلمین وحیدی راد مسئول محترم نمایندگی سپاه شهرستان زابل، سردار نعمان غلامی را همراهی می‌نمودند.

■ گفتار دوم

دهمی با

محبّان حبیب

آنچه در پی می‌آید گفتگو با «حاج علی جان پیغان» رئیس جمعیت هلال احمر شهرستان زابل است که در روز شنبه ۲۹ آبان ۱۳۹۱ در زابل انجام شده است.

الگوی حبیب رسول الله بود

– ضمن تشکر از حضرت عالی، اگر موافق باشید گفتگو را از زمان و مدت آشنایی شما با سردار شروع کنیم.

بسم الله الرحمن الرحيم. ما از روزی که تقریباً دور و برمان را دیده‌ایم و فهمیده‌ایم، از آن زمان همدیگر را می‌شناسیم. یعنی اگر از یکی دو سال که بچه بودیم صرف نظر کنیم، به بعد با هم بودیم، البته ایشان دو، سه سالی از ما بزرگ‌تر بود اما به هر حال ما از کودکی هم بازی و هم صحبت هم بودیم. در سپاه پاسداران هم حدود ۵ سال همکاری داشتیم. بعد هم بسیجی فعال ایشان بودیم. در مسائل جبهه و جنگ هم با هم مشارکت داشتیم. ما از بچگی تمام کارهای روزانه‌مان اعم از بازی، کار، آب آوردن از رودخانه، آبیاری زمین کشاورزی، رفتن به خانه اقوام و فامیل را با هم انجام می‌دادیم.

خوب ما فامیل هم بودیم. البته فامیل بودن زیاد ملاک نبود چون همدل بودیم و به قول معروف، همدلی از هم زبانی بهتر است. با دیگران هم اینطور رابطه‌ای نداشتیم. دوستیمان باعث شد من شب خانه‌شان باشم یا ایشان بیاید تا شب پیش هم باشیم. در کل آدم دوست داشتنی و مهربانی بود و اخلاق، رفتار، منش و حتی اسمش هم از اسم دیگران زیباتر و خوش گفتارتر بود.

– به دیگران هم کمک می‌کرد؟

هر کس کاری داشت، خانواده‌ها اگر کاری داشتند، حتی خانواده‌هایی که دورتر از محل ما زندگی می‌کردند، می‌گفتند حبیب بیا کمک کن و حبیب می‌رفت. بیشتر در آب آوردن، نگهداری دام، به همسایه‌ها کمک می‌کرد و خیلی خوشنام بود. حتی خانم‌های همسایه یا کسانی که بچه نداشتند به ایشان کارهایشان را می‌گفتند. آن زمان همه جا کار بود.

– شده بود کسی به ایشان کاری گفته باشد و انجام ندهد؟

اگر خلاف شرع بود انجام نمی‌داد. با قاطعیت هم می‌گفت این ظلم است، خلاف است و انجام نمی‌دهم.

– آن زمان چه بازی‌هایی انجام می‌دادید؟

یکی از بازی‌ها «کبدی» بود که یک بازی سرعتی است و نفس می‌خواهد و علاوه بر سرعت، قدرت بدنی هم در آن حرف اول را می‌زند. یک بازی دیگر هم بود که به آن «کلاه چلیچل» می‌گفتیم و به این صورت بود که کلاه یکی از بچه‌ها را می‌گذاشتیم وسط بعد به صورت چهار دست و پا باید کلاه را با پا می‌زدیم و چند متری کلاه را جلو می‌بردیم. بعد باید

گروه دوم می آمد و با همین روش کلاه را پس می گرفتند و گرنه کلاهشان لگد می خورد و زیر دست و پا بود. شنا هم بازی و تفریح مفرح و جالبی بود و وقتی هوا گرم بود ما می رفتیم و در رودخانه شنا می کردیم.

– روش حاجی در بازی ها چطور بود؟

همه جا شرکت داشت، با آرامش! شیطنت هم نداشت و با صداقت بازی می کرد و به قول معروف، جززنی نمی کرد، تقلب هم نمی کرد. اینطور نبود که بازی کند و بخواهد به هر قیمتی که شده برنده شود، هیچ موقع هم با کسی درگیر نمی شد و دعوا نمی کرد، فروتنی خاصی در بازی ها داشت.

– خوب با این روش بازنده نمی شد؟

نه! در همه کارها برنده بودیم. بیشتر از ما هم تلاش می کرد، حتی جایی که قدرت کمتری داشت سعی می کرد با تلاش بیشتر جبران کند. شناگر قابلی هم بود، کشتی هم می گرفتیم، حبیب نمی خواست که فروتنی اش باعث افسردگی و عقب ماندگی شود. نشاط و سرزندگی و شادابی اش بیشتر از ما بود.

– دعوا هم می کرد؟

ما به ایشان ظلم می کردیم اما ایشان مقابله به مثل نمی کرد. بقیه هم با ایشان دعوا می کردند ایشان نه. یادم هست که یک بار ما گوسفندهایمان را به صحرا برای چرا برده بودیم. ما قصد داشتیم خلاف کنیم و در عالم بچگی برنامه ریزی کرده بودیم که برویم و از مزرعه یکی از اهالی روستا، بدون اجازه خربزه و هندوانه بچینیم و بعد هم جریان آب نهر را به جایی که گود بود و برای شنا مناسب بود، منحرف کنیم.

ما می دانستیم که حبیب اصلاً اهل مشارکت در اینطور مسائل نیست، برای همین گفتیم که تو باید مراقب گوسفندهای ما هم باشی تا ما برویم و کارمان را انجام بدهیم و برگردیم. ایشان قبول نکرد و گفت من اصلاً همچون کاری انجام نمی دهم. ما با قلدری گفتیم اینجا حق انتخاب نداری و نمی توانی قبول نکنی، باید قبول کنی، الان هم ما می رویم، این تو و این هم گوسفندها، اگر آمدیم و نبودى خودت می فهمی. بعد از این تهدید و تشر ما رفتیم و آب را از مسیر اصلی اش منحرف کردیم و دست بردی هم به مزرعه آن بنده خدا زدیم و برگشتیم. بعد که برگشتیم از همان دور گوسفندها را دیدیم و خیالمان راحت شد که حبیب نرفته، اما نزدیک که رسیدیم دیدیم حبیب نیست. متوجه شدیم که گوسفندهایش هم نیست؛ بله، فهمیدیم که گوسفندهای خودش را جدا کرده و رفته. تقریباً هشت سال داشت؛ اما نه تنها با ما نیامده بود که حتی برای یک مدت کوتاه از گوسفندهایمان هم مراقبت نکرده بود و به اصطلاح خودش را از جریان ما کاملاً جدا کرده بود. خوب حالا چون از نظر ما کار خلاف عرف کرده بود باید تنبیه می شد. دنبالش دویدیم و نزدیک روستا به حبیب رسیدیم و گلاویز شدیم. به هر حال حبیب تنبیه شد اما تسلیم نشد. بعد بزرگ هم که شده بودیم به شوخی و با لبخندی شیرین و نمکین می گفت شما را به خاطر آن ضرب و شتم بی جا نمی بخشم.

– یادش بود؟

بله! کاملاً یادش بود و گاهی اوقات سر همان جریان با ما شوخی هم می کرد.

- مدرسه هم با هم بودید؟

ما مدرسه را در سال اول و دوم ابتدایی با هم بودیم. کلاس قرآن را هم نزد پدرشان با هم می‌خواندیم. در زمان انقلاب هم با هم بودیم. کلاس قرآن که رفتیم، نزدیک سن تکلیف بودیم و علاوه بر کار منزل، بافتن فرش و نگهداری دام هم به عهده ما بود. برنامه قرآن هم بود که از صبح شروع می‌شد و تا شب ادامه داشت. کلاس‌ها گسترده و فشرده بود، در سه روز من یادم هست که یک ختم قرآن خوانده می‌شد. یک بار به خاطر کارها، برنامه قرآن حبیب عقب مانده بود و ما چند جزء قرآن جلوتر از او بودیم. ما گفتیم که بله، ببین ما از تو جلوتریم و بیشتر قرآن خوانده‌ایم. فردا حبیب از ما جلو زده بود؛ یعنی آن شب و صبح زود نشسته بود و قرآن خوانده بود اما به ما چیزی نگفت. نمی‌خواست از دیگران عقب بماند. شب یا بعد از ظهر در تنهایی و سکوت جبران می‌کرد.

- انگار حاج حبیب خودش هم قرآن درس می‌داده؟

درست است، وقتی حاج آقا نبود ایشان مربی ما بود، گاهی اوقات هم خیلی خسته می‌شد. از خیلی‌ها زودتر قرآن یاد گرفته بود. قبل از سنین مدرسه خیلی از اصول اخلاقی و مذهبی را می‌دانست و قبل از سن تکلیف وارد سن تکلیف شده بود و قبل از ۱۵ سالگی واجبات را انجام می‌داد. از سال ۱۳۵۶ در خدمت حاج آقا رسماً قرآن یاد گرفتیم. حبیب نظارت می‌کرد و در تجوید و قرائت تذکر می‌داد. خیلی وارد بود و آن زمان برای ما تسلط ایشان خیلی جالب بود.

– فعالیت‌های شما قبل از انقلاب چه بود؟

آن زمان من یادم هست که به کمک حاج آقا رساله امام را با اسم دیگر مجتهدین توزیع می‌کردیم. از اوایل مهر ۱۳۵۷ به کمک سردار و چند نفر دیگر با توجه به تهدیدات مدرسه را تعطیل کردیم، به خاطر دستور امام، چون امام گفته بودند کار برای دولت جایز نیست؛ لذا ما هم مدرسه را تعطیل کردیم. اطلاعیه‌هایی را که حاج آقا اعتمادی به ما می‌داد، توزیع می‌کردیم، خودمان هم روی کاغذ یا پوست درخت شعار می‌نوشتیم، بارها هم تنبیه شدیم. ناظم و اولیای مدرسه نه اینکه آنها هم بخواهند ضد انقلاب باشند، نه! چون فکر می‌کردند که ما به ولی نعمت و سایه خدا و قانون یعنی شاه پشت کرده‌ایم، لذا می‌گفتند حاج آقا اعتمادی و پسرش و فلانی با سایه خدا مبارزه می‌کنند، حکومت شاه خیلی اسم و رسم داشت و کسی جرأت نداشت که اعتراض کند. به قول آنها ما هم باید می‌گفتیم:

ستاییم تاج شاهنشاه را که بختش درخشان کند ما را

همین مطلب در دفتر مدرسه در یک تابلو نوشته و نصب شده بود که من و حبیب در یک فرصت مناسب به آن گل زدیم و فرار کردیم. در همان مدرسه یعنی مدرسه راهنمایی مهر ادیمی نماز جماعت هم برگزار می‌کردیم. پیش نماز هم یا من یا حبیب یا یکی از معلم‌ها می‌ایستاد. هدف این بود که مردم به طرف انقلاب بیایند و با رژیم منحوس پهلوی مبارزه کنیم.

اصل تکامل داروین آن موقع در کتاب‌های درسی نوشته شد که من و سردار اعتراض کردیم، و محکوم شدیم به برپایی آشوب، چون هر چه علیه شاه بود آشوب نامیده می‌شد.

تشکیل کلاس‌های نماز و قرآن، تشکیل گروه سرود که سرودهای اسلامی

و انقلابی اجرا می‌کرد، و در جهت مبارزه با ترانه‌های آن زمان، در کلیه مراسم‌ها به بهانه عید یا جشن که حتی افراد بزرگ را به کمک حاج آقا اعتمادی دعوت می‌کردیم و به هر حال سخت مشغول فعالیت بودیم.

– چه سرودی می‌خواندید؟

خوب حالا خیلی وقت از آن موقع گذشته اما بخش‌هایی از آن سرودها اینها بود:

و سیع همچون آسمان	بهشت جای عادلان
دهند پاداش عمل	میوه شیرین و غسل
	و یا:

یک عالمی از آتیشه	دوزخ نصیب شمر بشه
در یک کتاب هم این شعر را پیدا کرده بودیم:	

بی‌دینی حیوانیته	دین شرط آدمیته
اخلاق او شد با صفا	هر کس که ترسید از خدا
	و یا:

که هست بر نبی وصی	اول امام ما علی
صاحب اخلاق نکو	دوم حسن فرزند او

سرودها معمولاً درباره توحید، نبوت، امامت، درباره راستگویی و امانت بود که من بخش‌هایی از آن اشعار را که یادمانده بود برایتان خواندم. ما دقیقاً و آگاهانه با این کار با نظام سیاسی طاغوت مبارزه می‌کردیم.

– آن موقع در زابل کتاب فروشی هم بود؟

بله! کتابخانه «آقای محمودی» بود؛ انتشارات «آقای شیبانی» بود؛ کتاب‌های دست دوم هم فروخته می‌شد. بیشتر از آقای محمودی کتاب می‌خریدیم.

- کتاب فروشی آقای محمودی چه کتاب‌هایی داشت؟

همه رقم کتابی داشت. کتاب‌های بی محتوا و یا کتاب‌های گروه‌های فدائیان خلق را نمی‌خریدیم. مجله پیام اسلام، ستارگان درخشان درباره ائمه، خلاصه‌ای از دین اسلام که سه جلدی بود، واعظ خانواده و اینها را می‌خریدیم. قرآن، مفاتیح و نهج البلاغه هم می‌خریدیم. کتاب‌های انتشارات نسل جوان که بیشتر به قلم [آیت الله ناصر مکارم شیرازی] در قم بود را هم می‌خریدیم و به بچه‌ها می‌دادیم. ما سر کوره کارگری می‌کردیم و یک مقداری از پول را به خانه می‌دادیم و مقداری را کتاب می‌خریدیم. در فکر خرید نسخه‌های بیشتری از نهج البلاغه هم بودیم. الان هم برخی از آن کتاب‌ها را داریم. خیلی علاقه به دین و اسلام داشتیم، نه اینکه زیاد پول داشته باشیم بلکه به امام و به اسلام و به قرآن زیاد علاقه داشتیم. از کتاب‌های «شهید مطهری» هم می‌خریدیم. بعد هم که به زابل و مسجد «مرحوم شریفی» آمدیم یک روحانی آنجا بود و تعدادی کتاب به ما هدیه داد. به مدارس هم کتاب هدیه می‌دادیم. مثلاً به مدرسه ادیمی، به مدرسه سلوکی شهر زابل، پشت آب و ... یادم هست که محمودی به ما کمک هم می‌کرد. مثلاً منتهی الآمال را که ۸۰ تومان بود ۵۹ تومان حساب کرد که کمک بزرگی به ما بود. آن پول هم شهریه‌ای بود که من از «شهید حسینی» گرفته بودم. آن موقع چون من طلبه مسجد حکیم بودم ماهی صد تومان شهید حسینی به ما شهریه می‌داد. حدوداً در مسجد حکیم یک سال طلبه بودیم و بقیه را در حضور «حاج آقا اعتمادی»^۱ بودیم.

- چه درس‌هایی را؟

۱. پدر سردار شهید حبیب لک‌زایی.

قرآن، ترجمه و تفسیر خوانده می‌شد. خط فکری حکومت اسلامی هم گفته می‌شد.

- حاج حبیب با پول‌هایش چه چیزهایی می‌خرد؟

پولی که داشت کتاب می‌خرید. چیز دیگری یادم نیست که خریده باشد. ترویج کتاب‌های دینی تا اواخر عمرش مد نظرش بود. کتاب‌هایی از قبل از انقلاب در کتابخانه سردار و ما موجود است. هدیه دادن کتاب از آن زمان تا اواخر عمر سردار جزء کارهای ثابتش بود.

- سینما نمی‌رفتید؟ یا اینکه گاهی اوقات بستنی بخردید؟

تربیتی که به سردار منتقل شده بود، از طریق ایشان به ما منتقل شده بود و باعث شده بود که فکر سینما رفتن به ذهنمان خطور نکند، از خیابان فردوسی که سینما در آن بود اصلاً رد نمی‌شدیم؛ چون سینما با اخلاقیات اسلامی مخالف بود، ما هم با سینما مخالف بودیم.

علاقه به دین و مذهب و شهد اسلام آن قدر در کام ما شیرین بود که یادمان نمی‌آمد که بستنی بخریم. کتاب‌ها را رصد می‌کردیم و مثلاً کاملاً در جریان [انتشار تدریجی] تفسیر نمونه که کم‌کم داشت می‌آمد، قرار داشتیم. حتی در لباسمان هم دقت می‌کردیم لباسمان آستین‌دار باشد و مارک انگلیسی نداشته باشد.

- در مجموع اوقات فراغتتان را چگونه می‌گذرانید؟

وقت‌مان را صرف قرائت قرآن و مطالعه می‌کردیم. لازم هم بود که یک بچه آن زمان این طوری تربیت شود. اگر بچگی می‌کردیم، سرمان کلاه می‌رفت،

چون عقب می ماندیم و از عهده وظیفه‌ای که بر نسل ما گذاشته شده بود بر نمی‌آمدیم. همین فکر است که می‌گوید «من تمام وجودم را وقف اسلام و نظام اسلامی کرده‌ام».

– بعد که انقلاب پیروز شد، شما چکار کردید؟

یک مقداری حاج آقای حسینی درگیر کارهای انقلاب و تشکیل کمیته‌های انقلاب شد، مدارس هم باز شد و ما از حوزه برگشتیم مدرسه. سردار با پیروزی انقلاب به منتهای آرزوهایش رسیده بود. اول یا دوم راهنمایی بود. ایشان بچه نبود، بلکه یک مدیر و مدبر بود و اولین کسی بود که سخنرانی‌هایی درباره انقلاب در مدرسه و سر صف انجام می‌داد و درباره مسائل عقیدتی و مبارزه با استکبار صحبت می‌کرد. ضمن آنکه سر صف قرآن هم می‌خواند. در سال ۱۳۵۸ یادم هست که شهادت استاد مطهری رخ داد و از آن زمان مبارزه با گروهک‌ها مد نظر بود. ما کسانی را که توجیه نبودند به خانه‌هاشان می‌رفتیم و با محبت با دوستی آنها را توجیه می‌کردیم.

– درباره ویژگی‌های اعتقادی، اخلاقی و رفتاری ایشان هم صحبت‌های شما را می‌شنویم.

ایشان نه تنها در استان و کشور و بلکه شخصیتی فرا ملی است. مثلاً کسی مدیر است اما روحانی نیست. روحانی هست، نظامی نیست. نظامی هست، دوره فرماندهی ندیده، دوره فرماندهی را طی کرده ولی جبهه نرفته، دوره فرماندهی را گذرانده و جبهه هم رفته اما جانباز نیست، جانباز هست، پدر شهید نیست، پدر شهید است، فرزند یک روحانی مبارز رزمنده نیست؛ تمام این خصوصیات را دارد اما مبارزه با رژیم سفاک پهلوی را در کارنامه‌اش ندارد؛ اما تمام این ویژگی‌های اکتسابی و یا خدادای در ایشان وجود داشت.

در بزرگی و کوچکی، در فرماندهی و غیر فرماندهی در نماز خاشع و خاضع بود، امانت‌دار و صادق بود، «أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ»^۱ بود لذا برای همه افرادی که با ایشان برخورد داشتند، اسوه و نمونه و الگو بود و تمام اموراتش هم در راه خدا بوده است. هر موقع هر چه گفتیم، گفت ان شاء الله خدا قبول کند، ان شاء الله خیر باشد. ان شاء الله امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف، از ما خشنود باشد.

از پولداری تا بی‌پولی از بچگی تا بزرگی هیچ تغییری در رفتارش ایجاد نشد. همیشه از امکانات دنیوی هم استفاده احسن کرد. الان ما می‌شنویم که افراد در تشییع ایشان می‌گفتند که سردار به منزل ما آمد و اینقدر پول به ما کمک کرد. پول را هم داخل پاکت می‌گذاشته که طرف شرمند نشود که اینها را تازه ما داریم می‌شنویم. به قول اقبال لاهوری:

رمز قرآن از حسین آموختیم
ز آتش او شعله‌ها فروختیم

سردار رمز قرآن را آموخته بود و با قرآن و عشق به خدا و اهل بیت علیهم السلام زندگی کرد و با عزت هم به شهادت رسید. از کلیه کمالات برخوردار بود. تکبر و فخر فروشی نداشت بلکه تکبر به فکرش هم خطور نمی‌کرد. «رسد آدمی به جایی که به جز از خدا نبیند» ایشان به اینجا رسیده بود که جز خدا را نبیند. در جریان تروریستی اخیر - یعنی فاجعه تروریستی تاسوکی - ایشان معتقد بود که باید کاملاً تحقیق شود که مبدا کسی به ناحق سیلی بخورد. عده‌ای به صورت غیرمستقیم اشاره می‌کردند که برخوردهای سپاه کم است یا چرا سپاه برخورد نمی‌کند، اما ایشان حرفشان این بود که باید طوری عمل کرد که فردا در پیشگاه خدا جواب داشته باشیم.

۱. سوره بقره (۲)، آیه ۱۶۵

– از دیدگاه شما بارزترین ویژگی ایشان چه بود؟

خشوع و خضوع در برابر خدا. در تمام دعاها که شرکت می کرد. ما می دیدیم که از همه تضرع و ناله هایش در برابر خدا بیشتر بود و وقتی چراغها خاموش می شد طوری گریه می کرد که انگار پسرش را از دست داده هر چند که وقتی بچه اش شهید شد آن طور گریه نکرد. وقتی در مصلاهی المهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف زابل ایشان را مردم دیدند، هیچ کس فکر نمی کرد که پسرشان و دامادشان جزء شهدا هستند و بعد خبردار شده اند، فکر می کردند طبق معمول آمده.

وقتی خبر شهادت شهید مسلم و شهید نعمت را سردار به ما داد خیلی آرام گفت، شهید نعمت به رحمت خدا رفته و شهید شده، مسلم هم به بیمارستان منتقل شده و از آقا رضا هم خبری نیست؛ باید اطراف را بگردیم؛ ولی برای این سه نفر، کنار هم سه تا آرامگاه در نظر بگیریم. بدون هیچ گونه تألم و کدورت در چهره.

– بارزترین ویژگی مدیریتی سردار شهید حاج حبیب لکزایی را چه می دانید؟

بی غرض بودن. سردار در مدیریت به دنبال کسب رضای خدا بود. سردار با تمام اقوام و مذاهب و اقشار به صورت خدا پسندانه رفتار می کرد و آنچه خدا گفته بود انجام می داد، نه آنچه خلق می گفت. افراد بسیاری به سردار مراجعه می کردند که مثلاً با سلیقه ما همخوانی نداشت اما سردار طبق افکار خدایی و الهی رفتار می کرد و به مشکلاتشان رسیدگی می کرد. افرادی را هم که می فهمید از نظر عقیدتی و فکری مخالف ایشان هستند هیچ

وقت به رویشان نمی آورد و اظهار نمی کرد و به آنها هم کمک می کرد. به هر طریق در هر جا و تحت هر شرایطی از ذره تا مبالغ کلان کمک کرده است. بیش از حد انتظار برای انقلاب و اسلام زحمت کشید و برای خودش سهمی در قبال اسلام و انقلاب قائل نبود و از این خود جسمی و این خود تنی رها شده بود. این فرد به مکتب پیوسته و هر کاری کرده برای اسلام و ولایت بوده نه برای شخص خودش و نه برای سردار لکزایی.

— بارزترین ویژگی های اخلاقی ایشان را هم از زبان شما می شنویم. خوش رو بودن. خوش رو و متبسم بود، حتی در زمان شهادت هم سردار متبسم بود. ما در سردخانه و در غسالخانه بودیم. البته اگر کالبد شکافی در تهران اتفاق نمی افتاد هنوز در سیمای سردار بیشتر این زیبایی مشخص بود. لیخندی با دندان های پیشین خوش رنگ و قلبی مهربان و بی کینه! با خودم فکر کردم که ایشان همانطور که متبسم زندگی کرده همانطور متبسم هم خوابیده است.

— با توجه به اینکه سردار با شما قوم و خویش هم بودند، شما بارزترین ویژگی ایشان را در خانواده و فامیل چه می دانید؟ همیشه شوخی می کرد و می گفت من همه را به یک چشم نگاه می کنم. و واقعاً قضیه عدالت محوری هم در قضیه شخصی و حتی با فرزندان ملاک بود. یعنی اگر برای یکی از بچه هایش کاری انجام می داد، برای دیگری هم انجام می داد و به خود او هم می گفت. مثلاً برای آقای سلمان کاری کرده بود، می گفت آقای مصطفی شما هم در نظر داشته باش که برای شما هم در چند روز شبیه این کار انجام می شود. در دعوتی هایش همه فامیل دعوت

می‌شدند و شرایط اجتماعی هیچ موقع در نظر نبود، تنها جایی که فقیر و غنی و موافق و مخالف همدیگر را می‌دیدند در مهمانی‌های ایشان و در منزل ایشان بود.

اسم دختر مرا هم به یاد دختر امام حسین علیه السلام رقیه گذاشت. و از بین تمام اسامی، اسم دختر حضرت سیدالشهدا علیه السلام را برای دختر من انتخاب کرد.

– وقتی شما اسم ایشان را می‌شنوید، اولین مطلبی که به ذهنتان می‌آید چیست؟

”حبیب“ بودنش. ما از بچگی فکر می‌کردیم که «حبیب الله» بر اساس یک اعتقاد کلی و اصولی به عنوان اسم، برای ایشان انتخاب شده است. همانطور که تصویر جمال و جلال خدا را در پیامبر خدا صلوات الله علیه و آله می‌بینیم، وقتی به حبیب الله لک‌زایی برخورد می‌کنی می‌بینی و احساس می‌کنی که الگوی حبیب، رسول الله است و حبیب، به تبعیت از رسول اکرم صلوات الله علیه و آله، حبیب الله نامیده شده و امت خوبی برای پیامبر بوده و کسی بوده که واقعاً خدا را دوست داشته و خدا هم متقابلاً این بنده‌اش را دوست داشته و به واقع این محبت دو طرفه است.

و مهربانیش! خیلی مهربان بود و دوست داشتنی؛ اینها شعار نیست، برای همه اینطوری بود، نه برای خانواده. اگر نبود، جایشان خالی بود و بچه‌ها می‌رفتند دنبالشان و تا ایشان نمی‌آمدند دست‌بردار نبودند.

حاج حبیب با کودک هم نشسته و به او گفته تو خوبی، لباسات قشنگه و کودکانه برایش شعر خوانده و به کودک هم توجه و محبت می‌کرده است.

– صحبت پایانی شما را هم می‌شنویم.

تحکم یا الهی کیف شئت فانی قد رضیت بما رضیت

اگر کار برای رضای خدا باشد محو نمی‌شود؛ ولی اگر کار برای بنده باشد شاید ایجاد یک موج و صدای مقطعی بکند اما هیچ موقع ماندگار نمی‌شود و نخواهد شد. من کار حاج حبیب و فکر حاج حبیب را همچون خطابی که به برخی پیامبران شد مورد خطاب قرار می‌دهم: «وَسَلَامٌ عَلَيْهِ يَوْمَ وُلِدَ وَ يَوْمَ يَمُوتُ وَ يَوْمَ يُبْعَثُ حَيًّا؛ و درود بر او، روزی که زاده شد و روزی که می‌میرد و روزی که زنده برانگیخته می‌شود.»^۱

من فکر می‌کنم تولد او، زندگی او، رشد و نمو او و تکامل او، در خانواده روحانی، در شغل روحانی و استمرار خط فکری توحیدی انبیای الهی بوده و مطمئنم که دقیقاً به همین صورت که من فکر می‌کنم درست است و مطلب حق و حقیقت و درست همین است. من تأکید می‌کنم که در گفته‌هایم هیچ اظهار نظری برای اینکه حبیب خویشاوند من بوده نکرده‌ام و هر چه گفته‌ام صادقانه و خالصانه گفته‌ام.

– ان شاء الله همینطور است، البته این حرف‌ها شاید یک دهم مطالب شما هم نباشد و ما امیدواریم که باز هم مهمان سخن و قلم شما باشیم. خوب مشت نمونه خروار است. با این دید باید نگاه کرد؛ به قول معروف: «هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد به عشق» ایشان به عشق خدا زندگی کرد و هرگز نمی‌میرد.

– مجدداً از حضرت عالی تشکر می‌کنم.

۱. سوره مریم (۱۹)، آیه ۱۵.

آنچه در پی می‌آید سخنان «حاج یوسف کیخا» از دوستان و هم‌زمان سردار شهید حاج حبیب لکزایی درباره ایشان است که در تاریخ ۳ آذر ۱۳۹۱ بیان شده است.

فرماندهی و رهبری خیلی منظمی داشت

بسم الله الرحمن الرحيم.

بنده در سال ۱۳۶۲ با حاج آقای لکزایی در شهرستان زابل همکار شدم. ایشان آن زمان مسئول نیروی انسانی بسیج بود. لازم است اشاره کنم که من قبل از این که مأمور به خدمت در سپاه بشوم در آموزش و پرورش خدمت می‌کردم. در زهک یک انجمن اسلامی تشکیل دادم به مسئولیت سپاه که این انجمن متشکل از خود مردم زهک بود. در این مدت با بخشداری هم همکاری داشتم و بخشدار هم چون معاون سپاه بود از آموزش پرورش گفتند که من هم همکاری داشته باشم.

سوابق و همکاری‌ها

بعد از ورود به سپاه من مسئول واحد تبلیغات شدم. در نتیجه در سال ۱۳۶۲ با حاج حبیب همکار شدم. در آن زمان شورای بسیج به صورت هفتگی و معمولاً شب‌ها در منزل یکی از اعضا برگزار می‌شد که همین مسأله باعث آشنایی خانوادگی ما با یکدیگر شد. در این میان ما سه نفر یعنی بنده و آقای میرشکار و آقای لک‌زایی ارتباطات بیشتری برقرار شد که با هم کار می‌کردیم.

اوایل سال ۱۳۶۳ آقای میرشکار به عنوان مسئول واحد بسیج استان شدند و بنده مسئول واحد بسیج شهرستان زابل شدم و آقای لک‌زایی را به عنوان معاون خودم انتخاب کردم. این همکاری که از ۱۳۶۲ در واحد بسیج آغاز شد تا برج ۸ سال ۱۳۶۵ ادامه داشت و با هم کار کردیم. سال ۱۳۶۶ که از جبهه برگشتم در قسمت معاونت اقشار در استان مشغول خدمت شدم که آن زمان آقای میرشکار رفته بود تهران مشغول شده بود و آقای لک‌زایی فرمانده بسیج زابل شده بود که البته باز هم با یکدیگر ارتباط داشتیم.

در سال ۱۳۶۸ نیروی مقاومت شکل گرفت و تمام واحدهای بسیج زیر نظر سپاه شد و استان هم منطقه مقاومت بسیج و شهرستان‌ها ناحیه بسیج شد که به صورت ساختاری بسیج زیر مجموعه سپاه بود و نواحی مقاومت بسیج شکل گرفت. در این زمان بود که بنده به آموزش و پرورش برگشتم.

شایستگی، معیار جذب

در رابطه با مسائل سپاه و بسیج تا سال ۱۳۶۸ یکی از رفتارهای اداری و تشکیلاتی که در سپاه وجود داشت که خودم آن را عامل پیروزی در جنگ

می‌دانم بحث درجه بود. وقتی افراد به کارگیری می‌شدند بر اساس لیاقتشان جذب می‌شدند که هر کسی می‌توانست با عرصه‌ای که در اختیارش قرار می‌گیرد از نظر کاری خلاقیت خودش را بهتر نشان بدهد که این افراد شناسایی شده و جذب می‌شدند. در واقع مجموعه به دنبال افرادی بود که از یک توانمندی برخوردار بودند و علاوه بر این برخوردار از یک هدف‌مندی هم بودند. در آنجا معمولاً دنبال افرادی مثل حاج حبیب می‌گشتند. نظرات شخصی افراد تأثیر نداشت بلکه بر اساس لیاقت و شایستگی انتخاب می‌شدند.

نظم، مشورت و احترام

در چنین فضایی حاج آقای لک‌زایی واقعاً نظم داشت. در معاونت نیروی انسانی که کار می‌کرد به اعتقاد من فرماندهی و رهبری خیلی منظمی داشت. یکی از خصوصیات و ویژگی‌های ایشان در فضای کاری که ما کار می‌کردیم این بود که تابع مشورت بود. حتماً در هر کاری مشورت می‌کرد و در ارتباط خودش با زیر مجموعه و افرادی که آنجا کار می‌کردند با احترام و ارزش برخورد می‌کرد. با همه به صورت یک شخصیت با ارزش برخورد می‌کرد و خیلی به این موضوع اهمیت می‌داد. اصلاً اهل تشریف‌رفتن یا چرا اینجوری شده نبود. یک راه کار مناسب داشت و خیلی جالب این کار را می‌کرد. حتی کار در فضایی انجام می‌شد که یک وقت جداً خارج از بحث نظامی می‌گذشت.

وقتی کار در زمان ما شروع شده بود خیلی سخت بود. ما در شورای ناحیه مقاومت که بودیم یک کمد داشتیم و هر کدام از اعضای شورا یک قفسه از این کمد را در اختیار داشت؛ یا ناحیه مقاومت و اعضای شورا یک ماشین

داشتند که همه باید از آن استفاده می کردند. بعداً با همان همّت و ارتباطی که داشتیم توانستیم با کمک‌های مردمی ماشین تهیه کنیم و در اختیار بسیج قرار دهیم تا کارها با سرعت بیشتری انجام گیرد.

پرورش نیرو

در نهایت یک فضای این چنینی برای همکاری و کار وجود داشت. تمام پرسنلی که امروز بعضاً بازنشست شده‌اند و همین الان هم در سطح استان مدیریت‌های مختلف دارند همان اعضای شورای هماهنگی هستند. یکی از چیزهایی که خیلی جالب است یکی از نیروهایی که الان هم مشغول به کار است وقتی از جبهه برگشته بود به واحد بسیج منتقل شده بود. ما با سردار لکزایی مشورت کردیم و به این جمع بندی رسیدیم که ایشان را به عنوان مسئول یک ناحیه مقاومت بسیج معرفی کنیم. بعد در ناحیه مقاومت که گذاشته بودیم ایشان آمدند که من نمی توانم با مردم حرف بزنم که من با سردار لکزایی صحبت کردم که گفت این قضیه را حل میکنم. بعد از یک ماه و بعد از جلسات متعدد و به صورت عملی که با ایشان نشست مشکل برطرف شد. الان هم آن ویژگی‌ها باقی مانده و هر کدام از دوستان که با ما بودند و الان هم هستند، چه پاسدار، چه کارمند، موفق هستند.

حلال مشکلات

پرسنل و مردم که به ایشان مراجعه می کردند به این اکتفا نمی کرد که ارجاع داده بشود به فلان شخص یا فلان واحد که بعد مشکلش حل بشود یا نشود دیگر متوجه نشود. اگر ارجاع هم می داد بعد زنگ می زد و می پرسید کارتان چی شد تا ببیند مشکلش حل شده یا نه و اگر نقضی هم پیش می آمد

برطرف می‌کرد تا این که بعد مطمئن می‌شد که مشکلش حل شده است. علاقه مند بود که مشکلات افراد حل بشود تا جایی که مقدر است.

دوستی و عشق

ما یک دوستی موفق و عشق ورزی داشتیم. آنچه که در تشییع جنازه سردار اتفاق افتاد همان دل‌های پاک بود که بسیاری از آنها دعوت نشده بودند اما هر کدام از هر جایی آمده بود و این چیزی جز همدلی میان یکدیگر نبود. شهید لکزایی این وضعیت را تا آخر داشت.

دوستی و محبتی که در دلها هست محبت خود سردار بود. وقتی ما با هم صحبت می‌کردیم برایش مهم نبود که بگوییم سرهنگ لکزایی یا سردار لکزایی. کمتر کسی را شاهدیم که ارتقای درجه پیدا کند و طریقه برخورد و اخلاقش مثل قبل باشد؛ مانند همان جایگاهی که در ابتدا با هم داشتیم برخورد می‌کرد.

یادداشت‌برداری

یکی از خصوصیات ایشان این بود که بلااستثنا در تمام کارهایش یادداشت‌برداری می‌کرد. اگر در جلسه شرکت می‌کرد یادداشت‌برداری می‌کرد و نسبت به این یادداشت‌ها مواردی را که می‌خواست پیگیری می‌کرد و اهمیت می‌داد. امکان نداشت که در جایی شرکت کند که دفتر یادداشت با خودش نداشته باشد که مسأله‌ای قابل تقدیر بود. من معتقدم که تمام رمز موفقیت چه در جنگ و بعد از آن همین نکته برداری‌ها بود.

سرنگهدار

در ارتباط با بحث ارتباطات یک مقدمه صورت گرفته بود؛ مثلاً ما و آقای لکزایی خیلی رفاقتمان عمیق شده بود که ایشان در مسائل محرمانه و کارها که مشورت می‌کردیم سرنگهدار بود. ضمن این که ایشان به لحاظ جسمی وضعیتی را داشتند که مساعد نبود اما مانند یک فرد سالم و توانمند برخورد می‌کرد.

وقف اسلام و نظام

سردار لکزایی کسی بود که دنبال منافع خودش نبود و مسائل را به خوبی بررسی می‌کرد و تعامل خیلی خوبی با روحانیت و مسئولین داشت. نهایتاً این که حاج حبیب در این فضا واقعاً معتقد به کار بود. شهید لکزایی در آن شرایطی که مجروح بود ولی می‌توانست حرف بزند ما با هم صحبت کردیم و رفتیم بیمارستان آیت الله کاشانی که آقای لکزایی شماره من را داده بود تا تماس بگیرم. به هر حال ایشان هم یک چشم را از دست داده بودند و هم ترکش پهلوی ایشان و سایر نقاط بدنشان را گرفته بود که ما با دکتر شهریاری صحبت کردیم و آقای لکزایی را به زاهدان آوردیم. در بحث درمان چشم ایشان احتمال دو درصد بهبودی مطرح بود اما اگر پنج درصد می‌بود عمل می‌کردیم. در هر حال ایشان با این جراحات به توانمندی یک انسان سالم و شاید هم بیشتر خودش را وقف اسلام و نظام کرده بود.

متن زیر گفتگو با «سردار غلامرضا باغبانی» از دوستان و هم‌زمان سردار شهید حاج حبیب لکزایی است که در تاریخ ۴ آذر ۱۳۹۱ در زاهدان با ایشان انجام شده است.

حضور شهید لکزایی در کار برکت داشت

— آشنایی شما با سردار شهید حاج حبیب لکزایی به چه زمانی برمی‌گردد؟
 بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ. «مِنَ الْمُؤْمِنِیْنَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللّٰهَ عَلَیْهِ فَمِنْهُمْ مَنْ قَضٰی نَحْبَهُ وَ مِنْهُمْ مَنْ یَنْتَظِرُ وَ مَا بَدَّلُوا تَبْدِیْلًا»^۱
 با گرامیداشت یاد امام راحل و با عرض ارادت و اطاعت محض از ولی امر مسلمین جهان حضرت آیت الله العظمی امام خامنه‌ای و با یاد شهدای انقلاب اسلامی، شهدای هشت سال دفاع مقدس و بالأخص شهید ارزشمند و والا مقام شهید سردار حاج حبیب لکزایی. خدا را شکر می‌کنم که توفیق آشنایی بنده حقیر را با ایشان عنایت فرمود.
 بنده جزء اولین کسانی بودم که توفیق داشتم از مؤسسين سپاه زابل باشم و از

۱. سوره احزاب (۳۳)، آیه ۲۳.

سال ۱۳۵۸ این توفیق نصیبمان شد که بتوانیم در خدمت انقلاب و نظام قرار بگیریم. شهید لکزایی یکی، دو سال بعد از من وارد سپاه شدند و آشنایی من تقریباً می شود گفت که از سال های ۱۳۵۹ به بعد با شهید لکزایی شکل گرفت. در آن زمان بنده جزء شورای فرماندهی سپاه زابل بودم و بعد از آن مسئول عملیات سپاه زابل شدم.

شهید لکزایی در ابتدا، در کارهای مربوط به بسیج و در قالب نیروهای مردمی فعالیت داشت اما ظرفیت و توانمندی های ایشان باعث شد که الحمد لله پیشرفت کند و در قالب سازماندهی بسیج، مسئول بسیج و پس از آن مراحل فرماندهی سپاه و معاون هماهنگ کننده سپاه استان و بعد هم جانشین فرماندهی سپاه را بر عهده بگیرد و مدتی هم سرپرست سپاه استان باشد.

– لطفاً برخی از خصوصیات و ویژگی های ایشان را در آن زمان و بعد که به استان آمدند، بیان کنید. اینکه در دوران جوانی ایشان چه خصوصیتی داشتند، آیا این خصوصیات در گذر زمان تغییر نکرد؟ مثلاً درجه ایشان که بالا می رفت خصوصیت اخلاقی و رفتاری ایشان تغییر می کرد یا خیر؟ چون شما بالاخره حداقل سه دهه با ایشان آشنا بوده اید.

آنچه به نظر من حائز اهمیت است، صداقت ایشان در کار و اهمیتی بود که برای کار قائل بود. از لحاظ معنوی هم خودسازی و سازندگی روحی در خودش به وجود آورده بود و از همان روزهای اول – که من دقت کرده بودم – روحیه شهید، روحیه کاملاً فرهنگی، اجتماعی و در راستای مسائل معنوی و خودسازی بود. خوشبختانه این خصوصیت رفتاری و اخلاقی باعث شده بود تا ایشان در بین مسئولین و پرسنل سپاه از یک اهمیت و ویژگی خاصی

برخوردار باشند؛ زیرا رفتارشان رفتار کاملاً مسئولانه و صادقانه و در راستای مسائل کاری بود و اهمیت و جدیت نسبت به کار از خود نشان می داد.

– نقش سردار لکزایی در تثبیت و گسترش سپاه در شهرستان زابل بعد که آمدند و وارد سپاه شدند چگونه بود؟

قطعاً نقش بی بدیل و سازنده‌ای داشت و از جمله معدود نیروهایی بود که الحمدلله توانست با دیدگاه‌ها و نظرات و تلاش و کوششی که در تبیین شرایط آن زمان که روند سپاه در آن روزهای آغازین یک روند بسیار خاص، سخت، به همراه کمبود امکانات، کمبود نیرو و دیگر مشکلات بود اما خوشبختانه چون شهید روحیه بسیار بالا و قوی داشت، خصوصاً در زمینه بحث‌های بسیج ایشان بسیار موفق و کارآمد بودند و الحمدلله نقش بسیار خوبی هم در راستای جذب و آموزش و سازمان‌دهی توانستند ایفا کنند. خوب در آن زمان بحث بسیج بود. باز هم خوشبختانه شهید با درایت و توانمندی‌هایی که از خود نشان داد توانست در عرصه‌های مهم مختلف مثل بحث دفاع مقدس، مسئله جذب و سازمان‌دهی نیرو که در بخش بسیج مطرح بود، نقش ایفا کردند. چون به هر حال ضرورت کار به عنوان یک اولویت اول و به عنوان یک مأموریت جدی در سپاه زابل – خصوصاً – مطرح بود که امروز اگر ما می‌بینیم که زابل در ابعاد مختلف رشد کرده و توانمندی‌هایی را از خود نشان می‌دهد، بر می‌گردد به تلاش‌ها و کوشش‌ها و زحمات‌های شهید لکزایی و امثال شهید لکزایی.

نتیجه این تلاش‌ها آن بود که توانستیم در مسئله سیستان روندی را در پیش بگیریم که آن روند حرف اول را در استان و در بین شهرستان‌های دیگر می‌زد و حالا آن ویژگی‌ها هم خاص خود شهرستان نبود اما شرایطی را که

ایشان به وجود آورد با پیگیری‌ها، سخنرانی‌ها و با حضورشان در دورترین نقاط سیستان کاملاً این مسئله را واضح کرده بود؛ لذا وقتی در بین پرسنل و همکاران سپاهی درباره ایشان صحبت می‌شد اولین نکته‌ای که به ذهن می‌رسید این بود که اگر کار به به ایشان واگذار شود دغدغه‌ای وجود ندارد و مأموریت به خوبی انجام می‌شود. ایشان خودشان را وقف کامل بسیج قرار داد، به نحوی که الحمد لله نتایج آن هم کاملاً برای ما آشکار و روشن است. تلاش ایشان، توجیه ایشان و حضور ایشان در روستاها و مساجد و پایگاه مقاومت بسیج آن زمان و با توجه به نفوذ کلامی که در مباحث سازماندهی بسیج داشت شاهد تغییر فاحشی در روند جبهه‌ها بودیم. و هر بار هم که بحث اعزامی صورت می‌گرفت اصرار ایشان این بود که خودش هم با نیروها برود اما ما چون ضرورت و اهمیت موضوع برای جذب، آموزش و سازماندهی و اعزام به مناطق عملیاتی بیشتر احساس می‌شد همیشه در روزهای آغازین به مخالفت با ایشان برخاستیم اما ایشان تونست خیل عظیمی از مردم را بسیج کند و جهت بدهد.

– نقش ایشان در اعزام نیروها به جبهه چه بود؟

عرض کردم که نقشی بی‌بدیل داشت. ایشان به دلیل آن کارآمدی و توجه و اهمیتی که برای این موضوع قائل بود و نفوذ کلامی که ایشان در سخنرانی‌هایشان و در تجمع و جلساتی که بین شوراهای روستاها و خود مساجد و پایگاه‌های مقاومت داشت کاملاً نقش مهم و اساسی داشت.

– ایشان چطور سخنرانی می‌کرد؟

در یک جمله باید عرض کنم که ایشان با اقتدا به امام خمینی بحث جنگ

را به عنوان اولویت اول و مسئله اول کشور و استان و شهر و روستا پیگیری و مطرح می‌کرد.

خوشبختانه هر جا ایشان می‌رفت این نفوذ کلامش باعث می‌شد که جمعیت کثیری از مردم را به همراه داشته باشد. ایشان بحث حفظ اسلام، عمل به تکلیف و وظیفه، حفظ انقلاب، دلایل اینکه استکبار به ما هجمه کرده و اینکه چرا می‌خواهد انقلاب را به هر قیمتی که شده از بین ببرد، ضمن توجیه سیاسی - عقیدتی آحاد افراد جامعه در صحبت‌هایش مطرح می‌کرد. یادم هست که ایشان از هجمه همه جانبه استکبار به ایران، همیشه به جنگ احزاب در صدر اسلام مثال می‌زد و می‌گفت در این برهه از زمان یک تکلیف بر دوش ماست و این انقلاب ثمره خون مجاهدین و انبیا است که اکنون به دست ما رسیده است و حفظش بر ما واجب است و امروز حفظ انقلاب با حضور در جبهه‌ها محقق می‌شود.

در صحبت‌ها بیشتر با احساسات و با جذب و با حرارت موضوع را دنبال می‌کرد و بلکه حماسی - تحلیلی؛ یعنی در واقع دلایل خودش را می‌آورد. یکی از حسن‌هایی که شهید لک‌زایی داشت این است که به روز بود و مطالب جدید را همیشه داشت و به استناد آن مطالب سعی می‌کرد اطلاعاتی را که لازم است به مردم ارائه دهد تا مردم باور قلبی به مسائل داشته باشند و چون خودش به این مسائل قلباً اعتقاد داشت سخنش از دل برمی‌آمد و بر دل می‌نشست.

- سال چند بود؟

این بر می‌گردد به سال‌های آغازین شروع جنگ؛ یعنی تقریباً سال‌های ۱۳۵۹ - ۱۳۶۰.

- چه شد که ایشان خودشان به جبهه رفتند؟

در همه اعزام‌ها ایشان راغب و علاقه‌مند بود اما ما که کمی مسئولیت بیشتری داشتیم ...

- مسئولیت شما آن موقع چه بود؟

من در مقطعی که ایشان کارشان را شروع کرده بود، مسئول عملیات سپاه، قائم مقام و بعد هم فرمانده سپاه زابل بودم.

خوب ایشان همیشه اصرار می کرد که با هر اعزامی که از زابل به جبهه داریم، برود اما چون ما می دانستیم که حضور ایشان در پشت جبهه اعزام‌های دیگر را به همراه دارد، هر بار که ایشان اصرار بر رفتن داشت با مخالفت جدی رو به رو می شد.

وقتی بحث ضرورت حضور نیرو در عملیات‌ها مطرح می شد ما با هم صحبت می کردیم. یک بار به من گفت فعالیت من یک شرط دارد! پرسیدم چه شرط؟ گفت به این شرط که من هم باید اعزام بشوم. گفتیم حالا شما کارتان را انجام بده، تکلیف تو این روزها این است. بعد ایشان گفت حالا خوب ممکن است سؤال پیش بیاید که چرا فلانی به جبهه نمی رود ما می گفتیم سؤالشان را ما باید پاسخ بدهیم، شما که به هر حال در یک سلسله مراتب فرماندهی قرار دارید و خودت یک چارچوب تعبدی داری و ... به هر حال سخت می شد ما شهید را قانع کنیم که در اعزام‌ها خودش همراه نباشد. همیشه نگرانی اش این بود که چرا نمی گذارند که به جبهه برود. ما تأکیدمان این بود که تو رفتنت، رفتن یک نفر است اما وجود تو در اینجا گسیل نیروها است. شما به جبهه بروی، ممکن است شهید و یا زخمی هم بشوی و شاید هم همانجا بمانی ولی به عنوان یک فرد! ولی وقتی شما توان این را داری که چند هزار نفر را اعزام کنی دیگر تکلیف از گردنت ساقط می شود.

مطلبی یادم آمد در رابطه با یکی از شهدا به نام شهید نصیری که ایشان خیلی کم سن و سال بودند؛ فکر کنم ۱۳-۱۴ سال بیشتر نداشت، خدا رحمتشان کند شهید شدند.

– ظاهراً کوچک ترین شهید زابل هم در دوران دفاع مقدس شهید نصیری بوده است؟

شهید هاشمی و شهید نصیری؛ این دو شهید، کوچک ترین شهدای زابل هستند. شهید هاشمی در عملیات بیت المقدس شهید شد و فکر کنم در زابل دفن باشند که البته خانواده اش الان زاهدان هستند و پدرش متولی مسجد حضرت زینب سلام الله علیها است.

عرض می کردم. آقای نصیری سن و سالش کم بود و ما هم همیشه به شهید می گفتیم که سعی کنید که از بچه های کم سن و سال اعزام نشوند که اگر یک وقت این عزیزان اسیر بشوند ممکن است مشکلاتی پیش بیاید از جمله یکی از این موارد شهید نصیری بود. شهید نصیری آمده بود که به جبهه اعزام شود، شهید لک زایی هم خیلی تأکید داشت که ایشان اعزام نشوند. خلاصه آقای نصیری – خدا رحمتش کند – به گریه افتاد و خیلی آه و ناله کرد که من توان دارم و شهید تحت تأثیر حرف های شهید نصیری واقع شد و گفت خیلی خوب اما یک شرط دارد. گفت حالا شرط شما چیست من هر شرطی که شما داشته باشید قبول می کنم. تصور شهید نصیری این بود که می خواهد ایشان را از نظر جسمی امتحان کند لذا گفت هر کاری بگویند و هر چه به من بدهید – تیر بار، آر. پی. جی، فشنگ، – حمل می کنم.

شهید گفت نه! منظورم این نیست. پرسید پس منظورت چیست. جواب

داد شرطم این است که حالا که من تو را اعزام می‌کنم، ممکن هم هست که شما را برگردانند ولی شرط من این است که اگر تو رفتی جبهه و شهید شدی دو تا کار برای من بکن؛ یکی اینکه من را دعا کن و اگر شهید شدی مرا شفاعت کن.

شهید نصیری هم که بنده خدا فکرش همین مسائل بدنی بود گفت حتماً! حتماً من این کار را برای شما می‌کنم، شما فقط به من اجازه بده که بروم. این خاطره هیچ وقت از ذهن من محو نمی‌شود.

مشابه این جریان را با آقای احمدی هم داشتیم. آقای احمدی یکی از بچه‌های کم سن و سالی بود که به جبهه اعزام شد ولی ایشان شهید نشد و الان هم در سپاه هستند.

– به نظر شما ایشان با سخنرانی‌هایشان، چه تعداد نیرو را راهی جبهه کردند؟

ما اعزام‌های زیادی را در مراحل متعدد داشتیم، تقریباً می‌شود گفت که ما هر ماه یا هر چهل و پنج روز یک بار از زابل اعزام داشتیم. اگر بخواهیم آمار بدهیم بیش از دوازده هزار و پانصد نفر از زابل به جبهه اعزام شده‌اند، این در حالی است که حدوداً نزدیک هشتاد درصد از این رزمندگان، چندین بار به جبهه رفته‌اند ما رزمندگانی داشتیم که شش یا هشت بار به جبهه اعزام شده‌اند. اینها را ما در این آمار همان یک بار حساب کرده‌ایم. این آمار، آمار بسیار بالایی است.

– جمعیت زابل آن موقع چقدر بود؟

جمعیت زابل در آن زمان مناسب بود، نمی‌شود گفت جمعیت زابل کم بوده

اما بحث، بحث اطلاع رسانی و حضور در دورترین نقاط سیستان و تشویق و بصیرت افزایی بود که شهید در دورترین نقاط انجام می داد. همیشه در زابل وقتی شهید مسئولیت کار را بر عهده داشت رتبه اول را کسب می کرد. زاهدان جمعیتش خیلی بیشتر از زابل بود اما از نظر کمی و کیفی و از نظر اجرای برنامه به غیر از زابل نگاه استان به جای دیگری معطوف نبود.

– رتبه شهرستان زابل در بین بقیه شهرهای ایران مشخص است که به لحاظ اعزام نیرو به جبهه چه رتبه ای دارد؟

به نسبت جمعیتی که در سیستان وجود داشت، در سطح کشور به نسبت اعزامها تقریباً می شود گفت که همیشه در ردیفهای سوم و چهارم مطرح بودیم. همیشه هم ما اعزامان نقش فزاینده داشت.

– مسئولیت شهید میرحسینی چه بود؟

شهید میرحسینی چند ماهی در سپاه زابل مشغول بود و در قسمت فرهنگی کار می کرد و تقریباً فکر کنم بیشتر از هیجده سال نداشت و تازه وارد مجموعه شده بود. مسئولیت شهید میرحسینی در زابل در حد کار فرهنگی و محلی بود. ببینید شهید سرلشکر میرحسینی رحمه الله علیه بعد از سردار شهید لک زایی وارد سپاه شدند؛ یعنی تقریباً یک سال شهید لک زایی جلوتر آمده بودند. شهید میرحسینی تقریباً از سال ۱۳۶۰ به بعد آمدند ولی سابقه شهید لک زایی یک سال به عنوان عضویت رسمی بیشتر بود. به هر حال شهید میرحسینی مسئولیتی نداشت فقط یک مقداری در قسمت فرهنگی و یک مقطع کوتاه هم در قسمت گزینش مشغول بود.

البته شهید لکزایی هشتم تیر ۱۳۶۰ به صورت رسمی وارد سپاه شدند. درست است ولی قبل از آن هم شهید لکزایی همکاری داشت. از قبل از ۱۳۵۹ خصوصاً در ۱۳۵۹ ایشان حالت نیمه وقت می آمدند و مشغول بودند. آن زمان رسم بر این بود که بچه‌هایی که تحصیل می کنند و کسانی که نمی توانند تمام وقت حضور داشته باشند به صورت نیمه وقت بیایند. در واقع در به رویشان باز بود؛ نگرهانی می دادند، فعالیت می کردند اما به عنوان عضو تمام وقت نبودند.

خود من هم یک مقطعی مخصوصاً روزهای اول که وارد سپاه شدم، کار نیمه وقت داشتم ولی بعد که به عنوان نیرو از ۱۳۵۸ وارد شدیم سعی کردیم تمام وقت حضور داشته باشیم اما به هر حال شروع کارمان به صورت پاره وقتی بود.

شهید میرحسینی وقتی وارد سپاه زابل شد خیلی توقف کاری نداشت. اجازه بدهید من یک مطلبی درباره شهید میرحسینی بگویم.

آقای احمدیان که قبلاً رئیس ستاد مشترک سپاه بود، پیشترها در منطقه شش کرمان کار می کرد. من آن موقع فرمانده عملیات بودم. آقای احمدیان که الان مسئول راهبردی کل سپاه هستند آن موقع با آقای اشجع کار می کرد. من ضمن اینکه قائم مقام سپاه بودم فرمانده عملیات هم بودم. یک روز ایشان از کرمان با من تماس گرفت و گفت یک دوره‌ای داریم و برای ما این دوره خیلی اهمیت دارد. شما سه یا چهار نفر را مشخص کن و به همراه هم بیایید و این دوره را بگذرانید.

آن دوره، دوره اول دافوس بود. شهید میرحسینی، آقای پودینه، شهید حاجی حسینی و آقای قنبری را انتخاب کردم و اعزام شدیم. البته در واقع یکی

از گزینه‌های ما شهید لک‌زایی بود ولی باز این پرسش مطرح شد که اگر لک‌زایی برود چه کسی می‌خواهد کارهای جذب و اعزام نیروها را دنبال کند؛ لذا اسم ایشان را ما از لیست حذف کردیم.

اولین دوره‌ای بود که می‌رفتیم. آن موقع، رفتیم تهران، پادگان امام علی علیه السلام. جای بسیار خوش آب و هوایی بود اما سختی‌های زیادی هم داشت. بعد هم ما به جبهه اعزام شدیم و عملیات فتح المبین صورت گرفت. در این دوره ما حدود نود نفر بودیم و همه از فرماندهان رده بالای سپاه که الان در سپاه حضور دارند، در این دوره شرکت داشتند. برخی هم از آن دوستان شهید شده‌اند از جمله شهید شوشتری.

بعد دستور دادند و ما آمدیم. کار میرحسینی از عملیات بیت المقدس شروع شد. یعنی این طور نبود که قبل از آن باشد. چون خودم سال ۱۳۵۹ جزء اولین کسانی بودم که از سیستان به همراه چند نفر دیگر از دوستان به جبهه اعزام شدیم. خوب! یک تجربه‌ای داشتم و خدا رحمت کند شهید میرحسینی به نوعی نیروی من محسوب می‌شد. در دو سه ماه اولی که در زابل بود بعد که دیگر ایشان اعزام شدند الحمدلله از استعداد و ظرفیت بالایی برخوردار بود و ماند.

– به نظر شما ویژگی بارز شهید میرحسینی چه بود؟

«خلافت» شهید میرحسینی الگو بود. آن چیزی که ایشان را برجسته می‌کرد ابتکارش بود. چون شما نگاه کنید عمر شهید میرحسینی را در جنگ؛ ایشان اوایل سال ۱۳۶۱ وارد شد و در سال ۱۳۶۵ شهید شد. اما در این فاصله کوتاه، ایشان به دلیل قدرت و ظرفیت و تحلیل و نبوغ و خلاقیتی که داشت، برجسته شد و خودش را تا قائم مقامی لشکر ۴۱

ثارالله رساند. انصافاً نبوغ و استعداد ذاتی داشت و خوش فکر هم بود.

- شما چرا شهید میرحسینی را برای دوره دافوس معرفی کردید؟ چه چیزی در وجود ایشان دیدید؟

روحیاتش، شجاعت و چالاکی اش و اینکه صحبت‌هایش بیشتر و جلوتر از سنش بود. یعنی وقتی ما آمدیم شهید میرحسینی را انتخاب کردیم در واقع، عملیات همه کاره سپاه بود. اگر شما به روزهای اول سپاه برگردید فرمانده عملیات یعنی همه کاره سپاه؛ لذا به نوعی تمام نیروها را ما در واقع ساماندهی می‌کردیم و به کار می‌گرفتیم.

البته ممکن هم بود نیرو روز در فرهنگی کار کند و بعد از ظهر جایی دیگر؛ چون آن وقت، سپاه، صبح و بعد از ظهر بود. تعطیلی معنی نداشت. مثلاً فاصله خانه خود ما تا سپاه خیلی نبود اما نمی‌رفتیم؛ یعنی شرایط به گونه‌ای بود که اصلاً رفتن یا سر زدن به خانه را دوستان برای خودشان اشکال می‌دانستند. می‌گفتیم ضرورت انقلاب و نظام طوری است که باید در سپاه بمانیم و کار کنیم. من یادم هست که یک روز مادرم به من گفت که مگر به شما اجازه نمی‌دهند که یک سری به ما بزنید. حالا تصورش این بود که مانع وجود دارد. اتفاقاً من گفتم آمدن که دست خودم هست اما شرایط به گونه‌ای بود که ما در این فاصله کوتاه حتی پیش می‌آمد که ده روز می‌گذشت و به خانه نمی‌رفتیم.

- شهید لکزایی هم اینگونه بود؟

دقیقاً! گفتم که اهمیت کار شهید لکزایی به مراتب بیشتر از ما بود؛ چرا که ایشان علاوه بر آن مسئولیتی که در رابطه با کار داشت، یک مسئولیت میدانی

هم داشت. کار میدانی هم یعنی همین رفتن به پایگاه‌ها و مدارس و مساجد در روستاهای مختلف و خود شهر زابل. به هر حال مثل الان نبود که زهک و هیرمند شهرستان شده باشند، آن موقع در قالب بخش بودند.

– جاده آسفالتی هم که نبود.

اصلاً! شما در نظر بگیرید که جاده زابل – زاهدان از سال ۱۳۶۴–۱۳۶۵ به این طرف تقریباً شکل گرفت و آسفالت شد، آن موقع اصلاً شرایط یک شرایط دیگری بود.

لذا ما در این بعد وقتی شاهد صحنه هستیم، می‌بینیم که به مراتب آن تأثیرگذاری و برکتی که حضور شهید لکزایی در کار داشت باعث شد که ما هم مسائل خود سیستان را با این نیرو حل و فصل می‌کردیم و هم مسئله اعزام به جبهه را؛ یعنی یک حالت چند منظوره‌ای بود. حتی ما برای بلوچستان هم باید نیرو اعزام می‌کردیم چون شرایط و وضعیت بلوچستان هم مناسب نبود. خوب حفظ امنیت شهرستان‌ها باید در آن موقع انجام می‌شد؛ لذا این که من می‌گویم کار شهید لکزایی برکت داشت به خاطر این بود که آن مبنایی‌ترین و بنیادی‌ترین مطلبی که عبارت بود از حفظ و جذب نیرو، مد نظر داشت.

– فرماندهان سپاه زابل از آغاز تا الان چه کسانی بودند؟

آن موقع بین سپاه و کمیته خیلی مشخص نمی‌کرد. زمان که گذشت و در سراسر کشور سپاه شکل گرفت آقای محمدی نامی از دزفول آمد. ایشان با شهید آیت الله حسینی طباطبایی آشنا بود، حاج آقای حسینی هم ایشان را کمک کرد و ایشان اولین فرمانده سپاه زابل شد. آقای محمدی از انقلابی‌های

مبارز قبل از انقلاب و آدم مبارزی بود و با آیت الله حسینی طباطبایی هم مرتبط بود؛ لذا با شناختی که حاج آقای حسینی از ایشان داشت ایشان را برای این کار انتخاب کردند.

آقای حسینی حدود چهل سال داشتند و آقای حسین قرایی که فکر کنم اهل خراسان بود، اولین مسئول بسیج بود. بعد آقای بهروز حسینی که از بچه‌های تهران بود که الان بازنشست شده است و آن وقت تقریباً هم سن و سال ما بود، حدوداً بیست سال داشت. بعد از آن آقای زمانی آمد. آقای زمانی از بچه‌های اصفهان بود که با همین تیم آقای اشجع از منطقه شش کرمان آمده بود. بعد آقای فراهانی آمد، بعد از ایشان آقای رجایی و بعد از آقای رجایی من آنجا بودم، یک مقطعی هم آقای جهانشاهی بود، بعد هم آقای لکزایی فرمانده سپاه زابل شدند.^۱

– این فرماندهان درجه که نداشتند؟

آن موقع اصلاً درجه‌ای در کار نبود و اصلاً بحث درجه معنا و مفهومی نداشت.

– برای شما ناگوار نبود که کسی هم سن و سالتان به شما دستور دهد؟
اصلاً. آن موقع یک حسن تفاهم، اعتماد، محبت و دوستی خاصی بین ما برقرار بود بود. خیلی از مکروهات را هم برای خودمان حرام می‌دانستیم. تعبد داشتن مطرح بود و سلسله مراتب طوری نبود که مثلاً مشخص شود

۱. فرماندهان سپاه شهرستان زابل از بدو تأسیس تاکنون (خرداد ماه ۱۳۹۲) به ترتیب عبارتند از آقایان: محمدی، خواجوی، حسینی، شهید قلنبر، زمانی، گلوی، فراهانی، عبداللهی، رجائی، جهانشاهی، شهید لکزایی، مرادقلی، اکبری، باقری و ناظری.

این فرمانده است یا او زیر مجموعه است. مگر در مسائل خاص نظامی - امنیتی که بحث جداگانه داشت.

- چرا تعداد این فرماندهان اینقدر زیاد است؟

ببینید بر اساس شرایط آنجا زیاد نیست، بلکه نیاز بوده است.

- منظورم این است که سردار لکزایی تقریباً از سال ۱۳۶۹ فرمانده شد تا حوالی سال ۱۳۷۹؛ حدود ده سال، حالا اگر تعداد فرماندهان را از سال ۱۳۵۸ تا ۱۳۶۸ در نظر بگیرید، می شود ۱۰ سال که حدوداً در این ۱۰ سال ده نفر هم فرمانده بوده اند.

ببینید! آقای محمدی شش ماه بیشتر نبود. بعضی مثل آقای زمانی یک سال. آقای قرایی دو یا سه سال مسئول بسیج بود. آقای بهروز حسینی فکر کنم یک سال یا یک سال و نیم بود. آقای فراهانی کم تر از دو سال بود. آقای رجایی هم حدود سه یا چهار سال بود.

- شما خودتان چقدر بودید؟

من یک سال بودم و بعد به جبهه اعزام شدم.

- در جنگ شما فرمانده بودید؟

من فرمانده گردان بودم. قبل از اینکه گردان ۴۰۵ یا ۴۰۹ تشکیل بشود من گردان امام حسین علیه السلام و گردان امام رضا علیه السلام بودم و در سال ۱۳۶۱ اولین فرمانده گردان ۲۱ امام رضای مشهد بودم.

– آن موقع عضو کدام لشکر می شدید؟

آن موقع لشکر نبود، تیپ بود. تیپ بیست و یک آن زمان خراسان زیر نظر لشکر ۵ نصر بود. عرضم به حضور شما فرمانده هم یا آقای شوشتری بود یا سردار قآنی و یا آقای سردار قالیباف. آقای قآنی مشهدی بود و مدتی جانشین سردار سلیمانی بود. فرمانده عملیات هم شهید چراغچی بود. آنجا فرماندهان رده بالایی الان در حد مثلاً فرمانده گردان و مسئول واحد بودند و بعد ارتقا پیدا کردند.

– آخرش چطور شد که ایشان جبهه رفتند؟

ایشان قبل از آن هم چند باری رفت اما کوتاه مدت رفت. فکر کنم سال ۱۳۶۰ یا ۱۳۶۱ چند بار به خاطر اینکه ما ایشان را تسکین بدهیم با اعزامها رفت اما شرطش این بود که نیروها را برساند و برگردد. دلیلش هم این بود که ایشان در صحبت هایش به مخاطبین گفته بود با هم می رویم. بعد که ما از رفتن ایشان ممانعت می کردیم می گفت من به بچه ها قول داده ام که با هم می رویم حالا هم بد است که بچه ها را اعزام کنید اما من با بچه ها نروم. یعنی باز اینطوری هم فرمانده را تحت فشار قرار می داد. این اواخر هم به هر حال خیلی ایشان اصرار داشت.

– آن موقع هم که شما اعزام می کردید، در مقطعی تک تیرانداز گردان کمیل بوده است. برخی معتقدند تک تیرانداز کسی است مثل یک سرباز و نیروی عادی که جلو هم نباید برود، درست است؟ اگر بله، تعمد داشتید یا به خاطر این بود که تازه اعزام می شد؟

نه! به دلیل اینکه ایشان در جبهه یک فرد بود در حالی که ایشان قدرت و توانمندی گسیل نیروها به جبهه را داشت که گردان و گروهان اعزام کند؛ لذا همیشه تأکید ما به سردار این بود که شما اینجا و در سیستان باشید و نیرو بفرستید و واقعاً هم خیلی تأثیرگذار بود.

– یعنی تعمد داشتید که ایشان را تک تیرانداز بگذارید؟

نه! اصلاً بحث تک تیرانداز نیست. اولاً اینکه تک تیرانداز در جنگ در واقع خودش یک حسن خاصی دارد و تخصصی است؛ یعنی ما یک اسلحه داشتیم که این اسلحه را به هر کس نمی دادیم، یک اسلحه دوربین داری بود که مثلاً فشنگش هم فشنگ خاصی بود (کالیبر ۳۹).

– به چه دلیل به هر کس داده نمی شد؟

اولاً تعداد سلاح در آن سالها محدود بود، ثانیاً به افرادی داده می شد که از سلاح بهتر می توانستند استفاده کنند. مثلاً در یک گردان ممکن بود دو یا سه تا قبضه باشد که به هر گروهان یکی می رسید.

– یک گروهان آن موقع چند نفر بود؟

تقریباً صد و بیست نفر. البته گردانهای سپاه از گردانهای ارتش بیشتر بود. گردان هم حدود سیصد و شصت نفر بود. البته بستگی داشت و متغیر بود.

– فرمودید چطور شد که ایشان در نهایت به جبهه رفت؟

یکی این بود که می گفت من به بچهها قول دادم. دوم این بود که ایشان اصرار و پافشاری می کرد. هر بار هم که ایشان تأکید می کردند، می گفتیم

باشد سری بعد. خوب این سری بعد سری بعد نهایتاً باید به یک جا ختم می‌شد. البته آن هم نه برای اینکه ایشان برود و بماند بلکه برای اینکه مقطع کوتاهی بماند و برگردد.

شما اگر هم بررسی کنید محل و زمانی که ایشان زخمی شد تا لحظه اعزام، زمانی طولانی نبود، نمی‌دانم دقت کردید یا نه. از زمانی که ایشان اعزام شدند؛ شرایط، شرایط سختی بود، فکر کنم از لحظه‌ای که رفت تا لحظه‌ای که زخمی و منتقل کردند حالا اول که گفتند شهید شده و جزء شهدا بود و بعد از اصفهان سر در آورد که نه ایشان زنده هستند ۴۵ روز بیشتر طول نکشید. یعنی حتی آن موقع هم بنا نبود که ایشان بروند و بمانند چون اصرار زیاد بود و دوستان هم ناچاراً مجبور بودند که به قول خودشان عمل کنند چون هر سری می‌گفتند سری بعد.

– یک بار هم ایشان بدون اجازه می‌روند که تویبخ می‌شوند! درست است؟ من آن موقع را خیلی حضور ذهن ندارم از دوستان دیگر پرسید. خود من بدون اجازه رفتم که تویبخ شدم.

– پس ایشان از شما یاد گرفته‌اند. چون ایشان در مصاحبه‌شان می‌گویند من در طول این سی و چند سال خدمت، یک بار تویبخ شدم و آن هم وقتی بود که بدون اجازه به جبهه رفتم. در مورد این که ایشان فرمانده سپاه شدند اگر شما نکته‌ای دارید بفرمایید.

وقتی ایشان فرمانده سپاه زابل شدند، من فرمانده سپاه خاش بودم از سال ۱۳۶۶ یا ۱۳۶۷ رفته بودم خاش، اما بعد در سال ۱۳۷۰-۱۳۷۱ آمدیم و فرمانده قرارگاه انصار شدیم.

آنچه مهم بود توانمندی‌های شهید لک‌زایی بود. خوشبختی این بود که آقای شهید لک‌زایی از پایین‌ترین رده شروع کرده بود و مثل یک نهال رشد کرده بود و به یک درخت تنومند تبدیل شده بود. شما اگر به روز اول ایشان نگاه کنید یک نیروی نگهبانی بود. بعد آمد در بسیج و شد پرسنل بسیج. بعد شد مسئول بسیج. بعد یک وقتی قائم مقام فرمانده سپاه بود، بعد شد فرمانده. خوب شما نگاه کنید آن مقطعی که ایشان فرمانده سپاه زابل بود، همیشه جزء ردیف‌های اول تشویقی قرار می‌گرفت و جزء اولین‌ها بود. حتی در سمینارها چندین بار من یادم هست که ایشان مورد تشویق واقع شد و لوح تقدیر از فرمانده کل سپاه، لوح تقدیر از حوزه نمایندگی و از حفاظت و از خیلی جاهای دیگر گرفت که تشویقاتی که از ایشان هست همه موجود هستند. همیشه سپاه زابل جزء اولین‌ها بود.

– دیدگاه ایشان درباره تجلیل از شهدا و به ویژه سرلشکر شهید میرحسینی چطور بود؟

ایشان تأکید زیادی داشت که درباره شهید میرحسینی کارهای بیشتر و مهم‌تری انجام شود تا شهید میرحسینی به عنوان یک الگوی محوری در سطح ملی مطرح بشود. یعنی شهید لک‌زایی عنایت داشت و حتی استان را مطرح نمی‌کرد و می‌گفت ما تلاش کنیم که ایشان را در سطح ملی بشناسانیم. یک برنامه یادواره‌ای بود که می‌خواستند در تهران برگزار کنند. خیلی تلاش و پیگیری کرد که شهید میرحسینی به عنوان شهدای الگوی استان و ایران مطرح بشود که خوب خوشبختانه این اتفاق هم افتاد. ایشان انتظار داشتند بیشتر از این کار برای شهید میرحسینی انجام شود که یک روزی که ما با هم صحبت می‌کردیم می‌گفت که نباید خیلی منتظر دیگران بمانیم و باید

خودمان یک کاری برای شهید میرحسینی انجام بدهیم. خصوصاً در رابطه با شهید میرحسینی تأکیدشان این بود که ما باید یک دبیرخانه همیشه فعال را داشته باشیم، بعد اعلام برنامه کنیم و گفت حاضریم خودم مسئولیتش را برعهده بگیرم اما افرادی هم کمک کنند، بعد هم برویم با خانواده‌اش صحبت کنیم که اگر نظری دارند انجام دهیم. یعنی تأکیدشان این بود که اگر می‌خواهیم کاری انجام دهیم نباید منتظر بمانیم. در رابطه با مباحثی هم که ایشان با شهدای دیگر داشت همیشه تأکیدشان این بود که محور ما شهید میرحسینی و بعد دیگر شهدا است.

حتی بعد از قضیه شهید پیغان و شهید مسلم - که همه ساله سالگرد شهادتشان در ادیمی برگزار می‌شد - یک بحث‌هایی مطرح شده بود و احساس می‌شد که بعضی‌ها ممکن است حرفی برای قضیه داشته باشند. ایشان تأکیدشان این بود که درست است که ما برای قضیه تاسوکی برنامه داریم ولی این نباید محوریت شهید میرحسینی را کم‌رنگ کند.

- در آن تقویم‌ها و سررسیدهایی هم که با پیگیری و مدیریت ایشان منتشر شد عکس شهید میرحسینی هم بود.

بله! اصلاً ایشان به عنوان یک نگاه بلند منطقه‌ای نسبت به مسائل نگاه می‌کرد که محوریت قضیه را نباید ما کم‌رنگ کنیم. حالا صحبتی شد که مثلاً برای شهیدان دولتی برنامه می‌گرفتند، خود شهید لک‌زایی برای شهدای تاسوکی برنامه می‌گرفت. آقای رنجوری برنامه داشت اما می‌گفت شما هر کاری می‌خواهید بکنید اما محوریت شهید میرحسینی باشد.

خصوصاً خیلی تأکید داشت که شما - یعنی من - باید عهده‌دار این مسائل باشید ولی هر کاری از دست من برمی‌آید انجام خواهم داد. حتی مرا واسطه

قرار داده بود که با برادر شهید میر حسینی صحبت بکنم تا اگر نظری یا مطلبی دارند به ما بدهند. من با آقای عباس میر حسینی زمانی که نماینده مردم زابل در مجلس شورای اسلامی بود مفصلاً صحبت کردم.

– تلاش سردار لکزایی در جهت معرفی شهید میر حسینی را شما چطور ارزیابی می کنید؟

بسیار دغدغه داشت و همیشه تأکید می کرد. در جلسات و مراسم یادبود و بزرگداشت که مربوط به شهید میر حسینی بود – مخصوصاً در سالگردها – کارها را شخصاً خودش پیگیری می کرد. با استانداری، با نمایندگان ولی فقیه و با فرمانداری ها تماس می گرفت یا مثلاً اگر فرمانده سپاه هم می خواست شرکت کند می گفت که این موارد را شما حتماً پیگیری و حل کنید. درباره بارگاه شهید میر حسینی و مسائلی که در رابطه با ساخت و سازش مطرح بود بسیار بسیار دغدغه داشت و تلاش می کرد. حتی می پرسید که چه کاری من باید انجام دهم یا لازم است که با کسی صحبت کنم.

یا شما مثلاً نگاه کنید در مسئله شهدای ادیمی، این طور نبود که خودش بیاید و همه کار را انجام دهد، تقسیم کار کرده بود یا مثلاً اگر احساس می کرد جناب عالی یا امثال بنده می توانیم تأثیرگذار باشیم منتظر نمی ماند. مثلاً وقتی که آقای نیکزاد، معاون وزیر کشور در زمینه راه و عمران آمده بود شهید لکزایی با من تماس گرفت و گفت برویم آنجا من که مطالب را گفتم، شما هم بگو که پیگیری کند.

– ویژگی ها و سبک مدیریتی سردار لکزایی چطور بود؟

ایشان یک روابط عمومی قوی داشتند. البته هر جا حرف نمی زد مگر مطمئن

می شد یا مثلاً اگر من موضوعی را به ایشان می گفتم می گفت باشد من پیگیری می کنم بعد نتیجه را هم می گفت. اگر می گفت من پیگیری می کنم حتماً آن را دنبال می کرد و دیگر توجه نمی کرد. من در اینجا روی سه قضیه تأکید دارم؛ یکی تعبد ایشان در کار، از قدیم اگر از مافوق دستوری به ایشان داده می شد تعبد داشت. دوم اینکه مسیری را که ایشان در پیش گرفته بودند برایش مهم بود که نگاه ولایی در آن باشد. خصوصاً در بحث روحانیت. نگاه ولایی بودن ایشان را همیشه سعی می کرد تطبیق بدهد. کاری که انجام شده یا می خواهد صورت بگیرد در مسیر ولایت هست یا نه؟ سومین مطلب هم ارزش گذاری به کار بود. آیا کاری که انجام می دهیم در مسیر ارزش ها هست یا نه و اینکه این کار چقدر تأثیر گذار است.

– در باره این موارد آیا شما نمونه ای هم دارید؟

یک بار من می خواستم جایی بروم و مسئولیتی بگیرم، با ایشان مشورتی داشتم و پرسیدم نظر شما چیست؟ ایشان گفتند: شما نظر من را نپرس و برو با حاج آقای سلیمانی که نماینده ولی فقیه است مشورت کن، اگر ایشان موافقت کردند، نظر من هم همان است.

باز یک نمونه دیگر. سردار لک زایی یک جایی از ما خواست کاری را انجام بدهم، من به آن کار تن ندادم و نپذیرفتم. ایشان بدون اینکه مرا در جریان بگذارد رفته بود خدمت حاج آقا سلیمانی و گفته بود که من چنین مطلبی گفته ام و آقای باغبانی نپذیرفته، شما به ایشان بگویید که بپذیرد که من دیگر تسلیم شدم. خدا رحمتش کند! نسبت به مسائل توجه داشت که این خود، از ویژگی ها و برجستگی های ایشان بود.

من تأکیدم این است که خصوصاً نکات رفتاری، اخلاقی، مدیریتی را شما

باید بخش بخش کنید. مسائل مدیریتی، مسائل اجتماعی، مسائل فرهنگی، مسائل کاری، مسائلی که علاوه بر مأموریت اصلی سپاه توانست انجام دهد. امر به معروف را ایشان واقعاً توانست احیا کند، تعطیل تعطیل بود، بدون ملاحظه بگویم. از خود آقای جنتی هم شما سؤال کنید، از آقای زرگر هم پرسید یا مثلاً همین آقای صادق زاده، کاملاً به این قضیه معترف هستند. یا بنیاد مهدویت یا مثلاً همین هیئت امنای گلزار شهدای حضرت رسول اکرم صلوات الله علیه و آله در ادیمی. در یک محیط خاکی متروکه اصلاً هیچ پروژه‌ای آنجا مطرح نبود، خدا را شکر با همت بلند ایشان الان شده یک مکان زیارتی، ارزشی، اعتقادی، فرهنگی و معنوی که برای همیشه به عنوان باقیات الصالحات در منطقه و تاریخ، ماندگار است. واقعاً هم آنجا یک منطقه فراموش شده بود ولی امروز احیا شده است. آن هم بر اساس اعتقادی که شهید لک‌زایی به مسائل فرهنگی در منطقه سیستان و حتی بلوچستان داشت.

– با صرف نظر از تأسیس و اداره هیئت امنای گلزار شهدای، دیدگاه ایشان نسبت به خانواده شهدا چطور بود؟

آن ارج و قرب و منزلتی که برای شهدا و خانواده شهدا قائل بود، کم نظیر بود. چون ما خیلی با هم خانه شهدا می‌رفتیم، من ندیدم که ایشان پدر شهیدی را دیده باشد ولی دست پدر شهید را نبوسیده باشد. این را من ندیدم. مثل اینکه رفتن به خانه شهدا را برای خودش واجب می‌دانست. به این فرمایش مقام معظم رهبری که می‌فرمایند ما هر چه داریم از شهدا داریم، اعتقاد راسخ داشت.

– شده بود که در دوران دفاع مقدس، ایشان خبر شهادت رزمنده‌ای را برای خانواده‌اش ببرد؟

من یادم هست که ما می‌رفتیم خانه شهیدی که شهادت فرزندشان را اطلاع دهیم. ما به خودمان اجازه نمی‌دادیم که صحبت کنیم؛ چون احساس می‌کردیم که ممکن است نفوذ کلام یا حرف ما تأثیرگذار نباشد. می‌گفتیم آقا خودت اعزام کردی به جبهه، حالا خودت هم خبر شهادتش را به خانواده‌اش بده. ما مستمع هستیم.

– ایشان چگونه این خبر را می‌گفتند؟

از گرفتاری‌هایی که استکبار درست کرده بود و مشکلاتی که داشتیم صحبت می‌کرد و اینکه به هر حال باید انقلاب را حفظ کنیم. بعد آرام آرام از حاشیه وارد متن می‌شد؛ از عملیات‌ها و موفقیت‌ها حرف می‌زد، و مثلاً می‌گفت فرزند شما هم اینطوری بوده و این کارها را کرده، بعد می‌گفت که خبری به ما رسیده ولی ما هنوز مطمئن نیستیم ولی ظاهراً ایشان تا پریروز اینطوری بوده و می‌گفت نامه‌ای زده‌اند یا فاکسی رسیده و نهایتاً بعد از اینکه دل‌ها را خوب خالی می‌کرد کم‌کم می‌آمد کلمه شهادت را می‌گفت و می‌گفت ایشان به فوز شهادت نائل آمده‌اند. مقدمه چینی می‌کرد تا می‌رسید به اصل موضوع، یعنی فی‌البداهه نبود. یا با پدرشان – حاج آقای اعتمادی – می‌رفت. در چند جلسه من یادم هست که با پدرشان بود. امروز اگر عزتی هم داریم برمی‌گردد به همان دوران دفاع و آن دوران عزت و سربلندی که بهار عمر ما هم همان دوران بود.

– اینکه شما گفتید به دستور مافوق تعبد داشت خوب طبیعتاً پیش می‌آید که فرمانده یک صحبتی بکند و ایشان هم نظر دیگری داشته باشد. ببینید! ایشان نظرش را در جلسات می‌داد و به فرمانده می‌گفت حالا اگر

شما بگویید، من انجام می‌دهم ولی نظر من این است؛ یعنی نظر خودش را می‌داد. در بعضی جاها هم که ما مثلاً با هم بحث می‌کردیم که حبیب! بیشتر از این دخالت کن. می‌گفت این موضوع بسته شده است. الان صحبت من آب در هاون کوبیدن است و خیلی تأثیری ندارد.

لذا در جلسات یک وقتی بود که خودش جلسه را اداره می‌کرد و یک وقت هم جلسه مسئول داشت. آنجایی که جلسه مسئول داشت، خیلی کم اما نظرش را به صراحت مطرح می‌کرد که چه بسا خیلی از مباحث با نظر ایشان تغییر می‌کرد. مثل جریان شهید میرحسینی وقتی شهید لک‌زایی هم یک نظری می‌داد در تصمیم قبلی تردید و تغییر ایجاد می‌شد.

– من قضیه شهید میرحسینی را متوجه نشدم.

منظورم این است که وقتی شهید میرحسینی درباره عملیاتی نظر می‌داد، در تصمیم آن مسئول مربوطه تردید ایجاد می‌شد و در نهایت نظر شهید میرحسینی را تأیید می‌کردند. در رابطه با شهید لک‌زایی هم این را داشتیم. من یادم هست که در قرارگاه کربلا یا قرارگاه خاتم جلسه‌ای بود. به نظرم مسئولیت جلسه با آقای شمعخانی بود و قرار بود ایشان برای مسئله‌ای تصمیم‌گیری کند. آنجا وقتی شهید میرحسینی نظرش را گفت، چون نظر اصلاحی و سالمی می‌داد، در تصمیم‌سازی و تصمیم‌گیری اثرگذار بود؛ در رابطه با شهید لک‌زایی هم همین موضوع را کاملاً در شورای تأمین ما ملاحظه می‌کردیم. ایشان عضو ثابت شورای تأمین بود.

ما بعضی وقت‌ها با هم صحبت می‌کردیم و سعی می‌کردیم که دیدگاهمان را به هم نزدیک کنیم. بعد مثلاً من می‌گفتم که شما موضوع را مطرح کن، من هم حمایت کنم؛ یا مثلاً من مطرح می‌کردم و ایشان حمایت می‌کردند.

دلیلش هم این بود که ایشان اشرافش به اوضاع منطقه از ما و دیگرانی که مربوط به استان نبودند، بیشتر بود. بعضی وقت‌ها دوستان شوخی می‌کردند و در جلسه به ما می‌گفتند دوقلوها.

– شما ایشان را حبیب صدا می‌زدید؟

بله! به اسم کوچک صدا می‌کردیم. مثلاً می‌گفتیم حاج حبیب یا حبیب.

– به ایشان انتقاد هم داشتید؟

انتقاد من به ایشان این بود که بعضی وقت‌ها می‌گفتم که شما کم صحبت می‌کنید. می‌گفت جایی که من احساس کنم که واقعاً تکلیف من است شما مطمئن باشید که من صحبت خواهم کرد اما آنجایی که احساس می‌کنم ضرورتی ندارد از من نخواهید که صحبت کنم. در صحبتش صادق بود.

– شما وقتی که می‌شنوید سردار شهید حاج حبیب لک‌زایی اولین چیزی که به ذهنتان می‌آید چیست؟

صمیمیت و صفایش. آن صمیمیتی که داشت خیلی من را تحت تأثیر قرار می‌داد. پاک و زلال و صادق. وقتی با ایشان صحبت می‌کردی یا درخواستی داشتی یا مطلبی بود به صراحت طرح موضوع می‌کرد و با محبت جواب می‌داد؛ صریح و صمیمی و صادقانه. یعنی به دور از مسائل حاشیه‌ای، سعی می‌کرد مسائل را خیلی شفاف مطرح کند و یا اگر احیاناً موردی بود می‌گفت پس من بعد جواب می‌دهم و بعد من این را به شما می‌گویم.

– راجع به ویژگی‌های اخلاقی ایشان هم صحبت‌های شما را می‌شنویم.

خوب الحمدلله ایشان که در این زمینه گوی سبقت را از همه ربوده بود. سعه صدرش، صبوریش، تواضع و خشوعش، قاطعیتش، صادقانه برخورد کردن و نظر تخصصی دادن نسبت به مسائل، به دور از حاشیه. خیلی هم مواظبت می کرد که در جلسه ای که تشکیل می شود محور نباشد یعنی در قضیه تعمد داشت.

اگر به چیزی می رسید ملاحظه نداشت که ممکن است یکی خوشش بیاید یا یکی بدش بیاید، حرفش را می زد. ممکن بود جایی سکوت کند و خود آن سکوت هم برای فرد معنی دار بود. من یک مشورتی با ایشان در بحث انتخابات داشتم، گفتم شما نمی خواهید کاندیدا شوید، گفت من هرگز وارد این مسئله نمی شوم.

- چرا؟

گفت، نه! من در همین کاری که هستم، کار بسیج و سپاه خوب است. البته جریان از این قرار بود که تعدادی از دوستان آمده بودند پیش من که ما در این دوره کسی را نداریم و شما کاندیدای مجلس شورای اسلامی بشوید. من گفتم مناسب ترین فرد در این مقطع آقای سردار لکزایی است. بعد من از طرف برادران واسطه قرار گرفتم و به من مأموریت دادند که شما این موضوع را پیگیری کنید. من یادم هست که در مسجد جامع زاهدان همان قسمت که چند پُشتی دارد و الان هم هست، آنجا نشستیم. قضیه را که گفتم، گفت که نه! من، هرگز! اصلاً فکرش هم نکن! ما وارد این مقوله نمی شویم. مدتی گذشت و صحبت من مطرح شد، من دوباره رفتم مشورت کردم که سردار اینطوری است. به من گفت باید فکر کنم و جوابی به من نداد. بعد از مدتی گفت خیلی خوب است شما حتماً شرکت کن. نهایتاً من قبول کردم.

بعد با ایشان صحبت کردم که فلانی حالا که من می‌خواهم بیایم یک شعاری هم می‌خواهیم؛ شعار انتخابات.

به پیشنهاد شهید لک‌زایی شعار «وحدت، امنیت و خدمت» را به عنوان شعار انتخاباتی خودم انتخاب کردم. و این شعار شد سرلوحه کار من در انتخابات. یعنی اگر وحدتی نباشد، امنیتی نیست و اگر امنیت نباشد خدمت معنی و مفهومی ندارد. این دیدگاه تقریبی را من از ایشان گرفتم، ضمن اینکه شعار شهید شوشتری هم مسئله وحدت بود.

مطلب دوم هم اینکه ایشان روی مسئله فرهنگ خیلی تأکید داشت و می‌گفت مشکل استان ما مشکل فرهنگی است. می‌گفت اگر ما این هزینه‌های جانبی که الان در بعضی از مسائل می‌کنیم، این بودجه و هزینه را به کارهای فرهنگی اختصاص بدهیم توفیق ما افزایش پیدا می‌کند، چون وقتی کسی فکر و اندیشه‌اش تغییر کند، جهت اسلحه‌اش هم تغییر می‌کند. اگر شما دقت کنید در پایان نامه‌اش هم ایشان روی این قضیه خیلی تأکید داشت و به دنبال یک امنیت پایدار بود. پایان نامه ایشان هم در رابطه با مسائل امنیتی استان و در بحث امنیت پایدار بود.

– آیا ایشان عنایت داشتند که حتماً در استان سیستان و بلوچستان فعالیت کنند؟

چند جا برای جذب آقای لک‌زایی پیشنهاد دادند؛ خراسان جنوبی، هرمزگان، یزد. ما هم در یک مقطعی به ایشان گفتیم که بروند، جواب داد من معذورم از رفتن.

– چرا؟

چند تا مطلب بود:

یکی بحث خود استان بود و واقعاً وجود ایشان سنگ صبور بچه‌های استان بود؛ به هر شکل ممکن آن نگاه بلند و بصیرت آمیز ایشان نسبت به مسائل استان و شناختی بود که داشت.

دوم بحث فرهنگی است که در گلزار شهدای حضرت رسول ادیمی شروع کرده بود و می‌خواست بماند.

در یک کلام اعتقاد آقای شهید لکزایی این بود که بعد از جنگ مناسب‌ترین منطقه برای خدمت سیستان و بلوچستان است.

– این را به شما گفته بود؟

بله، می‌گفت بعد از جنگ بهترین جا برای خدمت استان سیستان و بلوچستان است. البته دوستان دیگر هم چنین اعتقادی داشتند؛ خود من هم همین اعتقاد را دارم و به من هم چنین پیشنهاداتی شد ولی هیچ وقت نرفتم. آنچه مهم بود این بود که دقیقاً هم همین را می‌گفت. یک صحبتی سردار حاج قاسم سلیمانی – خدا حفظ کند ایشان را – داشت که گفت این بچه‌های قدیمی که از استان بیرون می‌روند، استان بی‌محتوا می‌شود. لذا وقتی من رفتم تهران و در بازرسی نیروی مقاومت مشغول شدم، خوب مسئولیت بالایی هم بود، گفت درست است که برای خودت خوب است اما خروج شما از استان در این مقطع به نفع استان نیست. لذا ایشان باعث شد که من یک سال تهران بمانم و بعد هم پیام و حدود پانزده سال با ایشان کار کنم.

– چه کسی باعث شد؟

سردار سلیمانی. یعنی نگاهش این بود که ما استان را ترک نکنیم. این را هم

می گفت که ممکن است به خودتان فشار بیاید و ممکن است که به شما بها ندهند. در عین حال تأکید می کرد که شما شناسنامه استان هستید. حاج قاسم یک چنین نگاهی نسبت به قضایا داشت.

- یعنی سردار حاج قاسم سلیمانی هم یک نگاهی مثل نگاه سردار لکزایی دارند؟

بله دقیقاً. برای سردار لکزایی برای رسیدن به آسایش و آرامش، بهترین کار این بود که برود و در یک استان دیگر مشغول کار شود ولی چون خودش را وقف استان کرده بود و گفته بود تا وقتی که من در سپاه هستم، اگر کاری بود در سپاه می مانم، اگر هم کاری نبود، به کارهای فرهنگی می پردازم. لذا ایشان با همین نگاه که به کار فرهنگی داشت، کار در بنیاد مهدویت و ستاد احیای امر به معروف و نهی از منکر را پذیرفت.

- ایشان در تشکیل هیأت رزمندگان اسلام چه نقشی داشتند؟

شهید یکی از اعضای اصلی بودند. اگر الان شما فرم را هم بررسی می کنید ایشان جزء اصلی ها بوده است. نگاه من این بود که شهید لکزایی بیاید اینجا و مسئولیت اصلی کار با ایشان باشد و من هم در کنارش باشم. ایشان یک نگاه عجیبی داشت! گفت فلانی تو فرمانده من بوده ای، تو سوابقت در جنگ این است و این، فکر نمی کنی که این مسئولیت برای من مناسب نباشد! یک روز هم داشتیم از زابل با هم می آمدیم زاهدان، آقای جاهد هم بود. من به آقای جاهد تأکید کردم که آقای جاهد شما آقای لکزایی را قانع کنید. گفتند اگر آقای لکزایی را تو نتوانی قانع کنی من هم نمی توانم. ایشان نمی پذیرند

شما هم دیگر اصرار نکن و شما بپذیر. یعنی حتی به سردار جاهد هم گفتم که آقای جاهد! شما آقای لکزایی را اینجا بگذار، من در کنارش کار می‌کنم اما به شدت شهید لکزایی امتناع کرد.

– با اینکه شما خودتان می‌خواستید؟

بله. به شدت امتناع کرد که با وجود شما نمی‌توانم بپذیرم؛ اما این سخن را هم گفتم که من در کنار هستم، هر کاری از دستم بیاید کوتاهی نمی‌کنم. چون دلیل من که به آقای لکزایی گفتم شما مسئول باش این بود که اگر تو باشی به هر حال جانشین سپاه استان هستی و امکانات و نیرو داری. اما گفتم نه! من هر کجا باشم در کنار تو هستم.

– شما آن موقع بازنشسته شده بودید؟

نه، آن موقع من فرمانده قرارگاه انصار بودم.

– با توجه به اینکه ایشان در دانشگاه تدریس هم داشته‌اند، راجع به این

مقوله هم صحبت‌های شما را بشنویم.

خوب ایشان یک مدتی استاد دانشگاه بود و آنجا تدریس می‌کرد. تأکید من این بود که شهید حبیب دانشگاه را رها نکند. یک روزی من با ایشان صحبت کردم که فلانی شما یک کاری بکن که بحث دکترا را هم دنبال کنی و عضو هیئت علمی هم بشوی. گفتم بالاخره من و شما که همیشه در سپاه نیستیم لذا من تأکیدم این بود که شما بیایید درس بدهید و حالا دو واحد یا چهار واحد هم بیشتر نگیر اما اسم و عنوانت باشد. چند ترم هم درس داشت. یک روز گفت فلانی! من این درس را که الان می‌خواهم بروم آنجا

بدهم، وقت شخصی من محسوب می شود، من که وقت شخصی ندارم. لذا حتی نمی توانم دو واحد را هم درس بدهم و رها کرد. من خیلی بحث کردم که شما تدریس را رها نکن. یک جمله ای به من گفت که آن جمله برای من خیلی اهمیت دارد. گفت آنجا من باید بروم و برای تعداد محدودی تلاش کنم ولی جایی که الان هستم و وقتی که می گذارم برای کل استان و برای کل نظام است لذا ترجیح دادم که حتی دیگر آن دو واحد را هم نگیرم.

- چه سالی بود؟

تقریباً دو سال (۱۳۹۰) قبل بود. حتی ایشان جزء گروه درس دفاع مقدس هم بود که تعهد داشت که تدریس کند. اما ایشان یک درس سیاسی در دانشگاه آزاد داشت که من را قانع کرد و گفت ممکن است من بروم اینجا یک بحث فردی و محدود بشود به یک کلاس ولی وقتی که من دارم آن ساعت را برای کل استان می گذارم. وقتی برای کل استان می گذارم پس تأثیرش در اینجا بیشتر است. لذا من آنجا را نمی توانم بروم. ضمن اینکه من خیلی به قضیه تأکید داشتم اما نگاهشان این بود که رها کنند بهتر است.

- شما گفتید که شهید در جلسات تواضع می کرد و سعی می کرد در حاشیه باشد و خودش را مطرح نکند، منتهی با برخی از دوستان که من صحبت کردم می گفتند که آقای لکزایی این طوری بود ولی حتی کسانی که ایشان را نمی شناختند وقتی با سردار برخورد داشتند به ایشان احترام می گذاشتند و ایشان خود به خود در رأس قرار می گرفت.

ببینید همین را می خواستم بگویم، خودش نمی خواست. مثلاً شما نگاه کنید یک روحیه ای ایشان داشت که همیشه اگر کسی قدیمی تر و پیش کسوت تر

از خودش بود، به احترام او سعی می‌کرد چیزی نگوید. برای خودمان هم خیلی اتفاق افتاده است؛ به عنوان نمونه هیچ وقت ندیدم که ایشان مثلاً قبل از اینکه من صحبتی بکنم یا مثلاً قبل از اینکه می‌خواهیم از در بیرون برویم به خودش اجازه دهد که جلوتر از من عبور کند. چنین نگاهی داشت و اینطور حرمت گذاری می‌کرد. در جلسات هم طوری عمل می‌کرد که در واقع کسی که در آن جمع او را نمی‌شناخت فکر نمی‌کرد که ایشان مسئول جلسه هست.

– بعد از جلسه یا سخنرانی از شما یا سایر دوستان نظرخواهی هم می‌کرد؟

همیشه کاری را که انجام می‌داد ارزیابی می‌کرد. بعد از جلسه نقاط ضعف و قوت خودش را بررسی می‌کرد. در سخنرانی‌هایش هم اینطوری بود. وقتی می‌آمد جایی صحبت می‌کرد، بعد از ما که خودی بودیم می‌پرسید که کدام مطلب را نباید می‌گفتم یا چه بحث‌هایی را نگفتم. این صحبت من کجایش اشکال داشت. یا اینکه اصلاً این صحبتی که من داشتم مناسب این جلسه بود یا نه. این ارزیابی را همیشه از خودش داشت.

– گویا جلسه قرآن هم داشته‌اید؟

بله! جلسه قرآن هم داشتیم. یکشنبه شب‌ها برگزار می‌شد و غیر از ماه مبارک رمضان هر هفته برگزار می‌شد.

– در برگزاری کنگره سرداران شهید یا نصب تصاویر شهدا به صورت کاشی، شما با ایشان همکاری داشتید؟

یکی از مطالبات اصلی ایشان این قضیه بود که ما باید شهدا را معرفی کنیم. جلسات متعددی برگزار شد که استارت آن توسط شهید لکزایی زده شد ولی بقیه هم در جلسه نظر می‌دادند، خصوصاً در بحث کاشی‌ها این اواخر هم که یک جلسه‌ای برگزار شد که این کاشی‌هایی که خراب شده است و یا افتاده، یا کمرنگ شده، چنین چیزی در شأن شهدای ما نیست. این باید بازسازی بشود یا اصلاً تغییرش بدهیم.

یک مسئله دیگر هم که درباره ۶۰۰۰ شهید سیستان و بلوچستان مطرح بود که شهید لکزایی خیلی زحمت کشید تا مراسم بزرگداشت آن بزرگواران را در تهران برگزار کند. جلساتی هم در تهران گذاشت که سرانجام متأسفانه لغو شد. خیلی آرزو می‌کرد که شهدای استان در سطح ملی معرفی بشوند.

– در این کتاب‌هایی که کنگره منتشر کرد ایشان چه نقشی داشتند؟

حدود ده کمیته بود؛ کمیته علمی بود، کمیته تدوین بود، کمیته محتوا بود، مسئولیت یکی از کمیته‌ها با من بود، مسئولیت یکی از کمیته‌ها را هم شهید لکزایی بر عهده داشتند که الان یادم نیست کدام کمیته بود.

– مجدداً تشکر می‌کنم، اگر شما صحبت دیگری دارید می‌شنویم.

در بحث فقرزدایی و محرومیت‌زدایی هم شهید خیلی تأکید داشت. مثل همین گروه‌های جهادی که الان هستند. یک قرارگاهی به نام محرومیت‌زدایی در تمام مناطق سیستان و بلوچستان مطرح بود که ایشان مسئولیتش را بر عهده داشت. گروه‌های جهادی را – که شامل بچه‌های فنی و مهندسی استان در قالب بسیج سازندگی بود و یا گروه‌هایی که از استان‌های دیگر می‌آمدند – توجه می‌کرد و اهمیت قضیه را برای آنها می‌گفت و آنها در قالب گروه‌هایی

می رفتند مسجد، غسل خانه، مدرسه و ... می ساختند و کلاس های مختلف آموزشی از جمله کلاس قرآن برگزار می کردند.

– من از این مسئولیتشان خبر نداشتم. کار ایشان در قرارگاه محرومیت زدایی چه بود؟

بله! ایشان مسئول قرارگاه محرومیت زدایی در سطح استان بودند. مسئولیت جلسات را ایشان برعهده داشتند. جالب اینجاست که ایشان مناطق را شناسایی می کرد و به آن گروه ها جهت می داد؛ بعضی از این گروه های جهادی مستقل می آمدند. ایشان می گفت آن گروه هایی که می خواهند مستقل کار کنند این مناطق وجود دارد و اینها را شما ببینید.

توجه یا تقدیر و تشکر از آن عزیزان را هم شهید لک زایی برعهده داشت؛ چون معمولاً این بچه ها می رفتند و خالصانه و صادقانه کار می کردند؛ دختر و پسر. ده روز یا بیست روز، یک ماه یا دو ماه؛ مثلاً همین آقا [اشاره به فرزندش، مرتضی باغبانی] که مهندسی معماری خوانده بود آن موقع مسئول گروه جهادی بود و سرپرستی گروه را ایشان برعهده داشت. تقریباً می شود گفت که این جهت دادن خیلی مهم بود.

– آخرین دیداری که از اردوی جهادی داشت؟

دیدار از اردوی جهادی شهرستان هیرمند بود! هیچ کس هم خبر نداشت. فقط خودشان آمدند. یک مسئله را هم در نظر داشته باشید که در بحث ستاد امدادگران عاشورا که ایشان به دقت در بحث شناسایی افراد آبرومند و مستضعف که در واقع فقیر بودند و آبرومندهایی که پول نداشتند و خودشان رویشان نمی شد که بیایند مراجعه کنند، آبرومند اما نیازمند، روی این مسئله

خیلی تأکید داشت و می‌گفت که این عزیزان شناسایی بشود و با احترام به آنها پیشنهاد کمک داده شود تا در جریان کار قرار بگیرند؛ خصوصاً درباره بیماری‌های سرطانی.

– شما در ستاد امدادگران عاشورا هم با ایشان همکاری داشتید؟

خوب ایشان مسئولیت ستاد امدادگران عاشورا را هم برعهده داشت. خوشبختانه من هم عضو هیئت امنای مؤسسه هستم. دکتر صبح خیز، دکتر شکبیا مسئول هلال احمر و بنده که توسط سرلشکر آقای صفوی و آقای فتحیان برای پیگیری کار دعوت شدیم. بحث امدادگران عاشورا واقعاً از وقتی که ایشان مسئولیتش را به دست گرفت یک خدمات شایسته و برجسته‌ای انجام داد. تعداد مریض‌هایی که شناسایی شده بودند، سبد کالایی که ایشان دنبال می‌کرد و مجموعه خیرینی که در این رابطه فعال بودند خوب خوشبختانه یک تشکیلات و ساختار مناسبی را برای کمک به محرومین و مستضعفین ایجاد کرده بود اما آنچه مهم بود این بود که خودش، در این زمینه گمنام بود. مثلاً افرادی مراجعه می‌کردند به ایشان و آقای لک‌زایی فقط می‌گفت فلان جا مراجعه کنید. بعد هم تماس می‌گرفت و هماهنگی می‌کرد و می‌گفت اگر چنین فردی آمد شما کارش را دنبال کنید. تصمیم هم داشت برای شرکت در همایشی خیرین استان را هم به تهران ببرد بابت مسائل تشویقی که نشد. من اتفاقاً به ایشان می‌گفتم که خیلی به فکر سلامتی‌ات نیستی در حالی که اگر سالم باشی می‌توانی کارهای بیشتری انجام دهی. می‌گفتم آقا حبیب یادت باشد که وجود تو است که کارها انجام می‌شود، کاری کن که وجودت تداوم داشته باشد. خندید و گفت نه، مشکلی نیست، یک وظیفه و تکلیف بر دوش من است که باید انجام دهم.

– شما کتاب حبیب دلها – دفتر اول – را چطور دیدید؟

من هنوز فرصت نکرده‌ام که تمام کتاب را بخوانم ولی همینطوری که تورو کردم باید بگویم الحمدلله در این فرصت کم خوب رویش کار شده است. یعنی شما افرادی را رفتید پیدا کردید و حرف زدید که خوب به سادگی هم در دسترس نبودند. به خصوص آنهایی که در تهران و استان‌های دیگر بودند؛ ولی در این فاصله این حجم کتاب و اینقدر وسعت به نظر من کار بزرگی است. الحمدلله شما موفق‌اید و این توفیقی است که خداوند متعال جهت نشر مسائل فرهنگی، اعتقادی و امنیتی به شما عنایت کرده است.

– البته من موافق نبودم که اسم من روی جلد کتاب نوشته شود.

اتفاقاً نباید شما کنمان کنید بلکه این کار شما باید تشویقی برای دیگر خانواده‌ها و برادرانی باشد که ممکن است به برادر شهید خود بی تفاوت باشند. اگر از خانواده لک‌زایی هم چنین کسانی نبودند شهید لک‌زایی از خیلی از زوایا پنهان می‌ماند. بعد از اینکه شما از ارشاد^۱ رفتید، ما با حاج آقای سلیمانی یکی دو جا برای سرکشی رفتیم. واقعاً این کتاب چقدر توانست تأثیر بگذارد! مخصوصاً که در این فاصله این کتاب تهیه شده است، نشان می‌دهد که علاقه و شوق این خانواده به کارهای فرهنگی زیاد است.

– نظر آیت الله سلیمانی در رابطه با کتاب چه بود؟

۱. ظهر چهارشنبه ۱ آذر ۱۳۹۱ مراسم معرفی از کتاب حبیب دلها در زاهدان با سخنرانی آیت الله عباسعلی سلیمانی؛ نماینده محترم ولی فقیه در استان سیستان و بلوچستان و امام جمعه زاهدان، حجت الاسلام و المسلمین عباس دانشی؛ مدیر کل فرهنگ و ارشاد اسلامی استان سیستان و بلوچستان و رضا لک‌زایی؛ مؤلف کتاب حبیب دلها برگزار شد. برای مطالعه متن سخنرانی‌ها ر.ک: دفتر دوم و سوم حبیب دلها.

من از ایشان نپرسیدم ولی رضایتمندی زیادی از چاپ کتاب داشتند و گفتند: «برادر خوب، عجب نعمتی است و این خانواده خیلی خانواده پر برکتی است».

— الحمد لله. ضمن تشکر از حضرت عالی، صحبت پایانی شما را می شنویم.

قلب سلیم شهید لکزایی خیلی برکت را برای جامعه استان سیستان و بلوچستان به دنبال داشت. ایشان مصداق آیه «أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ»^۱ بود. به نظرم در کنار حبیب دلها یا سردار بی ادعا یک لقب ایشان هم صاحب قلب سلیم است.

ببینید! بحث من و شما نیست، من و شما حبیب دلها را می شناسیم، او را لمس کرده ایم و با او زندگی کرده ایم، به هر حال خیلی ها هم ممکن است او را نشناخته باشند ولی نسل آینده ما وقتی چند سال بعد می خواهد این کتاب را بخواند به طور عظیمی ویژگی ها شخصیتی ایشان را پیگیری می کند. شما بروید سراغ کسی که واقعاً آن شایستگی و آن ظرفیت و آن توانمندی و آن اخلاص و صداقت لازم را دارد نه من که متأسفانه دست ما کوتاه است و خرما بر نخیل. امیدوارم خیلی از این مسائل که ممکن است هنوز جمع آوری نشده باشد حالا در هر شهرستانی، چون ایشان خیلی به نقاط مختلف استان سفر داشته اند، گاهی اوقات هم اصلاً در استان نبود و در تهران بود، که نیاز است همه آنها جمع آوری شود.

یک تشکر ویژه هم بنده از جناب عالی دارم که پیگیر امورات این چینی هستید. در این فاصله کوتاه کتاب حبیب دلها را حاضر کردید. خیلی از

برادران ممکن است باشند که سردار هم باشند ولی واقعاً از یاد رفته‌اند و فراموش شده‌اند. ولی این اثر ماندگاری است که برای نسل‌های جوان ماست. برای آیندگان و برای کسانی که بشناسند. خدمت برای انقلاب و نظام، ماندگار است؛ لذا من خصوصاً از جناب عالی تشکر می‌کنم و امیدوارم قبل از اینکه دیر بشود این خاطرات و این صحبت‌ها جمع‌آوری بشود ولو فرصت چاپ نباشد.

من اعتقاد خودم این است که یک دفتر که نه، برای ده دفتر هم اگر بخواهید مطلب را دنبال و پیگیری کنید حالا چه دست نوشته‌ها و سخنرانی‌های خود شهید و چه جلساتی که ایشان داشتند و چه خاطراتی که در ذهن دوستان از ایشان مانده بیش از این خواهد بود. ان شاء الله آنچه گفتیم ذخیره بشود برای آخرت و عاقبت به خیری نصیب ما شود.

— ان شاء الله. با تشکر مجدد از حضرت عالی.

آنچه در پی می‌آید گفتگو با «سید داود احمدی (معروف به شبستری)» از یاران، هم‌زمان و همکاران سردار شهید است که در ۳ آذر ماه ۱۳۹۱ در منزل ایشان انجام شده است.

شبستری همان رزمنده‌ای است که حاج حبیب در مصاحبه‌اش با خبرگزاری اهل بیت (ع) - ابنا - می‌گوید بعد از این که در تک شلمچه زخمی می‌شود مقداری از مسیر را با کمک او به عقب می‌آید، اما تقدیر این بود که حاج حبیب بیهوش و به عقب باز گردانده شود و شبستری به اسارت ارتش عراق درآید در حالی که او تصور می‌کرد حاج حبیب به شهادت رسیده و حتی برای او در اردوگاه فاتحه هم می‌خواند. دیدارها اما بعد از آزادی شبستری تازه می‌شود و روابط این دو تداوم می‌یابد. شبستری نجات سردار لکزایی در تک شلمچه را امدادی الهی می‌داند.

نجات ایشان امداد الهی است

- از خاطرات همراهیتان با سردار لکزایی در منطقه شلمچه برای ما بگویید؟

خدمت شما عرض شود که در سال ۱۳۶۷ با شهید لکزایی در شلمچه مدت کوتاهی را هم‌رزم بودیم تا تک شلمچه در مورخه ۱۳۶۷/۳/۴ اتفاق افتاد. در این تک، دشمن قبل از اینکه به سنگرهای ما برسد، آتش تهیه

گسترده و سنگینی را به منظور زمین گیر کردن نیروهای ما استفاده کرد. ما از نظر موازنه قدرت و سلاح در برابر دشمن، سلاح قابل ملاحظه‌ای نداشتیم. آمریکا هم مستقیماً وارد جنگ و کمک به رژیم عراق شده بود. در نتیجه آتش سنگین عراق، سنگرها به هم خورد و در این موقع بود که تعدادی از بچه‌ها شهید و تعدادی هم مجروح شدند. صحنه به گونه‌ای بود که ما نمی‌دانستیم چه کسانی اسیر و چه کسانی آنجا شهید و مفقود شدند.

– شلمچه برای ایران چه اهمیتی داشت؟

شلمچه یکی از نقاط کلیدی بود. در نتیجه حملات سنگینی در آنجا اتفاق افتاد. شهدای زیادی هم سپاه در آنجا تقدیم نظام و انقلاب کرد. پشت منطقه شلمچه شهر بصره قرار داشت. دشمن خطوط مختلفی تا بصره داشت و سعی می‌کرد به خاطر اهمیت استراتژیکی بصره این منطقه را حفظ کند که یک موقع دست ایرانی‌ها به بصره نرسد. از این رو دشمن امکانات زیادی از جمله پیاده نظام در منطقه شلمچه مستقر کرده بود. به ویژه این که خاطرش از منطقه فاو هم جمع شده بود. در نتیجه تمام قدرتش را بر شلمچه متمرکز کرد.

– از اتفاقات دیگر آن روز بگوئید.

در آن روز که شهید لکزایی هم با ما هم‌رزم و با ما در یک سنگر بودند با توجه به این که در این مقطع کوتاه سنگرها به هم خورد و ما در محاصره دشمن قرار گرفته بودیم دیگر در آن نقطه کاری از دست ما بر نمی‌آمد. تانک‌های دشمن هم به وفور در منطقه جولان می‌دادند. بعد از آتش تهیه زیادی که بر سر بچه‌ها و استحکامات ما ریختند من مجروح شدم.

در بین راه چون من مجروح بودم و توان راه رفتن نداشتم اندکی استراحت می‌کردم و پس از مدتی به حرکت خودم ادامه می‌دادم. در عین حال از دوستان دیگر خبری نداشتم که چه تعدادی اسیر شدند یا چه تعدادی به شهادت رسیده‌اند. از این رو از شهید لکزایی هم هیچ خبری نه از شهادتشان و نه از مفقودیتشان اطلاعی نداشتم. در بین راه به جهت اینکه تانک‌های دشمن داشتند به ما نزدیک می‌شدند فقط می‌خواستم خودم را از معرکه نجات دهم.

در بین راه فردی که لباس جنگی به تن داشت خیلی با زبان ساده گفت که آقا سید ما را هم با خودتان ببرید. من در آنجا یک مکثی کردم دیدم ایشان آقای لکزایی هستند. به چهره‌شان نگاه کردم دیدم یک ترکش به چشمش خورده است و به سایر قسمت‌های بدن ایشان نیز که نگاه کردم دیدم ترکش دیگری در قسمت شکم ایشان خورده است. چون هم من مجروح بودم و هم ایشان و از طرفی هم جثه من با حاج آقا فرق می‌کرد ولی خدایی گفتم بگذار کنار حاج آقا و ایستم و چون ایشان از من درخواست کردند ایشان را همراهی کنم.

در نتیجه با همدیگر به راه افتادیم. در بین راه داشتیم با هم می‌رفتیم و یک مسافتی را هم با یکدیگر طی کردیم اما چون هر دو مجروح بودیم نمی‌توانستیم تند برویم. هنوز مسافت زیادی را طی نکرده بودیم که متوجه شدم که تانک عراقی به نزدیک ما رسیده است. من متوجه دوشکافی روی تانک شدم و تصور کردم که می‌خواهند ما را بزنند و گفتم اگر من بیفتم شهید لکزایی هم اینجا خواهد افتاد. تنها چاره‌ای که جستم این بود که ایشان را سینه خاک ریز گذاشتم که آنجا تکیه کنند؛ چون خاک ریزها هم به هم خورده بود فقط می‌خواستم نجات پیدا کنم و حداقل اسیر نشوم. در

نتیجه از خط جلوتر رفتم و دیدم که دشمن جلوتر از ما سنگر بندی کرده است و موضع گرفته است.

من احساسم این بود که همان لحظه‌ای که سردار لکزایی را سینه خاکریز رها کردم سردار لکزایی زیر تانک رفتند. با خودم گفتم این هم آخرین نفر از بچه‌های خودی که با ما بود و ما دیگر کسی را در این نقطه نداریم. من در همان جا یک فاتحه‌ای برای سردار لکزایی خواندم. خیلی صحنه عجیب و غریبی بود. جنازه‌های ایرانی و عراقی روی زمین افتاده بودند و عراقی‌ها داشتند با امکانات و وسایل زرهی مانور می‌دادند بعضی مواقع افراد را هم زیر می‌گرفتند.

بعد از این که من که اسیر شدم و توسط عراقی‌ها به پشت خط منتقل شدم تصور می‌کردم فقط من اسیر شده‌ام اما بعد متوجه شدم که ده بیست نفر دیگر هم از سایر لشکرها آنجا اسیر شده‌اند. البته در مرحله اول متوجه شدم که هیچ کدام از اسرا از بچه‌های گردان خودمان نیستند. به بصره که رسیدیم دیدم از بچه‌های گردان خودمان هم در خط اول اسیر شده‌اند. آنجا از همدیگر در مورد سایر بچه‌ها هم می‌پرسیدیم که فلانی چه شد. من آنجا گفتم شهید لکزایی تا آخرین لحظه با من بود و این صحنه رخ داد و شهید شد. بچه‌ها هم پذیرفتند که ایشان شهید شده‌اند. ما در آنجا برای بچه‌هایی که شهید شدند از جمله حاج آقا لکزایی فاتحه خواندیم.

بالاخره ما از اسارت آزاد شدیم و به خانه و کاشانه خودمان برگشتیم. در مرز شنیدم که حاج آقا لکزایی در قید حیات هستند و مورد توجه من واقع شد و تا لحظه‌ای که ایشان را دیدم باورم نمی‌شد که واقعاً زنده هستند.

اتفاقی که بعد از آن افتاده بود این بود که شهید لکزایی تعریف کرده بود که آقای شبستری باعث شد من نجات پیدا کنم اما خودش اسیر شد که اخیراً

هم در مصاحبه‌ای از ایشان که در خبرگزاری ابنا منتشر شد این قضیه را مطرح کرده بود.

من از روزی که شهادت ایشان اتفاق افتاد خیلی متأثر شدم. این حادثه برای مجموعه بچه‌های استان ضایعه سنگینی بود. همان روز تشییع جنازه بچه‌ها می‌خواستند ما این موضوع را مطرح کنیم که از آن موقع تا به حال که چهلم ایشان است چندین بار این خاطره اتفاق افتاده است.

الهی شکر که بالاخره حاج آقا لکزایی به آرزوی شهادت رسید. من به دوستان گفتم از این جهت خوشحالم که یک روزی این اتفاق افتاد که من توانستم و خدا مرا یک وسیله‌ای کوچک برای همراهی با شهید لکزایی قرار داد که ۲۵ سال دیگر بتواند در مناصب دیگر به نظام و انقلاب خدمت کند.

ایشان کسی بودند که جاذبه زیادی در عرصه آماده کردن و فراخوانی نیروهای بسیجی به جبهه‌ها و سنگرهای شهدا داشت. ایشان بیشتر وجودشان در عرصه آماده کردن نیروها به جنگ و جبهه بود که در آن موقع ایشان واقعاً خدمات بی‌سابقه‌ای را در سطح جامعه و استان سیستان و بلوچستان انجام دادند و موجب خدمت به نظام و انقلاب شدند.

– قبل از آن چگونه با هم آشنا شدید؟

ما یک مدتی را بسیجی بودیم و یک مدتی هم سپاهی بودیم. ایشان هم در قسمت‌های دیگر انجام وظیفه می‌کردند. یک مدتی هم ایشان ضمن اینکه حجیم کار می‌کردند توأمان درس می‌خواندند. یعنی در واقع در یک نقطه ما در دبیرستان هم تحصیل بودیم. البته قسمت عمده تحصیلاتشان را بعد از پیوستن به سپاه انجام دادند؛ یعنی حین اینکه سپاهی بودند درس هم

می خواندند. اول دیپلم گرفتند بعد هم لیسانس و فوق لیسانس. مسئولیت‌هایی که ایشان داشتند زبان‌زد دوستان و همکاران هست که ایشان با حجم سنگین کار و مسئولیت توانستند پس از کسب دیپلم درس را در سطوح بالاتر دنبال کردند.

– ارتباطاتان چطور بود؟

ما ارتباط خانوادگی داشتیم چون مرحوم عیال ما در بسیج مسئولیت داشت و از زیر مجموعه حاج آقا بودند و ارتباط تلفنی معمولاً با خانواده و عرصه کاری خودشان برقرار بود.

– درباره داستان مجروحیتشان ایشان تنها با خبرگزاری ابنا مصاحبه کردند که بعد از شهادتشان منتشر شد اما این اولین باری بود که من از زبان شما این داستان را شنیدیم. به هر حال مزار شهدای زاهدان و مزار شهدای زابل را که نگاه کنید غالباً محل شهادتشان شلمچه می‌باشد؛ یعنی محل ثقل و کانون درگیری‌های دشمن با نیروهای ما شلمچه بوده است. به خصوص گردان ۴۰۵ که برای اولین بار و آخرین بار همان زمستان ۱۳۶۵ بعد از اعزام سپاهیان حضرت محمد(ص) تشکیل شد و نیز گردان همیشه پیروز ۴۰۹ که عمدتاً بچه‌های سیستان بودند. اگر نکته دیگری در این زمینه دارید بفرمایید.

بحث اخلاص و از خود گذشتگی حاجی زبان‌زد همه هست و این مسئله برای همه بچه‌ها عیان بود. مدتی حاجی در همان گردان ۴۰۹ که بودیم پوتین اندازه خودشان در داخل مجموعه نداشتند. من یک لحظه متوجه شدم که حاجی پالخت راه می‌رود. به همین خاطر پایش آبله زده بود ولی باز هم

دست بردار نبود و با بچه‌ها در آن نقطه حضور داشت. من این را با چشم خودم دیدم و واقعاً موجب تعجب بچه‌ها شده بود. بچه‌ها سعی کرده بودند که پوتین برای حاجی گیر بیاورند ولی نتوانسته بودند.

ما که اسیر شدیم بعد از مدتی اسرای دیگری آوردند و به ما اضافه شد. گفتیم شما کجا اسیر شدید؟ گفتند شلمچه. گفتیم مگر آنجا را عراق نگرفته بود؟ آن دوستان که از لشکر حضرت رسول(ص) تهران بودند به من گفتند مگر با آنجا آشنایی دارید؟ ما آن منطقه را مجدداً گرفتیم که شهیدایمان را از آن منطقه تخلیه کنیم. ظاهراً همین اتفاق می‌افتد و فکر می‌کنم حاجی بیهوش بوده و بعد بچه‌ها متوجه می‌شوند که ایشان زنده هستند.

ایشان خودشان گفتند بعد از اینکه به هوش آمدم من داشتم می‌آمدم که ماشینی کنارم ایستاد. گفتند شما از بچه‌های تیپ الغدیر هستید؟ من هم که خیلی حال و حوصله نداشتم سرم را تکان دادم! بعد من را انداختند در ماشین و عقب کشیدند. بعد هم مرا در بیمارستان گذاشتند و از من قطع امید کردند و گفتند که دیگر شهید شده است و به استان هم اعلام کرده بودند که فلانی شهید شده است. تا اینکه بالاخره سر از بیمارستانی در اصفهان در می‌آورند. حاجی خیلی از خود گذشته و الگوی بسیجیان منطقه بودند. همیشه از نظر الگوی ارزشی برجسته بود. ما بحث ترکش‌ها و مجروحیت ایشان را بعد از شهادتشان گفتیم ولی ایشان هیچ وقت خودشان نمی‌گفتند.

حاجی در بحث روابط ریز بود. تا جایی که می‌توانست و هر چقدر که فرصت می‌کرد به افراد سر می‌زد. با دوستان و رفقا و همکاران دیگر هم به همین عادت بود؛ یعنی روابط داشت در صورتی که مسئولیت ایشان به گونه‌ای بود که دائماً سر کار بودند. خستگی ناپذیر بود و همه مسئولین حوزه‌ها تعجب می‌کردند و می‌نالیدند.

یکدفعه یکی گفت من از خودم برای فلان کار مایه گذاشتم. حاجی گفت نگو دیگه. بحثش را نکن. که به مصداق این حرف آقا می‌رسیم؛ آقا می‌گفت که اول مأموریت بعد امکانات. خیلی در کارشان خلوص داشتند و حتی به آن فرد در سطح پایین هم توجه داشتند. هم خشم داشت و هم خنده.

در یک مقطعی ایشان آمدند و برای ما پروژه زمانی گذاشتند. گفتند آقای شستری ما می‌خواهیم بسیج خواهران را در سطح استان راه اندازی کنیم. به شما فرجه می‌دهیم که به ما جواب دهید که عیالتان می‌خواهد این کار را انجام دهد و مسئول بسیج باشد یا خیر. ما می‌خواهیم معرفی‌اش کنیم.

تصمیم‌گیری در این زمینه برایمان مشکل بود که عیالم در بسیج خواهران باشند؛ چون به نظر می‌آمد برای خیلی از مردم و خیلی از پاسدارها نیز پذیرفته شدنی نبود. ولی حاجی حمایت کرد که باید این کار بشود. ما فکر می‌کردیم که ممکن است این کار خیلی به کندی پیش برود؛ زیرا همه حرف داشتند که خواهر بسیجی در زابل چه کاری می‌خواهد انجام بدهد؛ ولی از نظر مدیریتی و هدایتی و راهنمایی و رهنمودی کار واقعاً خوب پیش رفت و در سطح استان انجام شد.

اخیراً سردار مرتضوی گفته بود که دیگر استان سیستان و بلوچستان به زودی کسی مثل سردار لکزایی را به خود نخواهد دید. من خیلی کم اشک می‌ریزم ولی واقعاً آن روز اشکم درآمد.

از نظر اخلاص، از نظر تقوا، از نظر دین‌مداری به گونه‌ای بودند که واقعاً فکر می‌کردم در سپاه مانند یک روحانی می‌باشند فقط عبا و عمامه را ندارند. در تمام کارها و سطوح شرع را رعایت می‌کرد. من فقط وسیله کوچکی بودم. نجات ایشان امداد الهی بود.

فصل دوم/ گفتار دوم/ دمی با محبان حبیب ♦ ۱۸۳

– از این که در این گفتگو شرکت کردید از جناب عالی بسیار سپاسگزارم
و برای شما آرزوی موفقیت می‌کنم.

مصاحبه زیر گفتگو با «محمد سندگل» معاون نظارت و بازرسی ستاد احیای امر به معروف و نهی از منکر استان سیستان و بلوچستان است که در ۱ آذر ماه ۱۳۹۱ در زاهدان صورت گرفته است.

تشویق فراوان، تنبیه به ندرت

– ضمن تشکر از جناب عالی به عنوان سؤال اول بفرمایید که آشنایی شما با سردار لکزایی به چه زمانی برمی گردد؟

من از سال ۱۳۶۰ که ایشان نوجوان بودند و با سپاه شهرستان زابل همکاری داشتند، با ایشان آشنا بودم. آن موقع پانزده، شانزده سال داشتند. هم درس می خواندند و هم با سپاه همکاری می کردند. ما کادر رسمی بودیم و ایشان پاره وقت. در سال ۱۳۶۷ من مسئول پرسنلی بسیج بودم و ایشان هم مسئول سازماندهی بسیج. ایشان پیگیر بودند که شب‌ها به مراکز بسیج و پایگاه‌ها به روستاها برای سرکشی برویم؛ لذا رابطه کاری ما تنگ‌تر شد. بعداً هم که ایشان مسئول بسیج شدند.

– سرکشی‌ها چگونه بود؟

سرکشی‌ها هفته‌ای دو یا سه شب و با هدف هشدار باش و ایجاد آمادگی نیروها در شب بود تا به نحو احسن حافظ امنیت باشند و حس نکنند که کارشان کم اهمیت است و کسی هم شبانه به آن‌ها سر نمی‌زند. این سرکشی‌ها از ساعت ده شب تا حدود ساعت یک شب، یعنی حدود سه ساعت طول می‌کشید، چون راه‌ها دور بود. این را هم بگویم که این کار را می‌شد انجام ندهیم اما ایشان احساس مسئولیت می‌کرد و می‌خواست همیشه در جهت توجیه و آمادگی نیروها تلاش کند.

این بازرسی و نظارت‌ها کلاس درسی برای نیروها بود؛ چون نیروهای بسیج و سپاه آموزش کلاسیک ندیده بودند و همین تجربه‌ها خودش کلاس درس محسوب می‌شد و ضمن سرکشی، توجیه و آموزش علمی هم بود. مثلاً من یادم هست که ما از زاهدان به زابل می‌رفتیم، سر راه رفتیم محمد آباد برای بازدید. دیدیم نگهبان خواب است، اسلحه‌اش را برداشتیم و ... گاهی مواقع هم اگر لازم بود با فرد خاطی برخورد می‌شد. ایشان در همین مسیر کار هم می‌کرد و به حوزه‌های مقاومت و پایگاه‌های مقاومت سرکشی می‌کرد و خبر می‌گرفت. نیرو هم وقتی می‌فهمید که حاجی برای بازدید می‌آید سعی می‌کرد کیفیت کارش را بالا ببرد و یا تلاش می‌کرد که برای دفعه بعد جبران کند.

– با توجه به اینکه شما همکار و جانشین ایشان هم بوده‌اید، درباره ویژگی‌های مدیریتی سردار هم مطالبتان را می‌شنویم.

علاوه بر مواردی چون احساس مسئولیت، استفاده از فرصت و برنامه‌ریزی

و ... آنچه برای من مهم است و در ذهنم حک شده این است که در طول خدمت و مسئولیت، ایشان خودش را به عنوان فرمانده معرفی نمی کرد. من یادم هست که در سال هفتاد و پنج یا هفتاد و شش مانور داشتیم، من جانشین ایشان در سپاه زابل بودم. آن موقع مانور، مانور امداد و نجات در چاه نیمه بود که هم آبی و هم خاکی بود. سردار حاج قاسم سلیمانی از تهران آمده بود. سردار از حاجی پرسید: آقای سندگل چه کاره‌اند؟ حاجی می توانست بگوید که جانشین من هستند اما گفت: آقای سندگل رئیس ماست. ایشان اینطور نیرویش را احترام و تکریم می کرد. این کلام برای نیروهای تحت امر درس است که او هم با نیروهای زیر دستش همینطور محترمانه رفتار کند. ایشان خودش را از بقیه پایین تر می گرفت. بیشتر به جنبه الهی موضوع توجه داشت تا به جنبه‌های مادی و اجتماعی.

من حدوداً از سال هفتاد و شش تا هشتاد جانشین حاجی در ناحیه سپاه زابل بودم. در این مدت به عیان دیدم که به نیروی زیر دست بها می داد. هیچ موقع نیرو را - در مرتبه اول - به صورت کتبی تویخ نمی کرد بلکه ابتدا در اتاقش تنهایی یا فرد خاطی صحبت می کرد و سعی می کرد با توجیه و محبت و ملاحظت فرد را به کار صحیح دعوت کند.

- خوب با این اوصاف، شما از کجا متوجه شدید؟

چون من جانشین بودم و گاهی اوقات هم خودم می گفتم که فلان فرد یا فلان رده یا فلان حوزه این طور عمل کرده، ایشان بعد به من می گفت پس تماس بگیر که بباید. من این قضیه را اینطور متوجه شدم. معمولاً هم همین روش جواب می داد و آن اصلاح که مد نظرشان بود اتفاق می افتاد. من یادم نمی آید که کتبی برای کسی گزارش نوشته باشد.

معتقد بود سپاه الگو است و لذا نمی خواست که سپاه در جامعه ناهنجار ظاهر شود، بلکه می خواست دیسپلین و استاندارد و نظم حاکم باشد و سبب اعتراض، نکوهش، ناراحتی و نگرانی مردم - با مشاهده چنین مواردی - نشود و اعتبار سپاه پایین نیاید. به همین دلیل نقص ها و عیب ها را سریع برطرف می کرد؛ مثلاً اگر ماشین خراب بود، دستور می داد که به سرعت تعمیر و عییش برطرف شود و بعد از آن استفاده شود.

اگر قرار بود از اداره ای کاری بخواهیم که انجام بدهد، می گفت شما با رئیس اداره صحبت کنید، اگر نشد بعد من پیگیری می کنم. می گفت اگر فرمانده فتح شد و به او نه گفته شد، دیگر نمی شود کاری کرد. شما در خط مقدم بروید بعد من به عنوان پشتیبانی وارد عمل می شوم. این هم به لحاظ مدیریتی نکته مهمی بود که ایشان رعایت می کرد.

نکته ظریف و مهم دیگر که ایشان به آن دقت داشت گرفتن هدیه بود؛ ایشان در صورتی که می فهمید، ممکن است که طرف بعداً بیاید و بخواهد که فلان کار برای او انجام شود، اصلاً هدیه اش را قبول نمی کرد اما هدیه دوستان صادق را تا جایی که من اطلاع دارم قبول می کرد.

- ویژگی های اخلاقی ایشان را هم از زبان شما می شنویم.

خوب در اسلام مدیریت و اخلاق به هم آمیخته است و می توانیم ویژگی های مدیریتی ایشان را به عنوان ویژگی های اخلاقی ایشان بشماریم، اما به هر حال باید اضافه کنم که حاجی در تمام کارها خلوص داشت. از جایگاهش سوء استفاده نمی کرد و برای خدا کار می کرد. معتقد بود برای خدا از صبح تا شب و از شب تا صبح می شود کار می کرد؛ زمانی برای کار نکردن وجود

ندارد. همیشه پیگیر بود و تذکر می داد که چرا خسته می شوید. بسیجی خسته نمی شود.

تا آنجا که من سراغ دارم هیچ وقت با پرخاشگری صحبت نمی کرد، مگر به ندرت؛ چون می خواست که افراد را به صورت نرم افزاری متوجه اشتباهشان کند نه سخت افزاری؛ اینها از ویژگی های ایشان بود؛ چون ائمه را الگوی خود قرار داده بود و بر اساس سیره آن بزرگواران هم تربیت شده بود. ما با ایشان رفت و آمد خانوادگی هم داشتیم؛ راستش هر نیرویی که ایشان را دعوت می کرد می پذیرفت و به قول معروف طاقچه بالا نمی گذاشت.

– روش تشویق ایشان چگونه بود؟

در مناسبت هایی که بود از نیروهای فعال تشویق می کرد. تشویق، فراوان؛ تنبیه به ندرت. راهنمایی و توجیه هم فراوان. از تنبیه چیزی به خاطر نمی آورم؛ مخصوصاً کتبی و قلمی و گزارشی، با حرف چرا، که همان توجیهش بود و نهایتش هم این بود که چرا این کار را انجام دادی؟ تنبیه بدنی هم اصلاً در کار نبود.

– شما وقتی اسم ایشان را می شنوید، اولین چیزی که به ذهنتان می آید چیست؟

آدمی به تمام معنی صبور، فهیم، کاردان و متواضع.

– ضمن تشکر مجدد از جنابعالی که وقتتان را در انتهای یک روز پر مشغله کاری و در این غروب پاییزی و نزدیک اذان مغرب، به این شهید عزیز اختصاص دادید، صحبت پایانی شما را می شنویم.

این مطلب را بگویم که حاجی در برخورد با نیروهای تحت امر و با آحاد افراد جامعه و مردم طوری بود که ایشان را حلال مشکلات و پشتیبانشان می‌دانستند، اگر می‌توانست می‌گفت چشم و اگر نمی‌توانست می‌گفت پیگیری می‌کنم و تلاش می‌کرد که کارشان انجام بشود. کسی را ناامید نمی‌کرد. برای بچه‌ها سنگ صبور و پناهگاه بود. خدا رحمتشان کند.

آنچه در پی می آید سخنان «احمدعلی خسروی» از هم‌زمان، دوستان و همکاران شهید است که در روز ۴ آذر ۱۳۹۱ در مسجد جامع زاهدان انجام شده است.

به زیبایی‌های شخصیتی ایشان غبطه می‌خورم

– ضمن معرفی مختصر خودتان، صحبت‌های شما را پیرامون شهید لکزایی می‌شنویم.

این حقیر احمد علی خسروی، توفیق داشتیم عمر پاسداریمان را در کنار بهترین خوبان خدا از جمله سردار لکزایی، از اول انقلاب تا به الان باشیم. توفیق داشتیم که سی سال در کنار یک چنین بزرگورانی خدمت کنیم و خیلی درس‌ها از ایشان گرفتیم.

امشب که در مراسم یادبود این شهید نشستیم، تمام این مدتی را که با هم خدمت می‌کردیم به یاد می‌آوردم و به این همه زیبایی‌های شخصیتی ایشان غبطه می‌خوردم و آرزویم این بود که ما هم بتوانیم همچون این عزیزان عاقبت به خیر شویم.

باید عرض کنم شهید لکزایی از بهترین پاسداران و یکی از اسوه‌های گذشت و ایثار و فداکاری و اخلاص و سخت‌کوشی در انجام وظیفه و متعهد به اصول و آرمان‌های نظام و انقلاب و امام ورهبری بودند.

انسان بسیار ساده زیست و بی‌آلایشی بودند. این واژه‌ها را تعمداً می‌گویم و تأکید می‌کنم. بی‌ادعا، واقعاً خاکی، بی‌حاشیه، هم و غم او انجام وظیفه، قانونمند، هدفمند، پا به کار، انسان مؤمن خستگی‌ناپذیری که در انجام وظیفه به جز انجام تکلیف الهی البته با توجه به هر مقطع و با شرایط و مقتضیات همان زمان و مکان، نمی‌اندیشید، خوش به سعادتشان.

ما انصافاً یاد همچون دوستانی که می‌افتیم این یاد، باعث پی بردن به ضعف‌های خود ماست. خوبی‌های این بزرگواران و ویژگی‌ها و خصالشان اینقدر بزرگ است که جداً ما احساس شرمندگی می‌کنیم. یاد این دوستان و عزیزان در واقع یک نوع بازبینی از خودمان است و محک و آینه‌ای است که با یاد آن‌ها متوجه کمی‌ها و کاستی‌های خودمان می‌شویم. خوش به سعادتشان که عاقبت به خیر از این دنیا رفتند. سخت‌ترین چیز که دست یافتن به آن خیلی مشکل است عاقبت به خیری است و خیلی از بزرگان در طول تاریخ لرزیدند و در لحظه‌های پایان عمر به قول معروف کم آوردند. پس واقعاً خوش به سعادت افرادی چون سردار لکزایی که با عزت زیست و با خوش‌نامی و خندان از این دنیا رفت و چشم‌های زیادی در پی ایشان گریان شد. ما شرمنده‌ایم. ان شاء الله خداوند به لطف و کرمش عنایت بکند که بتوانیم در راستای دنبال کردن اهداف و آرمان شهدا عاقبت به خیر شویم.

– شما وقتی که اسم سردار شهید لکزایی را می‌شنوید اولین چیزی که به ذهنتان می‌آید چیست؟

سخت کوشی، اخلاص، وفا و خستگی ناپذیری.

– شما خاطره‌ای از ایشان دارید که تعریف کنید یا برخوردی با ایشان داشتید که الان در ذهنتان باشد.

مرحوم لکزایی هیچ وقت منیت و پست و مقام برایشان مطرح نبود. بعضی‌ها زینتشان و اعتبارشان به پست و مقام است ولی امثال شهید لکزایی کسانی بودند که خود ایشان زینت پست و مقام بودند و ایشان هیچ وقت دنبال پست و عنوان نبود.

لیاقت ایشان فراتر از مسئولیتشان بود و تشکیلات باید به وجود ایشان افتخار کند؛ چرا که وقف خدمت بودند و زینت تشکیلات و پست و مقام بودند. ارزششان به اعتبار آن پست و مقام نبود. باورم نمی‌شود که بتوان ارزش‌های امثال لکزایی را بیان کرد.

– صحبت پایانی شما را می‌شنویم.

ان شاء الله که شرمنده این بزرگواران نشویم و در ادامه راهشان در خط نظام، ثابت قدم و جان فدای نظام اسلامی مان باشیم.

آنچه در پی می‌آید گفتگوی «سرهنگ پاسدار علی محبی» جانشین فرماندهی سپاه شهرستان زهک است که در روز ۵ آذر ۱۳۹۱ در شهرستان زهک انجام شده است.

تلاش می‌کرد همیشه در کنار مردم باشند

– ضمن معرفی اجمالی خودتان، بفرمایید از چه زمانی با سردار شهید حاج حبیب لک‌زایی آشنا هستید؟

اینجانب سرهنگ پاسدار علی محبی، جانشین فرماندهی سپاه شهرستان زهک هستم. بنده حدود دوازده سال است که با سردار آشنا هستم. قبل از اینکه وارد مجموعه سپاه شوم در سال ۱۳۸۱ به عنوان بسیجی و در بسیج دانشجویی زابل هم به عنوان مسئول کانون فرهنگی بسیج دانشجویی دانشگاه زابل مشغول فعالیت بودم. آن موقع شهید لک‌زایی، فرمانده سپاه زابل بودند. آن زمان در جلسات از رهنمودها و راهنمایی‌های ایشان استفاده می‌کردیم. یکی از مشوقین اصلی بنده به سپاه هم راهنمایی‌های ایشان بود. در سال ۱۳۷۸ به عنوان بسیجی نمونه در طرح ولایت در دانشگاه امام

حسین علیه‌السلام انتخاب شدم و استان ما رتبه اول را کسب کرد. آن سال من توسط سرهنگ لکزایی - که فرمانده وقت سپاه زابل بودند - تشویق شدم. به دنبال آن بعد از اینکه تحصیلم تمام شد و مدرک کارشناسی‌ام در رشته مهندسی کشاورزی را گرفتم گفتند مدرک شما ارتباطی با کار در سپاه ندارد اما با توجه به همکاری‌هایی که با بسیج داشتم و رهنمودهای جناب سرهنگ لکزایی توانستم وارد سپاه شوم و خدا را شکر الان هم هنوز خدمت می‌کنم. بعد از آن هم به عنوان همکار رسمی، خاطرات خوشی از ایشان دارم.

- خاطرات و صحبت‌های شما را درباره خصوصیات اخلاقی، مدیریتی، سیره زندگی و دغدغه‌های سردار شهید حاج حبیب لکزایی می‌شنویم. خواهش می‌کنم. ایشان همیشه در سرکشی‌ها و بازرسی‌های ستادی که به شهرستان زهک داشتند، وقتی که فرمانده حضور نداشت، معمولاً بنده پاسخگو بودم؛ ضمن اینکه در بحث ستاد احیای امر به معروف و نهی از منکر هم من مسئول دفتر بودم. ایشان همیشه به عنوان دبیر این ستاد به ما سرکشی می‌کردند و کارها را بررسی می‌کردند و همیشه صحبتشان این بود که من آمده‌ام شما را راهنمایی کنم.

بارها به من می‌گفت که محبی من نمی‌توانم با تو برخورد کنم، البته نه تنها با من، بلکه با هیچ کس برخورد نمی‌کردند. فقط می‌گفت اینطور کار کردن بهتر است. ایشان به خاطر مهربانی‌شان بود که با ما برخورد نمی‌کردند و گرنه کاملاً می‌توانستند در مقام دبیر ستاد احیای امر به معروف و نهی از منکر استان یا به عنوان جانشین سپاه سلمان استان از ما توضیح بخواهند و یا طبق سلسله مراتب فرماندهی ما را توبیخ کنند. حتی یک گزارش عملکردش

ماه‌های بود که به دلیل برخی از جا به جایی‌ها و مسائل به عقب افتاد و تا ما آن را تنظیم کردیم و فرستادیم طول کشید. زنگ زدند و به من گفتند که محبی من تو را تویخ می‌کنم، در دستور کار هست و برایتان می‌فرستیم. گفتم هر جور صلاح می‌دانید سردار. مشخص بود که ما کوتاهی کرده‌ایم و ده روز از تاریخ مقرر گذشته بود و ما هنوز گزارش را نفرستاده بودیم. خدا را شکر ما ظرف چهل ساعت آینده گزارش را فرستادیم.

به اندازه‌ای به دستور العمل‌ها آشنا بود که مثلاً می‌گفت آن برنامه‌ای که به صورت افقی و روی کاغذی با فلان مشخصات، آورده‌اند یا فلان نامه با فلان شماره چه شد. بعد ما متوجه می‌شدیم که ایشان چقدر اشراف دارند. یا مثلاً می‌گفت اینجا را خوب کار کرده‌اید ولی این موارد را هم در کنارش انجام بدهید.

یک نمونه از خاطرات خوب و خوش من از ایشان این است که سردار در بازدید و نظارت ستادی، سفری به شهرستان سرباز داشتند، در آنجا فرمانده محترم - جناب سرهنگ متحدی‌نژاد - یک نیرویی داشتند که در آنجا خدمت می‌کردند و از بچه‌های خوب و زرنگ و پر تلاش آن ناحیه بودند. گویی جناب سرهنگ متحدی‌نژاد به استحضار سردار رسانده بود که ایشان از نیروهای فعال و زحمت‌کش ما هستند و به عنوان شوخی گفته بود که البته هنوز مجردند. بعد سردار جویا شده بود که چرا این نیرو با سابقه هفت ساله و رشد علمی و تحصیلی که دارد هنوز مجرد است.

خلاصه سردار پیگیر می‌شوند و می‌گویند که من امروز در این جلسه و در این شهرستان کار دیگری ندارم تا تکلیف این آقا مشخص شود و مشخص شود که چرا ایشان ازدواج نکرده‌اند. جویا می‌شوند و می‌بینند که ایشان اهل زهک هستند، در همان جلسه به مسئول دفترشان - آقای باقری - می‌گویند

تماس تلفنی با جناب سرهنگ حسینی - فرمانده وقت سپاه شهرستان زهک - داشته باشید.

آقای حسینی می‌گویند من زاهدان هستم، سردار می‌گوید فکر می‌کردیم زهک هستید که بروید و این مورد را بررسی کنید. بعد ایشان می‌گویند که جانشین من آقای محبی - یعنی من - آنجا هستید. سردار با من تماس گرفتند و من گفتم بله بنده در زهک، در خدمت شما هستم. بعد به من گفتند که شما دنبال این قضیه بروید و بررسی کنید که چرا این بنده خدا هنوز مجرد است! ما بعد از بررسی فهمیدیم که این دوست ما اقداماتی انجام داده و تا نامزدی هم جلو رفته است و پیگیر کارهای ازدواجش هست. من خدمت سردار گفتم، ایشان خوشحال شدند و گفتند خدا را شکر و گرنه من امروز هیچ کاری انجام نمی‌دادم تا تکلیف این آقا را همین امروز در امر ازدواج و این امر خدا پسندانه مشخص می‌کردم.

خاطره بعدی من درباره دید و بازدیدهای سردار است. ایشان هر وقت به حوزه استحفاظی ما تشریف می‌آوردند به همراه فرماندهان سعی می‌کرد که به خانواده شهدا سرکشی کند. اگر خبردار می‌شد کسی از مکه آمده یا کسی مریض است یا کسی پدرش کسالت دارد و چند وقت است که او را ندیده است، حتماً به آنها سر می‌زد تا ساعت دو شب در منطقه برنامه داشت.

بارها می‌شد در مسیری که با هم می‌رفتیم، می‌گفت برو مثلاً سمت راست، اینجا یک خانواده شهید است، سری به آنها بزنیم. شاید ما نمی‌فهمیدیم که اینجا خانواده شهید زندگی می‌کند، ولی ایشان یک چنین روحیاتی داشتند و در واقع ما هر وقت با ایشان بودیم از خانه خداحافظی می‌کردیم و می‌گفتیم که معلوم نیست امشب بتوانیم بیایم یا نه.

یک روز که به منزل یک خانواده شهید رفته بودیم پیغامی به حاج آقا دادند

که فلانی هم از مکه آمده، گفتند باشد آنجا هم می‌رویم. نماز مغرب و عشا را هم خانه یکی از رفقای که تازه از حج آمده بود، خواندیم. خاطره خوب من این بود که گفتند حالا که داریم پیش حجاج می‌رویم چه چیزی به آن‌ها هدیه بدهیم به آقای باقری - رئیس دفترشان - گفتند چه داری که ما به عنوان هدیه ببریم. آقای باقری گفتند فقط چند جلد کتاب! سردار گفتند خوب چه هدیه‌ای بالاتر و زینده‌تر از کتاب؛ لذا ما در بازدیدهایی که داشتیم کتاب هدیه می‌دادیم.

چند جلد کتاب هم به من هدیه داد و گفت محبی بخوان که بعداً از شما امتحان می‌گیرم و در سفر بعدی برداشت‌هایت از کتاب را خواهم پرسید. که یقیناً اگر خدا می‌خواست و عمری بود می‌پرسیدند چون هوش و ذکاوت و حافظه بالایی داشتند و آن چیزی را که گفته بودند می‌خواستند. حتی اگر یادداشت نمی‌شد، به محض اینکه تو را می‌دید می‌پرسید که آن کار چه شد. به هر حال یک روحیه بسیار خستگی ناپذیری در سرکشی به خانواده‌ها و دوستان داشتند و ما و مسئول دفترشان هم این مسئله را می‌دانستیم و جاهایی که می‌خواستند بروند نه نمی‌آوردیم.

موقع سرکشی به خانواده شهدا تا حد امکان چیزی تهیه می‌کردند و با خود می‌بردند. یادم هست که یک بار ماه مبارک رمضان بود، گفتند بروید خرما تهیه کنید تا با خودمان ببریم. بارها شده بود که با هزینه شخصی این کار را می‌کردند. حتماً این نبود که سازمانی یا تشکیلاتی باشد، به هر شیوه‌ای این کار را انجام می‌دادند. مثلاً معمولاً قرآن یا تصویر قاب شده مقام معظم رهبری را همراه داشتند و هدیه می‌دادند، ما کنارشان بودیم و می‌دیدیم که این کار را انجام می‌دهد. حتی اگر بنزین ماشین تمام می‌شد می‌گفتند که ماشین را همین جا بگذارید تا یکی از سربازان بیاید برد و ما با ماشین

دیگری به برنامه‌مان ادامه می‌دهیم. یعنی وقت و برنامه‌ها برایشان خیلی ارزش داشت.

اصلاً چنین روحیه‌ای نداشتند که چند ماشین محافظ داشته باشند یا چند ماشین ایشان را بدرقه کنند. یک بار که من با ایشان کار داشتم گفتند من از زایل عازم جلسه‌ای در زاهدان هستم، در مزار شهدای ادیمی می‌بینم. من رفتم آنجا ایشان فقط با دو نفر یعنی راننده و مسئول دفترشان در مزار بودند و محافظی نداشتند.

همین امسال - سال ۱۳۹۱ - در درگیری و تیر اندازی از سوی افراد ناشناس برای من حادثه‌ای پیش آمد و یک ساعت بعد ایشان به من زنگ زدند و حالم را پرسیدند؛ بیست و چهار ساعت بعد هم برای عیادتم به منزل آمدند و گفتند مشکلی نداری، چیزی لازم نداری. من از ناحیه پا تیر خورده بودم، بعد به خانم بنده هم گفتند خدا را شکر به خیر گذشته است، اگر نذر بدهید خوب است. به بچه‌های سپاه هم تأکید کرده بودند که کنار آقای محبی باشید. همیشه می‌گفتند کارها را برای رضای خدا انجام دهید. ایشان پیگیر برگزاری مراسم یادواره شهدای تاسوکی در پنج شنبه آخر هر سال بودند؛ ما هم از شهرستان زهک کمک می‌کردیم که جهت با شکوه‌تر برگزار شدن مراسم نیرو و اعزام کنیم. الحمدلله مراسم باشکوهی بود و مردم با ذوق و شوق آمده بودند و جمعیت زیادی جمع شده بود. ولی ایشان همیشه می‌گفتند جهت رضای خدا و زنده نگهداشتن یاد شهدا این کار را انجام دهید.

بارها و بارها شده بود که اگر پوستر یا بنری بود به آقای باقری می‌گفتند که به خانه آقای محبی ببرید، محبی فردا به زهک می‌برد و اداره‌ها و مردم و مسئولین را دعوت می‌کند. این کار هم انجام می‌شد. اطلاع رسانی می‌کردیم که مردم شرکت کنند.

خیلی‌ها اصلاً متوجه نمی‌شدند که ایشان جانباز ۷۰ یا ۷۵ درصد هستند. شاید از روی علایمی که مشخص بود می‌فهمیدند که جانباز هست اما نمی‌فهمیدند که جانبازیشان چند درصد است و اینکه همیشه مشکلاتی در جسم ایشان هست.

هیچ وقت نشد که بگویند من خسته هستم بروم استراحت کنم یا موبایل من از ساعت مثلاً ۲ تا ۳ خاموش است و من می‌خواهم استراحت کنم. اصلاً تا حالا نشده است این جمله را به کار ببرند که بس است دیگر، به خانه برگردیم. اگر ۲۰ دقیقه هم وقت مانده بود برای آن هم برنامه داشتند و کار انجام می‌دادند.

خاطره دیگری هم که داریم در بحث کتاب‌های بنیاد مهدویت بود که خدا را شکر ما توانستیم در شهرستان زهک با پیگیری‌ها و مدیریت ایشان حدود هفت هزار جلد کتاب را توزیع کنیم و در واقع با همت همین مردم و رهنمودهای ایشان مسابقه‌ای هم در سطح استان برگزار شد. بارها ما می‌گفتمیم که سردار این کار، کار بزرگی است و اینجا نمی‌شود این کار را انجام داد، چون در اینجا هر دو ترکیب شیعه و سنی حضور دارند ولی ایشان می‌گفتند که این برای هر دو قشر است. شما شروع کنید امام زمان کمک می‌کند و واقعاً هم همین طوری شد. حدود ۱۱۰ هزار جلد کتاب در سطح استان توزیع شد و استقبال خوبی هم از کار صورت گرفت.

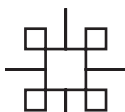
یک شب سردار تماس گرفت و از من پرسید کجا هستی؟ من گفتم خانه هستم؛ اگر کار یا دستوری دارید در خدمتم. طبق همیشه فکر می‌کردم که سردار می‌خواهند جایی بروند و می‌خواهند من همراهیشان کنم. بعد ایشان بدون مقدمه گفتند که گوشی را به خانمتان بدهید، من به خانمم گفتم که سردار با شما کار دارند ولی خانمم فکر کرد که من دارم شوخی می‌کنم،

گفت اذیت نکن گوشی را گرفت که بگذارد، گفتم خانم جواب بده سردار هستند، سردار هم صحبت‌های ما را می‌شنیدند. وقتی جواب داد و فهمید که سردار هستند خیلی شرمنده شد و عذرخواهی هم کرد. چون خانم بنده آن موقع مسئول آموزش دانشکده کشاورزی بود، سردار می‌خواست مشکل یک بنده خدایی را در دانشگاه حل کند و یا راهنمائیشان کند. همیشه جویای حال خانواده سپاهیان بودند و من هم به اتفاق خانواده منزل ایشان رفته بودم و از نزدیک با خانواده ایشان آشنا هستم. در مجموع از خصوصیات اخلاقی ایشان این بود که تلاش می‌کرد به نوعی به مردم خدمت کند و نه فقط به عنوان فرمانده بلکه همیشه در کنار مردم باشد.

– خدا حفظتان کند. وقتی اسم سردار شهید حاج حبیب لک‌زایی را می‌شنوید اولین چیزی که به ذهنتان می‌آید چیست؟
اولین چیزی که به ذهن من می‌رسد تقوا، اخلاص و خاکی بودن ایشان است. هیچ وقت من احساس نکردم که سردار لک‌زایی جانشین سپاه سلمان است. ایشان یک توانایی بسیار زیادی داشتند، همیشه ما را ارشاد می‌کردند و ما به ایشان به عنوان یک پدر نگاه می‌کردیم.

– صحبت پایانی شما را می‌شنویم.

از خدا می‌خواهیم که ما هم بتوانیم به عنوان نیروهای ایشان، ادامه دهنده راه فرمانده شهیدمان باشیم و از آن رهنمودها و ارشاداتی که از ایشان در ذهن داریم استفاده کنیم و بتوانیم ان شاء الله ادامه دهنده راهشان باشیم.



فصل سوم

با یاران حبیب

■ گفتار اول

یاد و یادداشت

خود را مدیون انقلاب می دانست

به قلم: حجت الاسلام و المسلمین غلامرضا عباسی
مسئول دفتر نمایندگی شورای سیاستگذاری
ائمه جمعه استان سیستان و بلوچستان

سردار لکزایی یکی از بهترین و مؤثرترین سرداران سپاه پاسداران انقلاب اسلامی بود که به شایسته ترین وجه مسئولیتش را انجام می داد. رعایت اخلاق اسلامی در رفتارش به خوبی برای هر کسی قابل مشاهده بود. این شهید بزرگوار بسیار متواضع بود. هر وقت وارد مجلسی می شد در هر کجا که جای خالی بود، گرچه پایین مجلس، می نشست. با مردم عادی و حتی نوجوانان با چهره خندان برخورد و مصاحفه می کرد.

با همه ایثارگری هایش در دوران دفاع مقدس و جانبازیش خود را هنوز مدیون انقلاب می دانست. شرکت مرتب و مداوم او در نماز جمعه و جماعات حکایت از ایمان و اعتقاد عمیق او داشت و خلاصه اینکه هر کس مدتی با او در تماس بود تواضع در برابر مردم، خلوص در کار و احساس مسئولیت در رابطه با نظام مقدس جمهوری اسلامی و تبعیت کامل از ولی فقیه را در عمل او مشاهده می کرد.

از ویژگی های این شهید عزیز این بود که اگر مسئولیتی را می پذیرفت تلاش می کرد که به بهترین وجه آن را انجام دهد و حقیقتاً به خوبی هم از عهده آن بر می آمد. بدین جهت کارهای مهم و سنگینی که پیش می آمد که نیاز به مدیریت قوی و پشتکار داشت ایشان برای تصدی آن کار پیشنهاد می شد و آن بزرگوار هم با آغوش باز می پذیرفت. از جمله ستاد احیاء امر به معروف و نهی از منکر و بنیاد مهدویت را می شود مثال زد. از زمانی که ایشان از سوی نماینده ولی فقیه آیت الله سلیمانی به عنوان دبیر این دو تعیین شدند تحول چشم گیری در این دو مورد به وجود آمد و ایشان در فواصل زمانی معین گزارش قابل قبول و تحسینی هم ارائه می کردند.

از جمله امتیازات این سردار سرافراز این بود که همیشه در جلسات کاری و فرهنگی با دست پر حضور پیدا می کرد و در موضوعات مطروحه مطالب و پیشنهادات ارزشمند و قابل استفاده ای ارائه می نمود.

فقدان او ضایعه ای بزرگ برای استان سیستان و بلوچستان بود. خداوند او را غریق رحمت کند و با اولیاء معصومش محشور فرماید.

یک پاسدار و یک روحانی واقعی بود

به قلم: حجت الاسلام و المسلمین سید کاظم طباطبایی
امام جمعه شهرستان زابل

سردار شهید حاج حبیب لکزایی در خانواده‌ای روحانی متولد شدند و رشد کردند. پدر بزرگوارشان، از روحانیون بنام، مخلص و متقی هستند و اساساً خانواده لکزایی خانواده‌ای متدین، انقلابی و در بین مردم آبرومند و محبوب هستند.

من از زمان تشکیل بسیج در زابل و روزهای آغازین جنگ تحمیلی با این عزیز سفر کرده آشنا شدم. شهید از نیروهای فعال و پر کار و پر استعداد در فعالیت‌های پشت جبهه و جذب و اعزام نیرو به جبهه بود. خود از رزمندگان بنام جبهه حق علیه باطل بود. سردار لکزایی از نیروهای وفادار به نظام و از یادگاران دفاع مقدس و مفتخر به مدال جانبازی است که به خاطر همان جراحات و صدمات دوران دفاع مقدس، به شهادت رسید.

هر چند شخصیت حقوقی وی در سمت جانشین فرماندهی سپاه استان و

سوابق رزمندگی در جبهه قابل توجه است ولی به عقیده بنده شخصیت حقیقی شهید به خاطر صفات پسندیده و اخلاق حسنه‌ای که داشتند، خیلی بالاتر از جایگاه سیاسی و مدیریتی ایشان بود. از جمله صفاتی مثل صبر و استقامت، داشتن پشت کار و نستوه بودن در خدمت به مردم و نظام، تدین و تقید به انجام فرائض حتی مستحبات، داشتن اخلاص، عشق و علاقه به اهل بیت (ع) و داشتن روحیه ولایتی و بسیجی، عشق به امام و رهبری، زهد و ساده زیستی، از این شهید عالی مقام، چهره‌ای محبوب و ماندگار، الهی و مردمی ساخته بود. ضمن اینکه شهید یک پاسدار بود در عین حال یک روحانی واقعی بود و لذا نسبت به روحانیون در هر سطحی که بودند احترام می‌گذاشتند و در جلسات آنها شخصاً حضور پیدا می‌کردند. لذاست که با شنیدن نام شهید لک‌زایی در یک کلمه اخلاص و کار برای خدا انجام دادن او در نظرها و ذهن‌ها جاری می‌شود.

خانواده معظم و معزز شهدا، اسوه‌های صبر و استقامت، رضا و توکل و باعث عزت و افتخار جامعه ما هستند و من از همه آنها که در نزد خداوند آبرومند هستند، التماس دعا دارم.

با رعایت احتیاط و تقوا اظهار نظر می‌کرد

به قلم: سردار ناصر شعبانی
فرمانده پیشین نیروی انتظامی استان سیستان و بلوچستان

به تعبیر سید شهیدان اهل قلم آقا سید مرتضی آوینی: «هر شهید کربلایی دارد که خاک آن کربلا تشنه خون اوست؛ و زمان انتظار می‌کشد تا پای آن شهید بدان کربلا رسد و آن گاه خون شهید جاذبه خاک را خواهد شکست و ظلمت را خواهد درید و مجرایبی از نور خواهد گشود و روحش را از آن به سفری خواهد برد که برای پیمودن آن هیچ راهی جز شهادت وجود ندارد.» جانباز سرافراز حبیب لکزایی در سال ۱۳۸۴ فرمانده نمونه کشوری شد که این در تاریخ استان کم‌سابقه است. وی فردی متشرع بود و با بصیرتی که داشت با رعایت احتیاط و تقوا اظهار نظر می‌کرد.

شهید لکزایی از فرمانده گروه مقاومت به تدریج مراحل خدمت را طی نمود و با شایسته سالاری تا قائم مقام فرماندهی سپاه استان منصوب شد. در مجموعه سپاه شخصیتی بود که مسائل را واقع بینانه و عمیق تحلیل می‌کرد

۲۱۰ ♦ حبیب دلها

و در تحلیل‌های خود همواره به ارزش‌ها پایبند بود. از منافع و حقوق مردم دفاع می‌کرد و در نگاه او سنی با شیعه و سیستانی با بلوچ تفاوتی نداشتند. شخصیتی معنوی و از خانواده‌ای مذهبی و روحانی بود. بسیار فعال، پرکار و پیگیر بود. علاوه بر ایفای نقش فرماندهی به مسائل فرهنگی علاقه‌ای خاص داشت. فرماندهی مسئولیت‌پذیر بود. در مواردی که کار به او واگذار می‌شد، بسیار پرتلاش و با انگیزه بود. ساخت یادبود شهدا در ادیمی با پشتکار و همت او صورت گرفت. در اموری همچون امر به معروف، امدادگری، بسیج و... فعال بود و ظرفیت بالایی در پذیرش مسئولیت داشت.

روحش شاد.

بوسه سید حسن بر مزار حبیب دلها

به قلم: سرهنگ پاسدار محمد ناظری
فرمانده قرارگاه شهید هراتی سیستان

گاهی اوقات دوستی‌ها و رفاقت‌ها آنقدر زود تأثیر گذار و ماندنی می‌شود که نیازی به سال‌ها کنار هم بودن نیست. بخصوص اگر دوستان فردی مؤمن و مخلص و بی‌ریا باشد، بخواهی یا نخواهی در دلت جای می‌گیرد و گوشه دنجی در قلبت اختیار می‌کند که اگر چند روزی این یار شفیق را به چشم ظاهر نبینی مطمئناً دلتنگش می‌شوی و دوریش اذیتت می‌کند، بخصوص که این دوست مثل خودت و نشانه‌هایی همچون تو داشته باشد.

این نوشتار بدلیل رخدادی است که در "هفتمین یادواره شهدای حادثه تاسوکی" که در تاریخ ۲۴ اسفند ۱۳۹۱ در گلزار شهدای حضرت رسول اکرم شهر ادیمی استان سیستان و بلوچستان - که به تازگی شهرستان شده و نیمروز لقب گرفته است - رخ داد؛ این رویداد این گونه بود.

سرداری سرافراز و نمونه‌ای از مصادیق کریمه «من المؤمنین رجال صدقوا

ما عاهدوا الله عليه، فمنهم من قضى نحبه و منهم من ينتظر و ما بدلوا تبديلاً»
بی اختیار بر مزار شریف سرداری شهید بوسه زد.

«بوسه سید حسن بر مزار حبیب دلها» یعنی بوسه «سردار سرتیپ دوم پاسدار سید حسن مرتضوی» فرمانده دلاور سپاه سلمان استان بر مزار «شهید حبیب لک زایی». از آنجایی که این حرکت ناگهانی و غیر قابل انتظار، بنده و دیگر افراد حاضر در محل را شدیداً تحت تأثیر قرار داد، خواستم علت این اقدام را با استنباطات شخصی خودم از زبان قلم و از طرف ایشان به رشته تحریر در آورم لذا بایستی بگویم:

سردار سید حسن مرتضوی! می دانم دلت برای جانشین پر تلاش و ایثارگرت تنگ شده اما می خواهم بدانم چگونه با تنی رنجور و مجروح توانستی آن گونه خود را بر سنگ مزار شهید انداخته و بوسه‌ای نثار مزار حبیب نمایی؟

سردار! این چه رفتاری بود که با عالی‌ترین درجه، خود را به خاک انداخته و بوسه‌ای از جنس عشق نثار جانبازی شهید نمایی، حتماً خواهی گفت این اقدام من درسی است به آنان که حرمت این ملت را نگه نداشته و در مقابل رسانه‌های عمومی جهان بوسه بر تابوت یک غیر مسلمان زده و بر این بوسه افتخار کرده و دل مراجع را به درد آورده‌اند، لذا خواستم با این اقدام به آن‌ها بگویم اگر دلتان تنگ شده و عرض ارادت می‌کنید خیلی از شهدا و جانبازان و پدران شهید را داریم که مستحق بوسیدن هستند نه اجنبی‌ها.

سردار! حتماً با این بوسه خواستید به ما بفهمانید که زحمات و تلاش‌های خالصانه همچنان در دل و جان می‌ماند؛ به اندازه‌ای که بی توجه به شخصیت و منزلت و درجه، انسان ناخود آگاه سر بر خاک آستان دوست می‌نهد و عقده می‌گشاید.

سید! حتماً با این عرض ارادت نجوایی با شهید داشتی و گفتمی ”حبیب رفتی و تنهایمان گذاشتی، حبیب خوش به حالت که از ما سبقت گرفتی.“ انگار دلت برای حبیب خیلی تنگ شده، سردار!

سید حسن! شاید هم این بوسه تداعی گر این بود که «یا حبیب اغثنی!» و این یعنی مرا هم به جمع عاشقان و مستان محفل دوست دعوت کن. این بوسه خط بطلانی هم بود بر همه کم لطفی‌هایی که در هنگام عروج این شهید بر زبان بعضی - ناغافل - جاری شده بود.

سید! با نثار این بوسه خواستی تأکید کنی که شهدا زنده‌اند و شاهد اعمال ما، پس بایستی قدردان شهدا و ایثارگران باشیم.

سردار عشق! این عرض ارادت نشانه خضوع و خشوع یک مؤمن به پیشگاه مؤمنی دیگر بود. آری! حبیب دل‌ها از اولیای خداست و بایستی مورد تکریم قرار گیرد.

و شاید ده‌ها علت دیگر که من نمی‌دانم، اما هر چه بود حاکی از اخلاص و معرفت و ایثاری مخلصانه بود که خود درسی است برای همه بخصوص نسل جوان. خداوند منان روح شهید لک زایی را غرق رحمت کند و یاران و دوستان با وفا و با صفا و با معرفت را حفظ فرماید.

سایه مقام معظم رهبری امام خامنه‌ای - حفظه الله - مستدام باد.

در آرزوی «قَضَى نَحْبَهُ» و مِصْدَاقِ «مَنْ يَنْتَظِرُ» بود

به قلم: نصرالدین اصغری حسامیه
از دوستان و هم رزمان شهید

اشاره

بنده حدود بیست سال از نزدیک با عملکرد و روحیات ایشان آشنا بوده‌ام. به اختصار بخشی از ویژگی‌ها و خصوصیات شهید سردار لکزائی را نقل می‌کنم. باشد که الگو و سرمشق پیروان و لایت خصوصاً بسیجیان و پاسداران سلحشور و آحاد مردم عزیز ما قرار بگیرد.

روحیه مجاهدت و شهادت طلبی

ایشان از مصادیق «مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَى نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا»^۱ بود که نه تنها تغییر و تبدیلی در عهد خود با خدا نداده بود بلکه همواره در فراق دوستان شهیدش

۱. پاورقی: سوره احزاب (۳۳)، آیه ۲۳

چون میرحسینی‌ها، سعیدی نسب‌ها و ... می‌سوخت و در آرزوی «قَضَى نَحْبَهُ» و مصداق «مَنْ يَنْتَظِرَ» بود.

مدیریت و فرماندهی

حبیب یک مسئول و فرمانده لایق و شایسته و موفق بود و در هر جایگاهی که واقع می‌شد با تمام توان پیش از گذشته خدمت می‌کرد. و به دلیل رعایت جوانب مختلف و ظرافت‌های اخلاقی و رفتاری مدیریت اسلامی، در قلب همکاران خود قرار داشت. به یاد دارم، روزی یکی از همکاران با ایشان تماس گرفت و بیش از صحبت‌های لازم به مزاح و شوخی پرداخت. حاج حبیب با ظرافت ماهرانه و سپس خداحافظی او را به این نکته که از اتلاف وقت و استفاده بی‌مورد از بیت المال پرهیز کند، متوجه ساخت.

تکلیف‌گرا در انجام وظایف

سردار لکزایی در انجام وظایف محوله و در یک کلام رسالت پاسداری ضمن حفظ ویژگی‌ها و شایستگی‌های پاسداری، به شدت تکلیف‌گرا بود و معتقد بود که: اگر طبق تکلیف، کارمان را درست و به موقع انجام دهیم پشیمان نمی‌شویم». و این را در مکتب امام خود آموخته بود که فرمود: «ما مأمور به انجام تکلیف هستیم نه نتیجه».

دغدغه آموزش‌های عقیدتی و سیاسی

نسبت به آموزش‌های عقیدتی و سیاسی در بسیج بسیار دغدغه داشت و مسئولین عقیدتی سیاسی را چه در نواحی و چه در سطح استان به فعالیت بیشتر توصیه و از ارائه راهکار و مساعدت دریغ نمی‌ورزید و معتقد بود:

«اگر در سپاه و بسیج مسائل اعتقادی و سیاسی جدی گرفته نشود، آسیب می‌بینیم».

اعتقاد به ولایت مطلقه فقیه با تمام وجود

در اتخاذ مواضع سیاسی فصل الخطاب و حجت شرعی او دیدگاه‌ها و رهنمودهای ولایت مطلقه فقیه بود و با تمام وجود عشق می‌ورزید و پایبند بود. بنده به لحاظ وظیفه‌ای که بر عهده داشتم توفیق پیدا می‌کردم در جمع عزیزان پاسدار و بسیجی ناحیه زابل (که در آن موقع ایشان فرمانده سپاه زابل بودند) حضور یابم. از من می‌خواست ابتدا رهنمودها و منویات ولی امر مسلمین حضرت امام خامنه‌ای مدظله العالی را تبیین کنیم که مایه خیر و برکت و چراغ راه ما می‌باشد و بر همین مبنا به بصیرت افزایی عزیزان سپاه و بسیج پردازیم.

تواضع و فروتنی به رغم توانمندی‌های بالا

غالباً مسئولین مافوق ایشان به لحاظ توانمندی و مدیریت اگر در سطح نازل‌تر نبودند از ایشان برتر هم نبودند، اما هیچ‌گاه نه در رفتار، نه در گفتار، و یا عملی از او مشاهده نشد که دال بر نارضایتی از جایگاه خود باشد. باید انسان خیلی بر نفس خود مسلط باشد که همه شرایط یک مسئولیت و جایگاه برتر در او وجود داشته باشد ولی به جایگاه مادون تن دهد که هیچ، عاشقانه هم تلاش کند.

اهمیت دادن به مشورت و استفاده از نظرات کارشناسان

با توجه به اینکه خود در امور سپاه و بسیج متخصص و مجرب و دارای

فصل سوم/ گفتار اول/ یاد و یادداشت ♦ ۲۱۷

دانش روز بود، در اجرای برنامه‌هایی همچون همایش‌ها و رزمایش‌های بزرگ، قبل و بعد از اجرا از پیشنهادات و انتقادات کارشناسان بهره می‌جست و به همین خاطر غالباً عملکرد او عاری از نقص بود.

روحش شاد و راهش پر رهرو باد.

سردار وحدت آفرین

به قلم: دکتر شریف لکزایی
استادیار پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی

مقدمه

بسیاری از فعالیت‌ها و خدمات سردار شهید حاج حبیب لکزایی در دوره دوم عمر با برکت ایشان بود؛ در حالی که ایشان این بیست و چهار سال دوم عمر خویش را با جراحات‌های ناشی از دوران دفاع مقدس طی کرد. اگر از خود او پرسش می‌شد می‌گفت این مدت لطف الهی به وی بوده است و بایستی از این لطف به نهایت استفاده نماید. از این رو تلاش مضاعف و مجدانه‌ای به ویژه در عرصه فرهنگی و ارتقای فرهنگی استان سیستان و بلوچستان ایفا می‌کرد. لازم می‌دانیم در این نوشته به بخشی از فعالیت‌های سردار شهیدمان با تأکید بر ابعاد تقریبی و وحدت‌گرایانه وی اشاره نمایم.

ستاد احیای امر به معروف و نهی از منکر

حبیب ما در حالی که زخم‌هایی از دوران دفاع مقدس را بر جسم داشت اما همچنان بر آن بود تا بلکه طرحی نو در اندازد و منشأ اثر در استان سیستان و بلوچستان گردد. حضور وی در نهادهای فرهنگی و مذهبی مانند ستاد احیای امر به معروف و نهی از منکر یکی از همین صحنه‌ها است. تحقق بخشی به امر به معروف و نهی از منکر به عنوان یکی از اصول اساسی دین اسلام دقت و ظرافتی را می‌طلبد که هر کسی را یارای حرکت در چنان مسیری نیست. با این حال وقتی سردار به دبیری این ستاد در استان برگزیده شد، و درست‌تر این مسئولیت بر وی تحمیل و تکلیف شد، با قبول مسئولیت و وجدان کاری بالا در راه تحقق آن و لزوم حرکتی اساسی گام‌های مهمی برداشت.

البته این گلابه هم از طرف ایشان مطرح می‌شد که به رغم همه شعارها اما بهای لازم به این اصل مسلم اسلامی داده نمی‌شود و سال‌ها ظرفیت‌های مختلف نظام به منظور تحقق آن معطل و متوقف مانده و اساساً همکاری لازم به منظور تحقق آن که یکی از اصول مسلم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران است به عمل نمی‌آید. این در حالی است که وی با درک این مسأله گام‌هایی برای زدودن غبار از امر به معروف و نهی از منکر برداشت. یکی از این گام‌ها تشکیل کلاس‌ها و کارگاه‌هایی به منظور معرفت‌افزایی و دانش‌افزایی درباره این اصل مسلم اسلام و آگاهی بخشی نسبت به آن بود تا در پی آن بتوان گام‌های بعدی را برداشت.

گو این که وی در راستای مسأله امر به معروف و نهی از منکر در پی آن بود که همبستگی میان تشیع و تسنن را در این نقطه از میهن اسلامی مان افزایش

دهد. از آنجا که امر به معروف و نهی از منکر اصل مشترکی میان مذاهب اسلامی است در واقع ایشان تلاش داشت از این طریق دل‌های شیعیان و سنیان را به یکدیگر نزدیک سازد و موجبات وحدت و همبستگی آنان را در عمل بر روی یک اصل مسلم اسلامی زمینه‌سازی نماید و تحقق بخشد. در این راستا ضمن حضور در مجامع جمعه و جماعت برادران تسنن در شهرهای مختلف استان و با سخنرانی در این زمینه به منظور آگاهی بخشی درباره ضرورت تحقق این اصل دینی با آنان به نماز می‌ایستاد و معروف را در عمل صادقانه خویش تحقق می‌بخشید و جلوه‌ای از همبستگی و وحدت اسلامی را به نمایش می‌گذاشت.

به هر حال تلاش‌های وی در مدت اندکی که عهده‌دار مسئولیت دبیری ستاد احیای امر به معروف و نهی از منکر در استان بود باعث شد این ستاد به معنای واقعی کلمه احیا گردد و مسأله امر به معروف و نهی از منکر در استان سیستان و بلوچستان به عنوان یک اصل اساسی مورد توجه و امعان نظر قرار گیرد. در همین راستا آثار مختلفی از بزرگان تهیه شد و به منظور ارتقای این موضوع در استان مورد بهره‌برداری قرار گرفت. تأسیس نهادهای مختلف در ادارات، گردهمایی‌های فراوان و نیز برگزاری کارگاه‌ها و همایش‌های مختلف در همین راستا ارزیابی می‌شود. در یک کلمه ایشان بر آن بود از توان همه نهادهای مردمی و دولتی به منظور احیای مسأله امر به معروف و نهی از منکر بهره جوید.

بنیاد حضرت مهدی موعود (عج)

نهاد دیگری که ایشان به رغم جراحت‌های مختلفی که داشت، عهده‌دار آن گردید، و البته همانند مسئولیت قبلی بر وی تحمیل و تکلیف شد، مدیر

عاملی بنیاد حضرت مهدی موعود(عج) بود. شاید گمان بر این باشد که در منطقه‌ای که شیعه و سنی در آن زندگی می‌کنند بایستی بر اشتراکات تأکید شود و نه اختلافات و باورهای متمایز؛ اما باید بر این نکته تأکید کرد که سردار شهید ما حتی در مسأله امر به معروف و نهی از منکر نیز در پی تجمیع قلوب و تحبیب قلوب شیعه و سنی بود.

ایشان در این مسأله نیز در پی آن بود که از ظرفیت‌های موجود به نحو بسیار خوبی استفاده نموده و در نزدیک کردن اندیشه‌های تشیع و تسنن بهره گیرد. به این منظور افزون بر تشکیل کارگاه‌ها و کلاس‌های آموزشی مختلف، به چاپ و انتشار کتابی با عنوان مهدویت در صحاح سته در شمارگان یکصد و ده هزار نسخه پرداخت و با توزیع آن در استان سیستان و بلوچستان بر این نکته تأکید کرد که مهدویت و آموزه مهدوی و منجی موعود نه تنها باور شیعیان که مسأله‌ای مشترک در اندیشه اسلامی است و باید بتوان از آن برای نزدیک کردن و تحبیب قلوب و همبستگی و وحدت بهره برد.

افزون بر این تا آنجا که اطلاع داریم بر آن بود که بنیاد حضرت مهدی موعود(عج) را به عنوان یک مرکز تولید و انتشار آثار مهدوی در سطح کشور مطرح و برجسته نماید. حبیب ما برای شروع این مسأله به چاپ و انتشار کتابی از شهید روحانی تاسوکی حجت الاسلام والمسلمین نعمت‌الله پیغان با عنوان خورشید پنهان با مشارکت مؤسسه فرهنگی هنری عرشیان کویر تاسوکی و همکاری مرکز تخصصی مهدویت حوزه علمیه قم همت گماشت و در چاپ نخست آن ده هزار نسخه از آن را چاپ و منتشر ساخت. آثار دیگری نیز با مشارکت مؤسسه مذکور در دست آماده سازی و تهیه و تدوین بود که امید می‌رود به زودی به دست انتشار سپرده شود. سردار شهید ما با فعالیت‌های خود در زمینه مهدویت نام خود را به عنوان

سرباز واقعی آن حضرت ثبت و ضبط کرد. به یقین فقدان ایشان ثلمه‌ای است که بر کارهای فرهنگی و مذهبی به ویژه در راستای نگاه تقریبی این شهید والامقام در استان سیستان و بلوچستان ایجاد شده است که بایستی با اقدامات دیگر مجاهدان راه فضیلت در استان پی گیری و به سرانجام برسد.

گلزار شهدای حضرت رسول اکرم (ص)

فعالیت‌های شهید ما در توسعه و تأسیس هیأت امنای یکصد و چهارده نفری گلزار شهدای حضرت رسول اکرم (ص) در شهر ادیمی و به ویژه تأسیس مرکز فرهنگی، مسجد و حسینیه با شکوه و ... در گلزار شهدای مذکور، زبازرد خاص و عام است. با توجه به فقدان مرکزی که بتواند فعالیت‌های فرهنگی و مذهبی منطقه پشت آب را پوشش بدهد می‌توان از عمق نگاه ایشان مطلع شد. برگزاری بزرگداشت شهدای منطقه پشت آب و به ویژه شهدای روحانی تاسوکی در پنج‌شنبه پایانی سال از یادگارهای برجسته‌ای است که از این شهید عزیز باقی مانده است.

البته ضرورتی ندارد که درباره منشأ و انگیزه تأسیس این مرکز فرهنگی سخن بگوییم؛ تنها به این نکته بسنده می‌کنیم که انگیزه پیدایش این مرکز فرهنگی به خواست عمیق و اصیلی باز می‌گردد که مبتنی بر بسط و گسترش و رونق ارزش‌های اسلامی به ویژه نماز جمعه و جماعات در روزهای خاصی از سال از جمله عاشورا است.

حبیب ما در سفری که در روز عاشورا به منطقه و گلزار شهدا دارد از این که در هنگام اذان و نماز ظهر به دلیل فقدان امکانات نسبت به اقامه نماز تعلل و بی‌مهری می‌شود مصمم به ایجاد مرکزی به منظور تحقق بخشی به این مسأله می‌شود. از آن ایام که به پیش از فاجعه تروریستی تاسوکی مربوط

می شود سنگ بنای مرکزی پی ریخته می شود که اینک پروبال گرفته و برای حفظ و حراست ارزش ها آغوش گشوده است و باید با همّت صاحبان همّت بسط و گسترش و رونق بیابد.

از آن زمان تا کنون با تلاش های سردار ما نماز جماعت ظهر عاشورا با شکوه فراوانی اقامه می شود. همچنین در ایام مختلفی ایام الله احیا و ارزش ها به ویژه اعیاد مذهبی و بزرگداشت اهل بیت علیهم السلام گرامی داشته می شود. نیز در ایام ماه مبارک رمضان با برگزاری جلسات قرائت قرآن کریم و به ویژه برگزاری مسابقات قرآن و برنامه افطاری در شب بیست و یکم قدر، این ماه عزیز بزرگ داشته می شود. علاوه بر این در طول سال در چندین نوبت مراسمی به منظور تجلیل از شهدای منطقه برگزار می گردد. نکته مهم این که در این مسأله نیز می توان تلاش برای همبستگی و وحدت را به نظاره نشست. در این خصوص گفتنی است برنامه بزرگداشت شهدا در پنجشنبه پایانی سال در گلزار شهدای حضرت رسول اکرم (ص) تبدیل به تجمع گسترده تشیع و تسنن از سرتاسر استان سیستان و بلوچستان شده بود. گفتنی است مجموعه تلاش های ایشان در این مرکز فرهنگی که پس از شهادت ایشان با عنوان مجتمع فرهنگی سردار حبیب لکزایی مزین شد، آن هم در کنار شهدا، تداوم خواهد یافت. ایشان بانی امر خیری شد که می تواند به ارتقای وضعیت فرهنگی منطقه مساعدت نماید.

بایستی یادآوری کرد که تأسیس حوزه علمیه و دانشکده علوم قرآنی در کنار مجتمع فرهنگی سردار شهید از دیگر برنامه ها و اقداماتی بود که در دست مطالعه و بررسی بود که به خواست خدا و با حمایت و مساعدت مسئولین و مردم شریف و نجیب سیستان در آینده نه چندان دوری تحقق بخشیده خواهد شد.

مؤسسه خیریه امدادگران عاشورا

سردار شهید ما هر کجا که پای کمک به مستضعفان و آسیب دیدگان به میان می‌آمد در صف مقدم حضور داشت. وی در این زمینه با حضور در مؤسسه خیریه امدادگران عاشورا و در قامت رئیس هیأت مدیره این نهاد خیریه، اقدامات با برکتی در راستای ارتقای سطح بهداشتی و درمانی و فقرزدایی از استان عزیزمان برداشت.

زمانی به ایشان پیشنهاد شد که به جای انجام برخی برنامه‌ها مانند افطاری دادن در ایام ماه مبارک رمضان در گلزار شهدای حضرت رسول اکرم (ص) به فکر تهیه و توزیع بسته‌های غذایی برای نیازمندان در ماه مبارک رمضان باشد که در پاسخ گفت ما برای آن هم برنامه داریم و در قالب مؤسسه خیریه امدادگران عاشورا این کار را در سطح استان انجام می‌دهیم.

این نکته هم قابل توجه است که شاید این نکته در ذهن مطرح شود که این کمک‌ها تنها شامل شیعیان بوده است اما باید گفت به تصریح ایشان، کمک‌ها هم شامل نیازمندان شیعه و هم نیازمندان سنی می‌شد و بنا به گفته حبیب ما فرقی در این میان گذاشته نمی‌شد. در واقع شاید بتوان گفت شهید ما در این مسأله نیز به نوعی به دنبال نزدیک کردن قلوب به یکدیگر بوده است و در اندیشه همبستگی و به وحدت رساندن شیعیان و سنیان بوده است.

البته مساعدت‌های ایشان به نیازمندان و فقرا تنها به این مؤسسه محدود نمی‌شد بلکه ایشان از هر فرصتی برای کمک به مستضعفان و نیازمندان و فقرا بهره می‌برد. ضمن این که ایشان در پی سازمان دادن و نهادی سازی کمک‌ها بود و کمک‌های فردی را حلال مشکلات به شمار نمی‌آورد. اگر چه او مراجعان به وی را هم مشمول عنایات خویش می‌نمود.

سپاه پاسداران انقلاب اسلامی

سردار ما از روزی که به فعالیت در سپاه پرداخت در قالب همکاری افتخاری با معاونت فرهنگی سپاه به روستاهای مختلفی رفت و آمد داشت و تازمانی که با عروج خود همه ما را داغدار کرد در این نهاد انقلابی مشغول فعالیت و مأموریت بود. این در حالی است که حبیب ما به خاطر جانبازی هفتاد و هفت درصدی خود از سال‌ها قبل می‌توانست با اخذ حالت اشتغال بر سر کار حاضر نشود و به استراحت و کارهای دیگر بپردازد اما با این وجود حتی لحظه‌ای فعالیت در این نهاد را ترک نکرد و در آخرین مرحله نیز در حالی که در همین نهاد در مأموریت تهران به سر می‌برد دعوت حق را لبیک گفت و به دوستان و هم‌زمان شهیدش پیوست. گفتنی این که شهید ما در آستانه بازنشستگی از این نهاد بود که با تأکید فرماندهی کل سپاه و تعویق مکرر بازنشستگی و تمدید دوره همکاری ایشان تا سال ۱۳۹۲ همچنان مشغول به فعالیت بود.

بسط فعالیت‌های وی در این زمینه فرصت مناسبی را می‌طلبد اما تنها به همین بسنده می‌شود که ایشان به عنوان یک نیروی عادی در این نهاد مشغول به فعالیت افتخاری شد و یک به یک مراتب و درجات عالی را طی کرد و در حالی که شایستگی‌های زیادتری داشت در سمت جانشین سپاه سلمان به انجام وظیفه به بسیجیان دلاور و ایثارگران و خانواده شهدا و پاسداران مشغول بود. طبیعتاً دوستان و همکاران وی در این نهاد برآمده از دل انقلاب اسلامی بهتر و بیشتر از قلم نگارنده می‌توانند در این زمینه سخن بگویند و مقاله بنویسند.

نتیجه‌گیری

در هر صورت آنچه می‌توان از سیره و سبک زندگی کاری و الگوی مدیریتی و به ویژه مجموعه فعالیت‌های فرهنگی سردار شهید حاج حبیب لک‌زایی یادآوری کرد همانا تأکید بر تقریب مذاهب و وحدت و همبستگی محلی و ملی است. وی به ویژه در دوره دوم عمر خویش که بعد از مجروحیت ایشان در شلمچه آغاز می‌شود فعالیت‌های فرهنگی مختلفی را در استان سیستان و بلوچستان پایه‌ریزی کرد و هیچ‌گاه از پای ننشست. در پرتو این نگرش، می‌توان غالب فعالیت‌های سردار شهید را در راستای تحقق همبستگی و همدلی دید و ایشان را برای همه اقدامات و فعالیت‌ها و خدماتش ستود. و از این رو بود که با لقب «حبیب دلها» شهره هر کوی و برزن شد.

روحش شاد و راهش پر رهرو باد.

هزینه شخصی

به قلم: حمید سارانی
معمد و مشاور فرماندار زابل در امور ایثارگران

در یکی از روزها از بنیاد شهید تماس گرفتند که با توجه به اینکه به عنوان معتمد و مشاور فرماندار در امور ایثارگران انتخاب شده‌اید باید به استانداری بروید. به اتفاق هفت نفر از شهرستان زابل به زاهدان رفتیم. وقتی وارد استانداری شدیم سردار لکزایی را مشاهده نمودیم که جزء معتمدین و مشاور فرماندار زاهدان به عنوان پدر شهید انتخاب شده بود.

با توجه به اینکه خودش جانباز بود ترجیح داده بود که به عنوان پدر شهید وارد عرصه شود چون ارادت خاصی به خانواده شهدا، فرزندان شهدا و والدین شهدا داشت.

جلو رفتم و خودم را معرفی کردم و گفتم: فرزند «شهید صفر سارانی» هستم. تا اسم پدر شهیدم را شنید، مرا گرم در آغوش گرفت و بوسید؛ گوئی پس از سال‌ها هم‌رمزش یعنی پدر من که پاسدار هم بود را دیده است.

بعد از احوالپرسی من و تمام گروه ایثارگران زابل پیشنهاد دادیم که سردار! کاندیدای مجلس ایثارگران شوید تا به شما رأی بدهیم، ایشان قبول نکرد و گفت من دوست دارم بقیه دوستان که جوان‌تر هستند وارد عرصه شوند و از ایثارگران دفاع نمایند.

از طرف سخنگوی انتخابات ایثارگران هم اعلام شد که یک نفر به عنوان پدر شهید کاندیدا شود تا انتخابات انجام گیرد. دوستان دوباره اصرار کردند که این بار سردار گفت برای رضای خدا و خدمت به جامعه ایثارگران قدم در این راه می‌گذارم و إلا من احتیاجی به شناخت ندارم. بعد از انتخاب هم در تمام مراحل که در تهران و مجلس ایثارگران حضور پیدا می‌کردند ایاب و ذهاب را از هزینه شخصی خودشان پرداخت می‌کردند.

آنکه چو خورشید به ما گرمی داد

به قلم: سروان پاسدار سلمان لکزایی
فرزند سردار شهید

بسم رب الشهداء و الصدیقین.

حبیب دلها سلام!

پدر بسیجیان و خادم شهدای استان سیستان و بلوچستان سلام!
امروز هشتمین روز عید سال ۱۳۹۲ است؛ ساعت سه و دو دقیقه بامداد.
خوابم نمی‌برد. اصلاً خوشحال نیستم، چون اولین سالی است که پدرم
کنارم نیست. هر سال من و اعضای فامیل از پدرم عیدی می‌گرفتیم. یادش
به خیر! متأهلین ده هزار تومان و مجردها پنج هزار تومان. نمی‌دانم امسال
که پدرم نبود به سربازان سپاه سلمان کسی عیدی داد یا نه؟ چون یادم
هست ایشان برای سربازان هم هر سال همین برنامه را داشت و در ایام
عید به تمام نواحی و بعضی از حوزه‌های تحت امرش سرکشی می‌کرد و
از سربازهایی که نمی‌توانستند عید را کنار خانواده باشند احوالی می‌پرسید

و به همه سربازانی که حضور داشتند - مجردها پنج هزار تومان و متأهلها ده هزار تومان - عیدی می داد و تأکید می کرد پنج هزار تومان دیگر را حتماً به خانمشان بدهند.

* * *

امشب به همراه تعدادی از اقوام داشتم فیلم هفتمین یادواره شهدای مظلوم تاسوکی را نگاه می کردم. جناب سرهنگ ناظری فرمانده محترم سپاه زابل خیر مقدم گفت؛ اشاره کرد که چقدر جایت در سمت چپ جایگاه، محلی که هر سال می ایستادی و مهمانان را احترام می کردی خالی است؛ بغض گلویم را گرفته، چرا نیستی؟

* * *

یاد شبی افتادم که خودم را با نگرانی و با چه امیدی از زاهدان به بیمارستان بعثت نیروی هوایی تهران رساندم. در طول مسیر خودم را دلداری می دادم. می گفتم نه، طوری نمی شود. این دفعه هم مثل دفعات قبل است. مگر اولین بار است؟ بعد از جنگ بارها می شد که به ما زنگ می زدند که پدرتان فلان بیمارستان بستری است، تقریباً همه جای بدنش ترکش داشت بیش از ۶۰ ترکش. فکر می کردم این دفعه هم مثل دفعه های قبل، بابا زنده می ماند.

* * *

حالا امشب من بعد از مدت ها رفته ام سراغ گوشی تلفن پدرم. لیست مخاطبین را که نگاه کردم دیدم بعضی از شماره هایی که در گوشی ثبت شده غلط املائی دارد، مثلاً رضا را رضا نوشته بود. دلم خیلی گرفت.

شاید اگر گوشی دست کسی دیگر می افتاد یا کسی نمی دانست این گوشی سردار شهید لکزایی است حتماً می گفت این گوشی یک فرد کم سواد است و اگر می گفتمی صاحب این گوشی استاد دانشگاه و سردار سپاه است

شاید می‌خندیدید. آری خنده هم داشت، چه استادی و چه سرداری که حرف «ر» را «ز» و حرف «ح» را «خ» می‌نویسد؟
دلیلش را خوب می‌دانم. هفتاد و هفت درصد جانبازی؛ دلیلش ترکش‌هایی بود که از زمان جنگ، سال‌های عشق و حماسه، از منطقه عملیاتی کربلای ۵ در مغز سر و در پشت چشمش جا خوش کرده بودند و باعث شده بود تا چشم راست کاملاً دید خود را از دست بدهد و دید چشم چپ نیز کاهش یابد. البته ارزش مقام جانبازی را خدا تعیین می‌کند و شما این را خوب می‌دانستی و به همین دلیل هیچ‌گاه از آن سخن نگفتی، حتی نزد فرزندان.

* * *

مهربانم! مشکلات جانبازی هیچ‌گاه در روحیه‌ات اثر نگذاشت و چه خالصانه درد و رنج جانبازی را در جهت پیشرفت و اعتلای نظام مقدس جمهوری اسلامی به جان خریدی و چه زیبا زمین را به اهلس و گذاشتی و پر پرواز گشودی تا عید سال ۱۳۹۲ را در جمع یاران شهیدت که سال‌ها انتظار دیدارشان را داشتی حضور پیدا کنی. سلام من را به شهید مسلم و شهیدان پیغان برسان!

* * *

روزی از راه رسید ...

که پدر لحظه بدرودش بود،

پدرم آنکه چو خورشید به ما گرمی داد!

پیش چشمم افسرد!

باغ سرسبز امیدم پژمرد!

اشک نه، هستی من

گشت در جانم و از دیده به رخسار دوید ...

* * *

پدرم! مزارت میعادگاه عاشقانی شده که روزها و شبها برای دیدار
زنده‌ترین‌های این زمین به گلزار شهدا می‌روند. ان شاء الله که خداوند مرگ
من را نیز شهادت در لباس سبز پاسداری در راه دفاع از آرمان‌ها و اهداف
امام راحل و مقام عظمای ولایت قرار دهد.

همچون حاج حبیب باشیم

به قلم: هانیه ناظری
از بستگان سردار شهید

روزها از پی هم می گذرند؛ اما همچنان جای خالی «شما» در میانمان احساس می شود. یادم هست روزی که پیکر پاکتان را در زاهدان تشییع کردیم، دل آسمان هم گرفته بود و نتوانست بغضش را نگه دارد و همراه دوستدارانت در مراسم تشییع پیکرت، های های گریست. حاج حبیب چیزی از خوبی کم نداشت در اخلاق و اخلاص و معاشرت و انفاق و ایثار؛ این بود که دل همه، هنگامه وداعش می سوخت.

خاطراتم را که مرور می کنم غوغایی در قلبم به پا می شود. با خودم می گویم از این پس چگونه می شود «بی حبیب» زیست؟ اما من می دانم و مطمئنم که هستی؛ چرا که شهدا زنده اند.

این جمله مفسر کبیر قرآن و امام العارفین عصر حاضر خمینی کبیر که فرمودند: «شهدا امامزادگان عشقند و مزارشان زیارتگاه اهل یقین است» واقعاً

به من آرامش می دهد؛ چرا که وقتی به حسینیه مزار شهدای شهر «ادیمی» که تو اکنون در دل آن آرام گرفته‌ای پا گذاشتم همان احساسی را داشتم که همیشه وقت وارد شدن به حرم حضرت معصومه سلام الله علیها داشتم. تصویری که از شما در ذهنم می آید فردی است؛ استوار و مقاوم و نیرومند و شاداب. تا قبل از اینکه چهره متبسمتان را درون تابوت بینم حس عجیبی داشتم، انگار پنجه‌ای قلبم را وحشیانه در مشت می فشرد. اما زمانی که آن سیمای خدایی را دیدم؛ قلبم آرام شد. لبخندی که بر لبانت نقش بسته بود حاکی از آن بود که اعمال تو را بهشتی کرده‌اند، همان طور که در کلام امیر مؤمنان حضرت علی علیه‌السلام است که می فرمایند: «انسان اگر از دوستان خدا باشد فردی از خوش چهره‌ترین، خوش لباس‌ترین و خوش‌بوترین افراد او را به بهشت بشارت می دهد.» حبیب، محبوب خدا بود. بیایید همچون حاج حبیب باشیم.

یک روز با سردار

به قلم: مهدی لکزایی
برادر سردار شهید

ساعت نزدیک ۵ است، که صدای اذان صبح را می شنوم؛ از مسجد حضرت ابوالفضل علیه السلام در محله عشرت آباد شهرستان زابل، که نزدیک استادیوم ورزشی شهید حسینی طباطبایی قرار دارد.

نمازم را می خوانم و منتظر می شوم که با حاجی به سمت زاهدان حرکت کنیم. وقتی حاجی رسید، آقای سرگزی راننده و آقای باقری مسئول دفترش هم همراهش بودند، عازم می شویم.

در طول مسیر حواسم به حاجی از راننده بیشتر است، شاید به دلیل جانبازیش، داروهایی که استفاده می کند و ... حاجی استراحت کوتاهی کرد. با صدای حاجی که از ساعت پرسید، متوجه شدم، استراحتش تمام شده. ساعت دیجیتال ماشین، شش و سی دقیقه را نشان می دهد. حاجی، آقای باقری را صدا می زند و می گوید برای کار ... الان تماس بگیر! او هم تماس

می‌گیرد و گوشی را به حاجی می‌دهد. پیگیری کارها در ماشین تا زاهدان ادامه دارد.

درب منزل پیاده می‌شویم، آقای سرگزی و باقری که در دو روز گذشته در زابل همراه حاجی بوده‌اند، خداحافظی می‌کنند. حاجی لباس نظامی‌اش را می‌پوشد و در این مدت صبحانه و داروهایش را می‌خورد. زنگ در به صدا می‌آید، راننده و مسئول دفتر که خداحافظی کردند و رفتند، آقای شبیانی را قبلاً با حاجی در زابل دیده‌ام، اما نمی‌دانستم که او هم مسئول مراجعات حاجی است و حالا دنبال حاجی آمده، دقایقی بعد حاجی از زیر قرآن رد می‌شود و می‌رود.

ماشین عوض شده، راننده هم همین‌طور، داخل ماشین از آقای شبیانی می‌پرسم آقای سرگزی و باقری کجا رفتند؟ گفت آن‌ها الان استراحت می‌کنند تا بعد از ظهر که سردار دوباره بیرون می‌رود همراهش باشند. چند تا جلسه، دیدار مردمی، دیدار با کارکنان، نماز ظهر و عصر، قرائت قرآن، گوش دادن به مسائل و مشکلات سربازان بعد از نماز تا فاصله دفتر، دوباره جلسه بیرون از مجموعه و ... تا اینکه ساعت از سه می‌گذرد! بر می‌گردیم سمت خانه.

بعد از نهار است و من خیلی خسته شده‌ام، حاجی دوباره داروهایش را می‌خورد و آمپولی هم دارد که خودش تزریق می‌کند. دراز می‌کشم ساعت را با چشمان خواب‌آلود نگاه می‌کنم، چهار و نیم است، تلویزیون شبکه هامون اخبار استان سیستان و بلوچستان را نشان می‌دهد و حاجی نگاه می‌کند.

اخبار تمام نشده بود که دیدم حاجی لباس شخصی می‌پوشد، من را که خواب‌آمان نداد ... ساعت از هفت گذشته که بیدار شدم، از آقا جعفر پرسیدم حاجی کجاست؟ گفت رفت جلسه. کی می‌آد؟ ۱۰، شاید ۱۱، شاید هم ۱۲.

کارهایم را انجام می‌دهم و مشغول تماشای تلویزیون می‌شوم، ساعت از ۱۱ گذشته که حاجی می‌آید. داروهایش را این بار بیرون خورده، حالا نوبت من رسیده بود، پرسید خیر مراسم را نوشتی؟ روی سایت گلزار شهدای ادیمی هم گذاشتی؟ برای آقای ... زنگ بزن پیرس کاری که قرار بود انجام بدهد، چی شد؟ انجام داده؟ ببین حاج رضا چه کار کرد؟ کارها را انجام داد؟ گزارش می‌دهم و در آخر حاجی می‌گوید «وبلاگ مرتضی ۴۳» را دیدی؟ به نظرت چگونه؟ می‌گویم خوب است! به ذهنم خطور می‌کند که با این همه مشغله باید وبلاگ هم راه بیندازی! مرتضی، اسم یکی از بچه‌های حاجی بود که بیش از چند روز مهمان دنیا نبود، نه حالا که خیلی وقت پیش؛ فکر کنم سال ۶۹، چیزی حدود دو دهه قبل، به دنیا آمد و نماند و رفت، اما انگار یادش را در دل حاجی باقی گذاشته، با خودم فکر می‌کنم که بعضی دلها چقدر مهربان‌اند! خوب حالا می‌ماند چهل و سه، نگاهی به حاجی می‌کنم و با دیدن محاسنی که خیلی زود سفید شده‌اند، به ذهنم سنش خطور می‌کند و می‌گویم، لابد چهل و سه هم ستان است! با لبخندی تأیید می‌کند. (البته در زمان تأسیس وبلاگ، یعنی سال ۱۳۸۵)

ساعت یک شب است، کیفش را می‌آورد و چند پرونده و نامه و کاغذ از داخل آن برمی‌دارد و به من هم می‌گوید چند کتاب برایش از کتابخانه‌اش بیاورم که فردا سخنرانی دارد، می‌آورم و بعد هم می‌روم و می‌خوابم، اما او همچنان بیدار است و مشغول کار.

بر خلاف شب گذشته، این بار با صدای تلاوت قرآن حاجی از خواب بیدار می‌شوم و آماده نماز اما حاجی کی خوابید؟ کی بیدار شد؟
روز از نو آغاز می‌شود و حاجی همان حاجی دیروز!

■ گفتار دوم

ابیاتی در رثای حبیب

حبیب غزل‌های من

نرجس کیخا

وقتی مدار فکر تو پرهیز می‌شود
یکباره چشم حادثه‌ها تیز می‌شود
«اسفندیار» واژه من چشم باز کرد
شعر آن روایتی است که ناچیز می‌شود
«سردار» من! «حبیب» غزل‌های من شدی
در من محبتی است که لبریز می‌شود
یک هاله در خواب تو باشم کفایت است
اما، خدای خواب تو «چنگیز» می‌شود
صد بار جنگ کردی و چنگیز کشته شد
عمرت سوار واژه «شبدیز» می‌شود
این خواب تا حوالی تعبیر رفته بود
دیدم حوادثی است که سرریز می‌شود
چشمت حکایتی است که گویی نگفته ماند
معنا برای چشم تو پرهیز می‌شود
بعد از تو واژه‌های قافیه یاری نمی‌کنند
در من جهنمی است که «تب ریز» می‌شود

آیینۀ دل

عباسعلی صباغ زاده

شام تاری شد به دوران از غم هجران تو
 خاک غم بنشسته بر روح و دل از فقدان تو
 خال حسن و حال رعایت به دل آینه شد
 کی رود از خاطر، افسانۀ کیوان تو
 ردّ پایت، طاق نصرت گشته در میدان جنگ
 گوی و میدان گوید از هنگامۀ چوگان تو
 در حدیث باورِ دل، عشقِ مجنون تو شد
 تا بجوید راز و رمز شاخص چشمان تو
 ترکش آهن که جاخوش کرده بر جان و تنت
 تا بجوید طعم جام از چهرۀ خندان تو
 حک شود نقش تو بر دامن میهن استوار
 می نویسد صفحه تاریخ از کیهان تو
 بی تملق سینه های خلق می جوید تو را
 سخت و دشوار است از خاطر رود دوران تو
 بستری شد آه سرد و حسرت اشک و سرشک
 هم برای حجلۀ مسلم و هم پیغان تو

بستن بار سفر، اندوه و محنت آورد
خاک غم پاشیده بر سر، ملک سیوستان تو
همنشین قدسیان گشتن، حبیبم زود بود
وقت گل از بوستانت بود، نی پایان تو

گل بی خار

رضا گل محمودی

سروده شده با لهجه سیستانی

خونه و ده شهیدو چش وره ا که بره ای دیدار
 بیاکه سر سال و ماهه نوشته نو بره پیش اوشو سردار
 حبیبه مردمه سیستو بودی ونموده جانونه
 زوده بگشتی حبیبه خاصه حق و ما بشده بی یار
 همه ساله و یادبوده شهیدو ستاده دی وریا
 ای له اگجایی که ودی نمشی تو ای گله بی خار
 قد ونموده تو نموده تمومه مجلسه ما بو
 گپ و تدبیره تو مشکل گشای جمع در هر کار
 مزار و یادمان و مسجد و آبادیی امجا (گلزار شهدای ادیمی)
 تلاش و زحمته خود تو بودک ای سروره بیدار
 امه مردم و یاد بوده شهیدو نو و یاده تو
 ای له جمع شته از شو تشکر داری خوب کردار؟
 ای خوب گپه ی هر پرچمه سرداره که زمی موند
 اونه سرداره دگه و مداره نو مره وره هموار
 وله هر گل که بوی خود خا داره جا تو خالی ی

که نی ی مثل تو ونموده مردمدار ایچ غمخوار
بیانو یگ له دگه تدبیره بکو کاره ناتمومه خا
بیانو گپه خوشه موندنی خا ورما بکو تکرار
تو نو فیضه خداو هم جواری شهیدوتو
ما نو دل خوردی ی یکه شتنه محروم از دیدار
خدا مزد جهادتره بهشته خاصه خود خا بکه
رضا ره گاه گاهه یگ نگاهه داری ای سردار؟

گل بی خار

رضا گل محمودی
سروده پیشین به زبان فارسی

به راحت چشم می‌دارند یاران را کنی دیدار
در این آغاز سال نو روی دیدارشان سردار
همه سیستانیان را تو حبیبی محترم بودی
خدا را زود گشتی تو حبیب خاص و ما بی یار
به یاد شهیدان بوده‌ای برپا همه ساله
کجا هستی کنون نادیدنی گشتی ای گل بی خار
مزین داشت سرو قد تو هر مجلس ما را
کلام و فکرتان مشکل گشای جمع در هر کار
همین مجموعه ی فرهنگی و گلزار آن خوبان
تلاش و زحمت بوده است ای بیدار
تمامی مردمان بر یاد تو یا شهیدانت
بین جمعند و بنما شان تشکر ای بهین کردار
چه نیکوست هر پرچم ز سرداری اگر جا ماند
آن را سردار دیگر برگرفت و رفت هموار
ولی هر گل که دارد بوی خودش را جای تو خالی است

نباشد همچون تو والای مردم دار هم غمخوار
بیا تدبیر کن آن ناتمامی کارهای نیک
بیا و ان حرف های ماندگاری را نما تکرار
تو و فیض خدا و همجواری شهیدانت
و ما و بی کسی و رنج محرومی از دیدار
خدا مزد جهادت را بهشت خاص خود داده است
رضا را گاهگاهی یک نگاهی داری ای سردار؟

چه سان به خواب رفتی که خنده بر لب توست

شهناز پیغان

اگر چه ترا به تن شصت و اندکی یار است
 بیا و ببین که سما در عزای تو خونبار است
 تو خود وجود رفته ز نظرها شدی
 تو در سفر و مسافر تو پیغان است
 شده مصادف اربعین تو در روز بسیج
 برای این نبودن تو جنون در استان است
 چه سان بخواب رفتی که خنده بر لب توست
 فراغ تو شرار تمام آلام است
 اگر چه ترا به تن شصت و اندکی یار است
 به پنجمین روز عید، مدینه گریان است
 نبود فاصله‌ای برای فاطمه و در
 چنان که روح تو بر مسلم تو مهمان است
 تو کز سلاله امدادگران عاشوری
 چگونه یزید از قدم های حر حیران است؟
 شنیده‌ام که خوانده است حسین (ع) شعر شیعته
 نظر نموده حتماً به برادری که جانباز است

اگر چه تو را به تن شصت و اندکی یار است
کدام را کنم بیان که فضایل تو بسیار است
چه مانده است بخاطر در آن ششمین حضور
که این چنین وجود تو در هفتمین به تکرار است
چه شاکرند شهیدان از این قرار مقام
تو رفته‌ای و نیست یادمان که امسال است
خزان برفت و بازنگشته‌ای به این دیار
بسان جواد، عمر ما نیز رو به پایان است
اگر چه ترا به تن شصت و اندکی یار است
سپردمت به خدا بخدا سپردنت چه دشوار است

سفر هور

پرویز لکزاییان فکور

ای حبیب دل ما از چه ز ما دور شدی^۱
 تو که خود نور بُدی بار دگر نور شدی
 سفر هور نمودی و ز یاران ماندی
 همه دانند که سی سال چه رنجور شدی
 حور این هور بدیدی و تماشائی بود
 عاشق و دلشده وصل به آن حور شدی
 گرچه آن چشم یقین بین جهانیان نبود
 گفت سلمان که یمینت به یسار جور شدی
 هل حب الوطنت بر دل و دلها بنشست
 زین سبب معرکه گردان همین سور شدی

۱. استاد پرویز لکزاییان فکور در ابتدای این شعر که آن را در وبلاگش (<http://parvizlak.blogfa.com>) منتشر کرده آورده: «دیشب، هشتم فروردین ۱۳۹۲ حجت الاسلام والمسلمین دکتر نجف لکزایی دانشیار و رئیس محترم پژوهشکده علوم و اندیشه سیاسی و معاون فرهنگی مجمع جهانی اهل بیت(ع) به همراه دکتر شریف لکزایی و حاج سلمان لکزایی فرزند ارشد سردار سرتیپ شهید حاج حبیب به منزل حقیر تشریف آوردند. تشکر از لطفشان. صحبت‌های گوناگون و صحبت از فراق آن یار سفر کرده و صحبت از فراخوان نخستین همایش یادواره سالگرد آن سردار شهید در مهر ۹۲... پس از رفتن آن عزیزان به بستر می‌روم اما خواب به سراغم نمی‌آید پشت کامپیوتر می‌نشینم و ...»

تو که همگون شده بودی شهدا را عمری
حال گوئی که به خیل شهدا غور شدی
سالها بر سر گلزار شهیدان رفتی
آخر الامر خودت موسی این طور شدی
من نه خود داغ جگرسوز تو در دل دارم
بلکه زخم جگر محرم و هر دور شدی
زودتر از من دلتنگ گذشتی رفتی
رفتگی و بر شهدای تاسوکی پور شدی

ای لبالب از یقین

محمد هدایتی

ای هشدار	ای تلنگر، ای	ما همه خواب و تو تنها بیدار
سردار	آسوده بخواب	درد زخمت را به من بسیار
سردار	رهرو راه حسینی	شیر سرباز خمینی
سردار	آسوده بخواب	ای دلاور، پایدار
سردار	ای لبالب از یقین	ناجی فتح المبین
سردار	آسوده بخواب	گوش دل داده به یار
سردار	بر دل زخمی کشید	داغ فرزند رشید
سردار	آسوده بخواب	سررسید این انتظار
سردار	ماتمی دلسوز بود	این جدایی زود بود
سردار	آسوده بخواب	دل نمی‌گیرد قرار
سردار	اشک غمگینت چو بحر	داغ سنگینت به شهر
سردار	آسوده بخواب	می‌زند چون ابر سنگین بهار

حریم سرداران

محمد گل حسین زهی

ثنا و حمد بر آن ذات یگانه
که قرآن هر چه گویندش همانه
گرامی باد این روز همایش
تمامی با دعا و با نیایش
قدم رنجه شدند در حومه خاش
که بودش لکزایی ما بین ما کاش
گشاییم ما ز لکزایی سخن را
بیفزودیم تاریخ کهن را
لباس رزم پوشید در سپاهی
که دشمن را کشاندش تا تباهی
چنان در جبهه کردش استقامت
که شد جانباز نشان با شهامت
بفرمان امام لبیک گویان
که همچون حیدر آمد مرد میدان
زدند صدامیان را آن زهر نیش را
بداد در سنگرش یک چشم خویش را

مرامش با صفا و با سخا بود
 بگفتار امامش با صفا بود
 به نرمی صحبتش با هر نفر بود
 ز احوال ضعیفان با خبر بود
 ز بهر انقلاب فردی امین شد
 بشد سردار سپاه را جانشین شد
 نبود بیمار به تهران رهسپار شد
 به مقصد چون رسید راضی زیار شد
 در آن مجلس که هم‌زمان جوارش
 بنا گه شد شهیدی افتخارش
 برفتند لکزایی آن پیر استان
 به جایی تا ابد هشتش گلستان
 به رفتار و عمل کارش ثواب بود
 که یک سرباز برای انقلاب بود
 به آخر خسته بود چون پیک خفتند
 صدا زد مسلمش لبیک گفتند
 که در سیستان مسلم در جوارش
 بسی خندان برفت دیدار یارش
 به شرق و غرب بگوئیم این جواب را
 جهان صادر کنیم این انقلاب را
 حراسی نیست ز آمریکا و یاران
 که ایران هست حریم سربداران
 حماس از سوی ما یک حربه‌ای را

به اسرائیل نشان داد ضربه‌ای را
حمایت می‌کنیم از مردان غزه
که در آریم کاخ سفید را به لرزه
بگوئیم تبریک و تسلیت تمامی
شهیدان لکزایی یادش گرامی
درود کلاً فرستیم ما ز اینجا
محمد انور است خادم در اینجا
محمد انورم در این دیارم
به یاد لکزایی خدمتگذارم

■ گفتار سوم

خاطراتی از حبیب

مطلبی که میخوانید، گفت‌وگوی پایگاه اطلاع رسانی دانا با همسر سردار شهید لکزایی، از زندگی در کنار مردی است که معتقد است «همیشه زنده می‌ماند».

خبر شهادت «حبیب» از قبل نوشته شده بود

اشتیاقش به جبهه مرا از گلایه منصرف کرد

جنگ شروع شده بود و از همه گروه‌های سنی به جبهه می‌رفتند. همه رفتن به جبهه را برای خودشان تکلیف می‌دانستند. شش روز از ازدواجمان گذشته بود که همسرم حاج حبیب، عزم رفتن به جبهه را کرد. باور رفتنش برایم سخت بود؛ چند دفعه خواستم منصرفش کنم اما وقتی دیدم با چه اشتیاقی کوله پستی‌اش را می‌بندد به خودم اجازه حرف‌زدن در این باره را نمی‌دادم. یادم هست بعد از اعزامش همیشه رو به روی تلویزیون می‌نشستم و اخبار جبهه و جنگ را دنبال می‌کردم. شب و روزم دعا کردن برای رزمنده‌ها شده بود. مونس شب‌های تنهاییم سجاده‌ای بود که همیشه رویش نماز می‌خواندم.

چهل و پنج روز با چه سختی گذشت. یک روز در حیاط در حال آب دادن به گل‌های باغچه بودم که در باز شد؛ صورتم را برگرداندم، باورم نمی‌شد حاج حبیب جلوی چشمانم باشد. از دیدنش بسیار خوشحال شدم؛ او به خانه آمد اما انگار که روحش میان دوستانش در جبهه بود. صحنه‌های جبهه و جنگ که از تلویزیون پخش می‌شد نگاه می‌کرد و اشک در چشمانش جمع می‌شد؛ دلم گواهی می‌داد که حاجی دوباره عزم سفر کرده بود؛ می‌دانستم که اگر بخواهد کسی جلودارش نیست. این بار هم رفت و بعد از چند ماه برگشت.

در آن سال‌ها خداوند دو فرزند به نام‌های «سلمان» و «میثم» به ما داده بود. بعد از مدتی برای چندمین بار حاج حبیب آماده رفتن به جبهه بود. من و دو فرزندم او را بدرقه می‌کردیم. رفتن حاجی برایمان عادت شده بود. چند وقتی گذشت؛ یک شب در خواب حاج حبیب را دیدم که زیر باران ایستاده و تمام بدنش خیس شده است؛ به او گفتم: «حاج حبیب، خیس می‌شوی؛ برو داخل خانه.» خندید و گفت: «باران رحمت خداست.»

از خواب پریدم خیلی نگران شدم روز بعد که برای تشییع پیکر شهدا رفته بودم یکی از خواهران بسیجی به نام خانم پودینه کنارم آمد و گفت: خانم لک‌زایی! خبر دارید که شوهرتان مجروح شده است؟ خشکم زد؛ انگار تمام دنیا روی سرم خراب شده باشد؛ پاهایم سست شد؛ انگار نای ایستادن نداشتم؛ آن‌قدر گریه کردم که از هوش رفتم.

ماجرای مجروحیت شدید شهید لک‌زایی

پیگیری کردم و فهمیدم یکی از دوستان صمیمی‌اش به نام حاج یوسف او

را به خانه خودش در زاهدان برده است. از زایل به زاهدان رفتیم؛ فرزندانم وقتی پدرشان را دیدند نشناختند. حاجی یک چشمش را از دست داده بود و تمام بدنش سوخته بود و آبله زده بود.

بهرتر که شد ماجرای مجروح شدنش را برای ما تعریف کرد و گفت: «اول چشمم مجروح شد. یادم می‌آید وقتی زخمی شده بودم، اسلحهٔ بدون فشنگم را محکم گرفته بودم، تا اینکه یکی از رزمندگان اسلحه‌ام را از دستم گرفت و من به او تحویل دادم. بعد از مجروحیت یکی از رزمندگان به من کمک کرد تا کمی به عقب بیایم. البته او بعداً اسیر می‌شود و من هم با توجه به خمپاره‌ای که کنارمان اصابت کرد بیهوش شدم. وقتی به هوش آمدم متوجه شدم گوشه‌ای افتاده‌ام، اما نمی‌دانستم شب است یا روز، نمی‌دانستم کجا هستم، اسیر شده‌ام، هیچی نمی‌فهمیدم. احساس کردم پهلویم خیلی درد می‌کند و متوجه شدم ترکش‌های خمپاره پهلویم را پاره کرده‌اند و یک شکاف به اندازهٔ یک کف دست در پهلویم ایجاد شده است. به زحمت نشستم.

چند باری تلاش کردم بلند بشوم، تا این که توانستم سرپا بایستم. نمی‌دانستم به کدام سمت باید بروم. یکی از چشم‌هایم به شدت مجروح شده بود، چشم دیگر من هم از خون پر شده بود و هیچ جا را نمی‌دیدم. تلو تلو می‌خوردم و پاهایم را با زحمت به زمین می‌کشیدم. پاهایم قبل از عملیات زخمی شده بود، به همین دلیل به جای پوتین، دم‌پایی می‌پوشیدم، دم‌پایی‌ها هم از پایم درآمده بود و پاهایم به شدت می‌سوخت، اما نفهمیدم از آسفالت داغ است یا از قیر و باروت. تا این که بعد از مدتی توسط رزمندگان به عقب منتقل شدم و بعد هم برای مداوای بیشتر به بیمارستان مرحوم آیت الله کاشانی در اصفهان منتقل شدم.»

ایشان می گفت «من بعد از چهار روز به هوش آمده‌ام. و بعداً متوجه شدم که از طرف لشکر ۴۱ ثارالله به سپاه شهرستان زابل فکس فرستاده‌اند که فلانی شهید شده است».

دردهایش را از من پنهان می کرد

اگرچه حاجی انسانی صبور بود؛ اما شب تا صبح ناله می کرد. وقتی به کنارش می رفتم لبخندی می زد و می گفت خانم شما نگران نباشید من خوبم و دردش را از من پنهان می کرد.

خداوند به ما ۵ فرزند عنایت کرد؛ یک دختر و چهار پسر. یکی از پسرانم که «مسلم» نام داشت جوان متعهد و با اخلاقی بود که طلبه بود و در حوزه علمیه قم درس می خواند. شش ماهی می شد که به دیدن ما نیامده بود. زنگ زد و گفت: مادر! من برای عید به دیدنتان می آیم. خوشحال شدم و چشم به راه بودم. پسر از قم به زاهدان آمده بود و از آنجا به همراه عمو و دایی و عمه‌اش به طرف زابل حرکت کرد که ۲۵ اسفند ۱۳۸۴ در بین راه توسط اشرا (عبدالمالک ریگی و گروهکش) اسیر شده و به همراه دایی اش «حجت‌الاسلام والمسلمین نعمت الله پیغان» و عده‌ای دیگر به شهادت می‌رسد.

تنها کسی بود که در شهادت فرزندمان و برادرانم به من آرامش می داد اگرچه یکی از برادرانم به نام «حسینعلی» سال‌ها قبل توسط اشرا و تروریست‌ها در منطقه بلوچستان در حین مأموریت به شهادت رسیده بود اما داغ از دست دادن فرزند و این برادر نیز برایم بسیار سخت‌تر بود و تنها کسی که مرا آرام می کرد سردار شهید لک‌زایی بود.

شهید لکزایی، بسیار صبور بود و تمام زندگی اش در خدمت مردم و سپاه بود. با آن همه مجروحیت ولی باز هم هیچ وقت نمی گفت خسته ام. ایشان سخت کار می کرد و سرلوحه و الگوی خیلی از جوانان و مردم استان بود. در همه مراسم ها حضور داشت. می دانستم مردم قدر زحماتش را می دانند. او پدر همه یتیمان استان سیستان و بلوچستان بود. سردار امید همه دل های بیچارگان و بی کسان بود و شاید به همین خاطر بود که خداوند در حالی که قرار بود بیست و پنج سال پیش به شهادت برسد به او نفس دوباره ای داده بود تا برای مردم خدمت گذاری کند و ایشان هم همیشه در صحبت هایشان به همین امر اشاره می کرد و می گفت «خدا مرا زنده نگه داشته است تا خودم را وقف خدمت به مردم کنم.»

در یک کلام او مردی است که همیشه زنده می ماند.

تندیس تواضع

به روایت: سرهنگ پاسدار موسی جهانتیغ
مدیر آموزش و جانشین سازمان بسیج کارگری
سپاه سلمان استان سیستان و بلوچستان

در سال ۱۳۷۹ بنده به عنوان بازرس کاروان زائران حرم مطهر رهبر کبیر انقلاب اسلامی امام خمینی از زاهدان به تهران معرفی شدم. شهید معظم سردار لکزایی در جلسه اعظام کاروان حضور داشت در آن جلسه من به ایشان پیشنهاد کردم که زائران علاوه بر زیارت حرم امام خمینی زمان برگشت از تهران به زیارت حضرت معصومه و حرم امام رضا هم بروند که این شهید بزرگوار پیگیری نمودند و از آن زمان این کار انجام می شود.

* * *

در هفته بسیج کارگری پیرو بیانات مقام معظم رهبری و نامگذاری سال ۱۳۹۱ به «سال تولید ملی، حمایت از کار و سرمایه ایرانی» مقرر شده بود تا هم زمان با سراسر کشور در پایان نماز جمعه در تاریخ ۸ اردیبهشت ماه ۱۳۹۱ قطعنامه‌ای قرائت گردد. من به همراه شهید معظم سردار لکزایی

جانشین سپاه سلمان از درب دفتر نماینده مقام معظم رهبری و امام جمعه معزز زاهدان که اعضای شورای تأمین استان وارد می‌شوند وارد شدیم. قطعنامه را خود تحویل رئیس ستاد نماز جمعه دادم که بیش از ده دقیقه طول کشید. هنگامی که برگشتم دیدم سردار لکزایی از همان زمانی که اقدام به تحویل قطعنامه کردم تا زمان برگشتنم در زیر گرما در محوطه ساختمان اداری منتظر من ایستاده بودند. خوشبختانه قطعنامه به خوبی قرائت شد و مردم با شعارهای «الله اکبر، جانم فدای رهبر و مرگ بر آمریکا» حمایت خود را از این قطعنامه اعلام کردند.

* * *

شهید معظم سردار حبیب لکزایی، استاد اخلاق، جانباز، پدر شهید، اسوه صبر و مقاومت، متواضع و فروتن بود. در تاریخ مهرماه ۱۳۹۱ خدمت ایشان رسیدم که حکم مأموریت کشوری مرا جهت شرکت در دوره آموزشی فرماندهان بسیج کارگری سراسر کشور که در مشهد مقدس برگزار می‌شد، امضا نماید. حکم را امضا کرد و گفت مرا حلال کنید و برایم دعا کنید. مثل اینکه شهادت ایشان برای ایشان الهام شده بود. سرانجام هنگامی که در دوره آموزشی در مشهد مقدس بودم به من خبر دادند سردار لکزایی به شهادت رسیده است.

سفرت مبارک ای گل

به روایت: زهرا پیغان
فرزند شهید حجت الاسلام و المسلمین نعمت الله پیغان
و خواهرزاده حبیب دلها

کادو

دایی همیشه به مناسبت‌های مختلف به افراد فامیل کادو و عیدی می‌داد. یادم هست که یک بار به ما بچه‌ها بسته‌های فرهنگی درباره مهدویت داد که خیلی جالب بود. روز معلم هم به معلم‌ها و اساتید فامیل کادو می‌داد. به بچه‌هایی که معدلشان ۲۰ می‌شد و یا در آزمون مدارس قبول می‌شدند هم کادو می‌داد و این باعث تشویق بچه‌ها به درس می‌شد.

گریه

شب تاسوکی من و مامان از جاده رد شدیم و پس از عبور چند ماشین بالاخره یک ماشین، جلوی پای مادرم که وسط جاده رفته بود، ایستاد. ما سوار ماشین شدیم و فهمیدیم که راننده از دوستان دایی حبیب است. با دایی

تماس گرفتیم و دایی که زایل بود به سرعت به طرف تاسوکی راه افتاد. ما بین راه دایی را دیدیم و بعد از اینکه مادرم جریان را برای دایی شرح داد، به گفته دایی ما به خانه بابا بزرگ (بابای مامان) رفتیم و شب هم آنجا ماندیم. صبح مامان به منزل دایی رفته بود و چون من خواب بودم، بیدارم نکرده بود. وقتی داشتم کم کم بیدار می شدم، احساس کردم صدای گریه بلند بلند و با ناراحتی و غم زیاد، فضای خانه را پر کرده است. آرام از زیر پتو بیرون آمدم و با صحنه عجیبی روبرو شدم. دایی داشت گریه می کرد و خیلی ناراحت بود. برای من خیلی تعجب آور بود چون تا آن موقع دایی را در آن حال ندیده بودم. مات و مبهوت داشتم به دایی نگاه می کردم و چون سرم زیر پتو بود دایی متوجه من نشد.

اعتماد به نفس

دایی حبیب وقتی من هشت سالم بود پیشنهاد داد که من دلنوشته‌ای درباره پدرم در مراسم بزرگداشت شهدا که در پنج شنبه آخر سال هر سال برگزار می شود، بنویسم و بخوانم. حساسی حواسش بود که حتماً تمرین کنم و با تشویق، باعث بالا رفتن اعتماد به نفسم شد؛ همین باعث شد که من مقالات دیگری را در جاهای دیگر ارائه بدهم و در این زمینه موفق باشم. راهشان پر رهرو، یادشان گرامی و روحشان شاد.

تشنه دانستن بود

به روایت: امیرحسین جهانتیغ
عضو شورای عالی قشر بسیج دانش آموزی
استان سیستان و بلوچستان

قبل از دیدار سردار لکزایی، دانش آموز بودم و بعد از آن دانشجو شدم. ماه مبارک رمضان بود در آن زمان دانش آموز بودم و هنوز نتایج کنکور نیامده بود. قرار شد جلسه‌ای بین فرمانده سپاه استان و اعضای هیئت رئیسه اقشار بسیج استان برگزار شود. من هم عضو همین مجمع و کوچک‌ترین عضو آن می‌باشم. قبل از اجرای جلسه اعضای هیئت رئیسه در دفتر سردار لکزایی گرد آمدند.

چند برگه در دستان سردار لکزایی بود که در آن دستور کار و اهداف هیئت رئیسه نوشته شده بود. ایشان با یک خودکار در حال خط کشیدن زیر نکات مهم بود. ایشان قبل از تشکیل جلسه اصلی می‌خواستند کاملاً دقیق با اهداف و رویکردهای آن آشنا شوند. این درایت و تشنه دانستن بودن ایشان برای من که دانش آموز بودم، درسی شد در جهت کسب دانش و هم اکنون هم

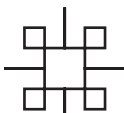
که دانشجوی پزشکی هستم سعی می‌کنم این روحیه را در خودم حفظ و تقویت کنم.

* * *

ماه خرداد بود؛ جلسه‌ای تشکیل شد که همه اقشار بسیج در آن حضور داشتند. قرار بود این جلسه اعضا هیئت رئیسه اعضای بسیج استان با رأی‌گیری همه بسیجیان دعوت شده از اقشار انتخاب شود. سردار لکزایی هم در آن جلسه حضور داشتند. هر کسی که برای هیئت رئیسه کاندیدا می‌شد به او ۵ دقیقه فرصت سخنرانی می‌دادند.

در اواخر جلسه که من به عنوان عضو شورا عالی قشر بسیج دانش‌آموزی استان کاندیدا شدم وقت کم بود و سخنانم زیاد. شروع به سخنرانی کردم و در ابتدا از اهمیت بسیج و ولایت فقیه سخن گفتم. سردار لکزایی دقیق به سخنانم توجه می‌نمودند. در حین سخنرانی یکی از مسئولان اجرای آن جلسه به دلیل کمبود وقت می‌خواست از ادامه سخنرانیم صرف نظر کنم که سردار لکزایی به آن مسئول گفتند صبر کن! به این ترتیب علاوه بر سخنرانی به معرفی و بیان سوابق پرداختم.

برای من جالب بود که با وجود اطلاعات زیاد باز هم ایشان به سخنانم توجه می‌نمودند. به این ترتیب با بلند نظری سردار لکزایی که به من فرصت معرفی و بیان سوابقم را به اقشار محترم بسیج دادند با رأی اعضا به عنوان عضو هیئت رئیسه بسیج اقشار استان انتخاب شدم.



فصل چهارم

با مهمانان حییب

■ گفتار اول

حبیب شقایق‌ها

یادشقایق‌ها^۱

با صدای نماز خواندن بابا از خواب بیدار شدم. چشمانم را باز کردم. نور لامپ چشمانم را اذیت کرد. برای لحظه‌ای آن‌ها را بستم. صدای «قل هو الله احد» بابا، قدرت بیشتری برای جدا شدن از رختخواب به من داد. ملحفه را از روی صورتم، کنار کشیدم، بلند شدم وضو گرفتم و به اتاق برگشتم و نماز خواندم. آسمانی و سبک بال شدم. و با کمک خواستن از خدا، با امید و انرژی بیشتری، آماده یک روز تازه شدم.

مادر سفره صبحانه را پهن کرده بود. پدر زودتر از من سر سفره نشسته بود. سلام کردم و کنارش نشستم. بوی تخم مرغ محلی اشتهايم را بیشتر کرد. بابا استکان چای را از مادر گرفت و جلویم گذاشت. تشکر کردم و با گفتن «بسم الله» شروع به خوردن کردم ...

بابا در حال آماده شدن برای بیرون رفتن بود. اما لباس‌های همیشگی اش را

۱. این داستان در آرشیو سردار شهید حاج حبیب لکزایی موجود بود؛ اما نام نویسنده آن معلوم نیست. تلاش مؤسسه فرهنگی و هنری عرشیان کویر تاسوکی هم برای کشف نویسنده نتیجه نداد. تقاضا می‌کنیم نویسنده محترم یا کسانی که وی را می‌شناسند با مؤسسه عرشیان تماس بگیرند.

نپوشید. لباس خوش نقش بسیجی‌اش را بر تن کرد. چفیه‌اش را برداشت و از عطر سجاده به آن زد. سپس آن را دور گردنش پیچید. فهمیدم خبری است. چون بابا همیشه در مناسبت‌های مهم این لباس را می‌پوشید. با کنجکاوی پرسیدم: بابا کجا می‌روی؟

جواب داد: گلزار شهدا.

با تعجب گفتم: امروز چهارشنبه است. معمولاً پنج‌شنبه گلزار شهدا می‌رویم! لبخندی زد و گفت: پسر! برای کمک می‌روم. اگر تو هم خواستی کمک کنی می‌توانی با من بیایی.

بعد از کمی این پا و آن پا کردن گفتم: شما بروید من بعداً با رضا می‌آیم.

پدرم به همراه کریم آقا، (همسایه دیوار به دیوارمان) رفتند.

دوچرخه‌ام را برداشتم و به طرف خانه رضا که یک کوچه آن طرف‌تر از خانه ما بود حرکت کردم.

رضا فرزند شهید است. پدرش را در حادثه تروریستی تاسوکی از دست داده. تاسوکی منطقه‌ای بین دو شهر زابل و زاهدان است. فاجعه تاسوکی، کربلایی دیگر بود که قلب ملت ایران را آزرده. خفاش صفتان مزدور آمریکا و صهیونیسم، با قساوت قلب در مقابل چشمان وحشت زده زنان و فریادهای دلخراش مادران و کودکان حیرت‌زده، مردان، جوانان و نوجوانان بی‌گناه را با فجع‌ترین وضع ممکن، به کنار تپه هدایت کردند و پس از بستن چشم و دست و دهان قربانیان، آن‌ها را به رگبار گلوله بستند.

یکی از آن مردان، پدر رضا بود که در مقابل چشم‌های او و مادرش به شهادت رسید. مدت‌ها طول کشید تا از نظر روحی به حال طبیعی برگشت. هنوز وقتی صدای گریه و ناله‌هایش یادم می‌آید که در روز تشییع جنازه پدرش چطور فریاد می‌زد، تنم می‌لرزد ...

در همین افکار بودم که به خانه رضا رسیدم. زنگ زد. زهرا کوچولو در حالی که چشم‌هایش را می‌مالید، در حیاط را باز کرد و سلام کرد. گفتم: علیک سلام دختر خوب، رضا خونه است؟ جواب داد: نه!

با خودم گفتم یعنی کجا رفته؟ سپس از زهرا پرسیدم: خانم کوچولو! نمی‌دونی کجا رفته؟

زهرا گفت: من خواب بودم، وقتی بیدار شدم نبود.

بعد از خداحافظی سوار بر دوچرخه‌ام حرکت کردم که متوجه تغییراتی در شهر شدم. عکس‌های شهدا زینت بخش شهرمان شده بود. انگار جانی تازه به شهر بخشیده بودند. به یاد مراسم فردا افتادم. دلم طاقت نیاورد، به طرف گلزار شهدای حضرت رسول اکرم(ص) حرکت کردم. با قدرت رکاب می‌زدم، عرق شرشر از سرو رویم می‌ریخت. دیگر چیزی نمانده بود، وقتی به آنجا رسیدم بهت زده شدم، باور کردنی نبود، برخلاف اینکه فکر می‌کردم در گلزار شهدا کسی نیست، خیلی‌ها آمده بودند. چند نفر از بچه‌های مدرسه و ده‌ها بسیجی و پاسدار، همه و همه در آنجا بودند و محل را برای برنامه فردا آماده می‌کردند. همانطور که رکاب می‌زدم خودم را وسط محوطه گلزار شهدا دیدم. با صدای رضا به خودم آمدم که گفتم: حمید جان! آرام‌تر ...

ترمز گرفتم از دوچرخه پایین پریدم، به پدرم نگاه کردم که روی نردبان در حال نصب عکس شهدا بود. دستش را برایم تکان داد. من هم برای او دست تکان دادم. رضا به طرفم آمد و سلام کرد.

جواب دادم: سلام، خسته نباشید. شما کی آمدید؟

گفتم: ساعت ۷ صبح!

گفتم: اگر به من هم می‌گفتید با شما می‌آمدم. هنوز حرفم تمام نشده بود

که گفت: دیروز آمدم، خونه نبود! کمی فکر کردم، درست می‌گفت. من دیروز با پدرم به مزرعه رفته بودم. همانطور که دوچرخه‌ام را به دیوار تکیه می‌دادم، ادامه دادم: دوست دارم کمک کنم. بگو چه کاری از من ساخته است؟

رضا گفت: بزرگ‌ترها کارهای اصلی را انجام می‌دهند و ما هم به آن‌ها کمک می‌کنیم. و بعد با اشاره به قاسم و علی ادامه داد: آن‌ها نردبان را جا به جا می‌کنند. امیر و عباس هم چای و آب سرد به بسیجی‌ها تعارف می‌کنند. من و شما هم می‌توانیم محوطه را تمیز کنیم.

به اطرافم نگاه کردم، هر کسی سرگرم کاری بود، همه‌اش به خاطر برنامه‌ریزی و مدیریت «حاج آقا لکزایی» بود. از دور دیدمش و به طرفش رفتم و سلام کردم، سلامم را با لبخندی گرم پاسخ داد. نگاه عمیق و پدرا نه حاج آقا و اینکه چقدر بی‌آلایش میان مردم آمده بود و هر کاری که از دستش بر می‌آمد، انجام می‌داد تأثیر زیادی رویم گذاشت تا جایی که در ساعت‌های اول، حال و هوای خودم را نمی‌دانستم و با تمام وجود درک کردم که نیتش خالصانه است و می‌خواهد صفا بخش روح جوانان شهرمان باشد. به چهره‌اش که نگاه کردم آثار جنگ در آن پیدا بود، چون یکی از چشم‌هایش را در راه خدا هدیه کرده بود. دستان پر مهرش محبت را نثار تمام بچه‌های بسیجی و حاضرین گلزار شهدا می‌کرد. یکی از فرزندان ایشان به نام «مسلم لکزایی» در فاجعه تروریستی تاسوکی به شهادت رسیده بود. وجود شهدا را در بین جمعیت احساس می‌کردم زیرا هر جا برای مراسم یادواره به مشکلی بر می‌خوردیم و سر در گم می‌شدیم کمک‌های غیبی آن‌ها را به خوبی می‌دیدیم.

خورشید کم کم غروب می‌کرد، همه ما کنار دیوار ایستاده بودیم که گرمای دستی را روی شانه‌ام احساس کردم. صورتم را چرخاندم، یکی از اعضای

هیأت امنای گلزار شهدا را دیدم، حاج احمد بود. لبخندی بر لبانش نشست و با مهربانی گفت: خدا قوت مردان کوچک، خسته نباشید. همه خودمان را جمع و جور کردیم و گفتیم: سلامت باشید.

حاج احمد رو به علی گفت: پسر، بیا هدیه‌های بچه‌ها را تحویل بگیر! خوشحال شدیم، کمی بعد علی با بسته‌هایی که در دستش بود آمد. خیلی کنجکاو بودیم که بدانیم درون آن بسته‌ها چیست.

طاقت نیاوردم، با عجله بسته را باز کردم، یک دست لباس بسیجی با چفیه! از خوشحالی داشتم بال در می‌آوردم، چون فردا می‌توانستم مثل پدرم لباس بسیجی بپوشم. این بهترین هدیه بود، چیزی که همیشه آرزو داشتم.

علی گفت: بچه‌ها، حاج احمد گفتند: هر کس وسیله ندارد آقا محمود (یکی از حضار که ماشین داشت) او را به خانه‌شان می‌رساند. همه آماده رفتن شدیم، به اطرافمان نگاه کردیم همه تدارکات، برای فردا آماده بود.

قاسم از رضا پرسید: فردا مراسم ساعت چند شروع می‌شود؟ رضا گفت: فردا بعد از ظهر ساعت دو، البته ما با لباس بسیجی می‌آییم. صدای بوق ماشین آقا محمود بلند شد، همه با عجله به طرف ماشین راه افتادند ولی من با دوچرخه‌ام حرکت کردم.

روز موعود فرا رسید. مثل همیشه پنج شنبه آخر سال و یادواره شهدا ... ساعت یک بعد از ظهر بود. لباس‌های بسیجی‌ام را پوشیدم و کنار پدر نشستم. مادر سماور را روشن کرد چند چای آورد. پدر در حالی که استکان چای را سر می‌کشید گفت: چه لباس‌های قشنگی! خیلی بهت میاد. خوشحال شدم و از اینکه یک بسیجی بودم، به خودم افتخار می‌کردم. پدر ادامه داد: حضری با هم به مراسم بریم؟

گفتم: اگر اجازه دهید من با دوستانم می‌روم. لبخندی زد و گفت: اشکالی

ندارد. تا مزار شهدا مسافت کمی نبود ولی من دوست داشتم تا آنجا پیاده بروم. وقتی درب حیاط را باز کردم چشمم به خیابان افتاد. عده زیادی با شور و شوقی خاص، به مهمانی شهدا می‌رفتند. پیرزن‌ها و پیرمردها با کمر خمیده عصا زنان به طرف گلزار در حرکت بودند. اشتیاق جوانان و نوجوانان برای حضور در مراسم آنقدر زیاد بود که آدم را به وجد می‌آورد. خلاصه اینکه شهر ما، حال و هوای دیگری داشت. زمین از این همه احساس مسیولیت مردم احساس شرمندگی می‌کرد.

به همراه دوستانم، آرام آرام و همگام با مردم به طرف گلزار شهدای رسول اکرم (ص) راه افتادیم. در بین راه رضا گفت: بچه‌ها، امروز مسئولین استان مهمانان ویژه مراسم هستند. پرسیدم: همان مسئولین سال‌های قبل که می‌آمدند؟ رضا گفت: بله. قاسم پرسید: حضور مسئولین برای شهر ما چه فایده‌ای دارد؟ جواب دادم: به برکت وجود یادواره شهدا شهر ما رنگ و بوی سازندگی بیشتر پیدا کرده است. وجود مسئولین در یادواره شهدا رسیدگی بیشتر به مشکلات مردم شهید پرور است. قاسم در حالی که با سر حرف‌هایم را تأیید می‌کرد گفت: چقدر خوب است که این یادواره هر سال برگزار می‌شود. آنقدر گرم صحبت شده بودیم که نفهمیدیم کی به گلزار شهدا رسیدیم. بوی خاک نم زده، روحم را نوازش می‌داد. باران نباریده بود اما بچه‌های بسیجی مسیر حرکت میهمانان را تا محوطه اصلی ماهرانه آب پاشی کرده بودند. جمعیت موج می‌زد. شور و هیجان فوق العاده‌ای در حضار دیده می‌شد تا حالا این همه آدم یک جا ندیده بودم. دریایی از آدم، اقیانوسی از چشم و دل، دل‌هایی که عاشق شهدا بودند، دل‌هایی که برای میثاق با شهدا در این بهشت (گلزار شهدا) حاضر بودند تا به همگان اعلام کنند که راه شهدا ادامه دارد. مهمانان یادواره از شهرهای دور و نزدیک

وارد مجلس می‌شدند تا آسمانی شوند و سبک بال از فیض و صفای شهدا بهره‌مند شوند.

مسئول یادواره شهدا با نهایت احترام به پیشواز آن‌ها می‌رفت و به آن‌ها خوش آمد می‌گفت. برایم خیلی جالب بود زیرا خیلی از میهمانان اهل تسنن بودند که متحد و یکپارچه در این مراسم شرکت می‌کردند. زیر جایگاه سخنرانی به پرچم پر افتخار جمهوری اسلامی و عکس‌های شهدای شیعه و سنی مزین شده بود. اکثر حضار بویژه جوانان دور گردنشان چغیه انداخته بودند و سربند یا زهرا (س) و یا حسین (ع) و یا مهدی (عج) بر پیشانی بسته بودند. صلوات پشت سر هم از حضار شنیده می‌شد. وقتی صدای قرآن از جایگاه طنین انداز شد روح معنوی انسان‌های حاضر در جلسه را به ملکوت اعلی سوق داد.

من و دوستانم در کنار هم نشستیم و با دقت به برنامه‌های یادواره شهدا گوش دادیم. از صحبت‌های مسئولین فهمیدم که هر کسی با هر سنی می‌تواند برای وطنش کاری انجام دهد، ما هم تصمیم گرفتیم از این لحظه به بعد در راه سر بلندی و وطنمان تلاش کنیم و در این راه اگر لازم بود از جانمان هم بگذریم همانطور که شهدا برای دفاع از اسلام و انقلاب از جانشان گذشتند.

■ گفتار دوم

سقای حبیان

گذری بر زندگی شهیده مطهره نارویی

به روایت: نوراحمد نارویی
پدر سقای شهیده تاسوعای چابهار

نام: شهیده سیده مطهره نارویی

فرزند: نوراحمد

تاریخ تولد: ۱۳۷۸/۷/۱

محل تولد: ایرانشهر- بزمان

سن: ۱۲ سال

شغل: محصل (اول راهنمایی)

محل تحصیل: چابهار مدرسه راهنمایی حجاب

تاریخ شهادت: بیست و چهارم آذر ۱۳۸۹ تاسوعای حسینی

محل شهادت: چابهار، توسط تروریست‌های مزدور (گروهک عبدالمالک

ریگی) به سرکردگی شیطان بزرگ آمریکا و اسرائیل جنایتکار.

«مطهره» اول مهرماه ۱۳۷۸ در بخش بزمان ایرانشهر، در خانواده مذهبی به دنیا آمد. او از سلاله پاک سادات بود که از نسب پدری به «سادات سجادی» بزمان می‌رسد. در سال ۱۳۸۴ روانه مهد کودک شد و در سال ۱۳۸۵ هم پیش دبستانی را در دبستان کشتیرانی هست گذراند. دوره ابتدایی را در دبستان نجمه گذراند. در زمان شهادت دوره راهنمایی را در مدرسه حجاب سپری می‌کرد و سال اول راهنمایی بود که در روز تاسوعای حسینی سال ۱۳۸۹ در چابهار به شهادت رسید.

مطهره به اهل بیت پیامبر(ص) عشق و علاقه عجیبی داشت و از زمان بچگی گوشت و پوست و خونس امام حسینی بود. در تمام مراسم مذهبی شرکت داشت. در این عمر ۱۲ سالگی هر ساله در عزاداری اباعبدالله حضور داشت. اخلاق و رفتارش در خانواده بسیار مثال زدنی بود. آرام، خونسرد، با حوصله و در کارهایش به هیچ عنوان عجله نداشت. در خانه به مادرش کمک می‌کرد، خصوصاً در آشپزی و گاهی هم خودش نهار یا شام آماده می‌کرد. با این سن کمش، بسیار به حجاب مقید بود و همیشه چادر و مقنعه می‌پوشید. به نماز و قرآن علاقه شدیدی داشت و در سن هشت سالگی روان‌خوانی قرآن را شروع کرد و یکساله به اتمام رساند. با بزرگ‌تر از خودش و افراد خانواده بسیار آرام و با احترام سخن می‌گفت. در خانه و مدرسه با قلبی مهربان رفتار می‌کرد و لبخندی شیرین بر لبانش بود و بسیار دوست داشتنی بود.

معلم ابتدایی اش می‌گوید شهیده مطهره یک فرشته بود. دوست داشتنی و آرام. هیچ‌گاه سخنی بدی از او در کلاس نشنیده بودم. هیچ وقت هم‌کلاسی‌هایش از او شکایتی نداشتند. مطهره دانش آموزی فعال و کنجکاو و محجبه بود.

یک هفته قبل از محرم گفت: بابا می‌خواهم بروم خانه بابا بزرگم (در بزمان، محل تولدش) و آنجا درس بخوانم و به آنها کمک کنم. (اما انگار او

می دانست اگر نگذاریم که برود، روز تاسوعا پرواز می کند و کنار آن ها آرام می گیرد.)

ده روز قبل از شهادتش یعنی اول محرم، اخلاق و رفتارش خیلی برای من و مادرش عجیب شده بود. چند روزی بود که گریه می کرد. گفتم: چه شده بابا؟ اگر حالت خوب نیست برویم دکتر؟ گفت: نه، هیچی نیست! خوبم. فقط سرم درد می کند و چشمانم می سوزد. خوب می شوم. بعد هم گفت: باید قول بدهی امسال مرتب به مجلس عزاداری امام حسین (ع) برویم. مادرش گفت: با این مریضی و سردرد؟ گفت: آنجا بروم خوب می شوم. شب دوم عزاداری که از هیئت آمدیم درد سر و چشمش آرام تر شده بود. تا شب تاسوعا که از هیئت برمی گشتیم از سر دردش اثری نبود. فقط گفتم دخترم لباس هایت را عوض کن بعد بخواب. گفت: می دانی چیه بابا! می خواهم با همین لباس ها بخوابم، چون فردا باید زودتر از همه در هیئت محبین اهل بیت اداره کل شیلات باشیم. خیلی اصرار کردم ولی قبول نکرد و با همان لباس های مدرسه اش خوابید.

صبح، زودتر از همه بیدار شده بود، وضو گرفته و نمازش را خوانده بود، بعد من و مادرش را بیدار کرد. ما همگی نماز خواندیم و دوبار خوابیدیم. مطهره نخوابید و انتظار می کشید که کی ساعت ۶ می شود تا دوباره بیدارمان کند؛ خلاصه بیدارمان کرد و راه افتادیم طرف هیئت شیلات. وقتی رسیدیم سریع از من تشکر کرد و گفت بابا خداحافظ و رفت به طرف عزاداران هیئت شیلات که زیارت عاشورا می خواندند. بعد با عزاداران جهت یادآوری آن روز و محبت به مظلومیت فرزند پیامبر (ص) و زهرا (س) روز تاسوعای اباعبدالله به خیابان رفتند که «یا حسین» و «یا زهرا» فریاد می زد و به دست سلفیان و یزیدیان زمان به سرکردگی شیطان بزرگ آمریکا و اسرائیل با

حمله تروریستی به عزاداران امام حسین (چابهار) در روز تاسوعای سال ۱۳۸۹ شربت شهادت نوشید.

در آخرین لحظات شهادت در حال تقسیم پیشانی بند «یا حسین» و «یا ابوالفضل عباس» و در آخرین ثانیه‌های زندگی هم چو «ساقی کربلا» در حال سقایت عزاداران اباعبدالله الحسین(ع) بود که روحش به آسمان پرواز کرد. ترکش به سر و پهلو و بازویش اصابت نمود و دو خواهرش و دختر عمویش از ناحیه پا مجروح شدند.

در حین شهادت که بر زمین افتاده بود، می‌گفت تشنه‌ام، دلم می‌سوزد و با لب تشنه شهد شیرین شهادت را نوشید. خوشا به سعادتشان. امید که ما نیز رهرو راه شهیدان حق و حقیقت باشیم و مسئولیت‌مان را همچون بازماندگان عاشورای حسینی تا قیام فرزند خلف و شایسته‌اش مهدی منتظر به نحو احسن به انجام برسانیم و در آن دنیا بر سر سفره شفاعت پیامبر(ص) و اولادش بنشینیم.

دست به دعا بر می‌داریم و برای بازماندگان صبر جزیل و سلامتی مجروحین این حادثه و نصرت و پیروزی حق بر باطل و تعجیل در فرج حضرت ولی عصر(عج) خداوند را به خون این شهدا قسم دهیم و از خداوند سبحان بخواهیم: «رَبَّنَا أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا وَ ثَبِّتْ أَقْدَامَنَا وَ انصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ»^۱.

۱. برای اطلاع بیشتر به وبلاگ شهیده بلوچستان؛ مطهره نارویی به آدرس زیر رجوع کنید: shahaedamotahara.persianblog.ir

دخترم در حال سقایی عزاداران بود که روحش پر کشید

به روایت: نوراحمد نارویی
پدر سقای شهیده تاسوعای چابهار

بسم رب الشهداء والصدیقین

السلام علیک یا ابا عبدالله الحسین ...

السلام علی قلب زینب الصبور و لسانها الشکور ...

و السلام علی انصار الحسین فی جهاده ...

بنازم به آن معلمی که در یک نصف روز دانش آموزان عالم را عالم می‌کند.
ابتدا قانون آزادی را با خون خویش بر زمین می‌نویسد آنگاه با خون هفتاد
دو تن امضا می‌کند.

می‌دانیم که جریان خون در رگ‌های بدن لذت بخش است اما ریختنش
به پای محبوب زیباتر و لذت بخش‌تر است. بسیار خوشحالم که خون
فرزندم در مکتب فرزند پیغمبر و در راه رضای خدا بر زمین ریخت و به
قول حضرت امام (ره) هر چه ما را بکشید ما زنده‌تر می‌شویم. فرزندانمان

با شهادتشان باعث بیداری ما و امت پیامبر (ص) در این خطه بلوچستان می‌گردند.

و امروز با این انفجارها و عملیات شوم دشمن مردم ایران از شیعه و سنی بیدارتر و هوشیارتر از گذشته در کنار هم شعار وحدت سر می‌دهند و خواهان نابودی دشمن مشترک هستند و تاریخ ثابت کرده حق همیشه بر باطل پیروز است و با خونمان این پیروزی را همه ساله جشن می‌گیریم و آمریکا و اسرائیل بدانند هیچ غلطی نمی‌توانند بکنند.

فرزند پرپر شده‌ام، شهیده مطهره نارویی، در حال تقسیم پیشانی‌بند ابوالفضل العباس (ع) و در حال سقایت عزاداران ابا عبدالله الحسین (ع) بود که روحش به آسمان پرواز کرد.

به پاس خون مطهره، بندهای شل شده حجاب را محکم کنیم

به روایت: نوراحمد نارویی
پدر سقای شهیده تاسوعای چابهار

إِنَّ اللَّهَ جَمِيلٌ وَيُحِبُّ الْجَمَالَ... وگرنه «ما رأيت الا جميلاً» معنا نداشت.
سلام بر زینب و قلب صبورش، سلام بر زینب و اشک چشمانش... یک
بازوی کبود، یک پهلوی زخمی، یک غسل شبانه، یک قبر بی نشانه...
و اما این تمام ماجرا نبود. مدینه نبود، کربلا هم نبود. فاطمه نبود، مطهره
بود. شیعه نبود، سنی بود. فرات نبود، دریا بود. نهر نبود، ساحل بود.
کویر نبود، شن بود. خشک نبود، نم بود. تل نبود، هموار بود. عاشورا
نیود، تاسوعا بود. کربلا نبود، ایران بود. نینوا نبود، بلوچستان بود. تنها
شیعه نبود، سنی هم بود. جنگ نبود، صلح بود. رزم نبود، بزم بود.
مرد نبود، زن هم بود. بزرگ نبود، بچه هم بود. فارس نبود، بلوچ هم
بود. پیر نبود، جوان هم بود. پسر نبود، دختر هم بود. زابل یا زاهدان

نبود، چابهار بود. تاسوکی نبود تاسوعا بود. ظهر نبود، صبح بود. خبر جدیدی نبود، هر ساله بود. کل شهر نبود، فقط شیلات بود. رؤسا نبودند، هیئت بود. یکی و دوتا نبودند، همه بودند، وقت اداری نبود، تعطیلات بود. زور نبود، شور بود. حسن نبود، عشق بود. جو نبود، دل بود. دست نبود، زنجیر بود. سپر نبود، سنج بود. رجز نبود، نفس بود. ندبه نبود، نوحه بود. رقیه نبود، مطهره بود. سه ساله نبود، ۱۲ ساله بود. علی اصغر نبود، علی بود و ثنای دو ماهه، تنها مطهره نبود، نسترن و سیمین و سونا هم بودند. علی اکبر نبود، محسن بود و میلاد و عرفان و احمد.

سینه می زدند، زنجیر می زدند، با دست با زنجیر. یک دسته بود، خیلی ساده. شمری نبود، عمر سعدی هم نبود. اصلاً جنگی نبود، رزمی نبود ...

می گفتند، در مسیر شربت می دادند به جای آب و مطهره شده بود ساقی به جای عباس. به همه آب می داد؛ به فاطمه، به حدیثه، به محدثه، به معصومه، به همه و همه ... ولی خودش فقط چشید، ننوشید!

بعد چه شد؟

نفهمیدیم ...

یک صدا و یک انفجار و یک اتفاق. شمر کی بود و حرمه کجا بود؟ نمی دانم، بعضی ها خوابیدند روی زمین، قیامتی به پا شد، هر کسی به طرفی پرتاب شد، چند لحظه بعد تا چشم واکردیم - کاش واکردیم - فقط دست بود و سر بود و انگشت بریده؛ کفش بود و چادر خاکی، لباس پاره، قنداقه خونین، سری بی تن، تن بی سر؛ خون بود و خون بود و خون بود و بدنهای متلاشی.

خدایا! روز تاسوعا! داخل شهر! وسط میدان! در خیابان! هیئت شیلات!
حوالی صبح؛ چرا؟ الله اکبر! مگر اینجا کربلاست و اکنون ظهر عاشورا؟
پس چرا یک روز به جلو افتاد؛ فردا عاشورا است، چرا امروز؟ آری!
روز تاسوعا همت حسینی دنیا را غرق افکار حسینی می‌کند... و دنیا
بداند هر چه ما را بکشند ما بیدارتر می‌شویم ...

و نفرین بر تو ای ابلیس مکار زمانه! ای زالو صفت! ای حیل‌گر! شرم
بر تو باد و برنقشه‌های شرم آور و شومت! در زباله‌دان تاریخ تا ابد دفن
شوی! ای هول‌آورترین تهوع تاریخ! ای منفور عالم!
و بعدش؟

و بعدش ما زینب شدیم، اگر چه با کاروان نبودیم، دیدیم همه هستند
و چند نفری نیستند. همه گشتند دنبال پاره تنشان، دنبال عزیزشان؛
عمه بود، مادر بود، پدر بود، خواهر بود، برادر بود، دوست بود، فامیل
هم بود ...

همه می‌گشتند، کربلا نبود، اما مثل کربلا بود. ما کربلا را ندیدیم، اما
آنجا را دیدیم. کربلا خاکی بود اما آنجا آسفالت! آنجا جنازه‌ها در
آغوش خاک و پر از گرد و غبار و اینجا به کف خیابان چسبیده! آن‌ها
در کربلا در بیابان بودند و دشت و صحرا و اینان در خیابون بودند و
شهر.

از حوران بهشتی خیلی شنیده بودیم اما ندیده بودیم؛ اما من آن شب به
وضوح حضور یک فرشته و یک حور بهشتی را دیدم. چقدر بر خودم
بالیدم که یک فرشته را از نزدیک دیده‌ام. ساعت‌ها نگاهش کردیم و
اشک ریختیم و بی‌صدا نالیدیم.

امان از دل زینب! سلام بر دل زینب!

چگونه دلش آمد که بر قد و اندام رقیه سه ساله‌اش با آن همه زیبایی و شیرین زبانی کفن ببوشاند و به خرابه بسپارد و دل بکند و رهسپار دیار شود، راستی! آیا در خرابه آبی بود؟ کفنی پیدا کرد؟ غسله‌ای سراغ داشت؟ یا کسی بود تا بردستان لرزانش آبی بریزد و همراهی‌اش کند؟ امان از دل زینب! سلام بر دل زینب!

بدن «مطهره» عزیز، هیچ نشانی از زخم و تیر و ترکش نداشت اما گویا کبودی بازویش اثر ترکشی بود که به پهلویش حواله شده بود و از همانجا - از پهلویش - راه باریکی باز کرده بود و شاید به قلبش اصابت کرده بود و همین شد بهانه رفتنش؛ این بازوی کبود و زخم پهلو، امان همه را برید، این فرشته کوچک را، شبانه، مخفیانه، با پدر و تعداد کمی از نزدیکان در محله‌ای در وادی رحمت، خاموش و بی‌صدا در نیمه شب غسل دادیم و کفن کردیم و به مثل «فاطمه» بی‌صدا تشییع کردیم و به خاک سپردیم.

امان از دل زینب! که اجازه نداشت، راحت و با صدای بلند بگرید و اشک بریزد و نشد که همسالان دوستانش به تشییع پیکر مادرش بیایند تا شاید زیر بازوانش را بگیرند و او را همراهی کنند و دلداریش دهند و این دختر معصوم مجبور به تحمل رنجی اینچنین شد و شاید تمرینی بود برای استقامتی صبورانه در عاشورا.

و ما هم‌ناله با زینب، سرود افتخار را با فریادهای الله اکبر و شعارهای سوزناک عاشورائی از مشهدش تا حجله گاهش در مزار شهدای شهر بزمان به خاک به سپردیم.

در حالی که نجوا کردیم با او که آرام بخواب، ای ساقی کوچک تاسوعای چابهار! ساقی تشنه لبان عاشورا، تو را از جام کوثر خواهد

نوشاند. آرام بخواب در بزم ناز! ای فاطمه کوچک شهر ما که حقیقتاً مطهره بودی؛ و اگر اینگونه نبودی، همچو زهرای اطهر، با بازوی کبود و پهلوی زخمی، شبانه و مخفیانه، غسل و کفن نمی‌شدی.

آرام بخواب، ای اولین شهیده بلوچستان! نامت همواره بر تارک قلب‌های دختران این مرز و بوم، جاودانه پرتو افشانی خواهد کرد. تو راهی را به سوی ما گشودی که تا گذر تاریخ بر روزهای عمرمان باقیست، چادر خاکی و مقنعه سپیدت را روی چهره دخترانمان می‌افشانیم تا هیچ اجنبی، هوس چیدن گل‌های یاس و نسترن شهرمان را نکند.

ما برای همیشه بوی یاس را از خاک مزار بی‌نشانت می‌جوئیم. و راستی! عجیب‌تر از همه اینکه هنوز مطهره ما سنگ مزار ندارد و هنوز قبرش بی‌نام و نشان است؛ رازش را دیگر نمی‌دانیم. شاید «سهراب» راست گفته وقتی سروده:

کار ما نیست شناسایی راز گل سرخ

کار ما شاید این است

که در افسون گل سرخ شناور باشیم

ای همه دختران ایران زمین! ای همه یاس‌ها و نسترن‌ها! ای مطهره‌های مطهر! ای فاطمه‌های بی‌نشان! ای زینب‌های صبور! بی‌ایند حقیقت وجودیمان را همچون شیرزنان کربلاهای کوچک سرزمینمان، با پلاک زرین حجب و حیا در سپر طلایی چادر و در سپیدی مقنعه‌های مطهر نسترن‌های شهرمان و با عطر و بوی یاسهای نجابت و عفاف، با آرایش درون نه چهره و برون، با عمل به تکرار نشینیم و به پاس چادرهای خاکی خواهران شهیدمان و خون برادرانمان، اندکی قرص‌های

صورت‌مان را بی‌رنگ‌تر سازیم و بندهای شل‌شده روسری‌هایمان را
محکم‌تر کنیم.

بیاید امید دشمن را نا امید کنیم؛ با یاد سپاری شهدا به دل‌ها و قلب‌ها؛
تو می‌توانی، پس عمل کن! امید که مطهره‌ای در آن دنیا ما را از
پس شعله‌های سوزان جهنم به دستان شفاعت‌گر فاطمه پیوند دهد و
بهشتیمان سازد.

به روح همه یاس‌ها و نسترن‌ها صلوات!

وقتی راز معما گشوده شد

به روایت: نوراحمد نارویی
پدر سقای شهیده تاسوعای چابهار

آنجا دشت بود و همه، هوای هم را داشتند ... کنار نهر علقمه و رود فرات، همه تشنه بودند و آب نداشتند ...

اما اینجا لب دریا بود و شربت می دادند، بچه‌ها تشنه لب، از خیابان و کوچه و پس کوچه با هیئت و بی هیئت و بی اجازه و بی بزرگتر همراه دسته و یا تنها آمده بودند در صف شربت. بعضی یک لیوان و برخی دو لیوان شربت می خوردند و می بردند. عده‌ای از راه می رسیدند و بعضی می رفتند؛ تعدادی یا حسین و سلام بر حسین می گفتند و بعضی بی هیچ کلامی می خوردند و می رفتند؛ هیچ خبری نبود، فقط شربت می دادند، الله اکبر! مگر شربت شهادت پخش می کردند؟ و باور کن، شربت، شربت شهادت بود؛ چون شنیدیم یکی از دختر بچه‌ها می گفت: من نگاه کردم، دیدم هر که شربت خورده حالا نیست اما من نخوردم و هستم ...

یکی مثل «مطهره» ساقی بود و فرز و با لبخند به این و آن به زور هم که شده شربت تعارف می‌کرد، بعضی‌ها هم مثل «احمد» و «عرفان» از همین کوچه کناری آمده بودند، به هوای شربت خوردن، که شربت شهادت نصیبشان شد.

آمار دست کسی نبود. راه بسته نبود باز بود. خیابان یک طرفه نبود، دو طرفه بود. بن بست نبود، چهار راه بود. غُرُق نبود، آزاد بود؛ اما با آن صدا، یک باره، شربت رنگ خون گرفت، اطراف ماشین توزیع شربت خلوت شد، دسته‌ها پراکنده شد، دست‌ها کنده شد، گریه و نوحه به فریاد و فغان و شیون مبدل شد، صبح تاسوعا، ظهر عاشورا شد، ما ندیده بودیم ولی دیدیم هر چه در کربلا بود ما در چابهار دیدیم و شما هم هر چه شنیدید از کربلا باور کنید، چون ما به چشم خودمان دیدیم.

یک چیز در عاشورا و کربلا نبود ولی در تاسوعای چابهار دیدیم؛ پهلوی زخمی و بازوی کبود دوازده ساله دختری! کدام دختر؟ همان که قبل از ظهر، ساقی شده بود؛ مثل عباس! اما مثل عباس بی‌دست نشده بود، سالم بود، همان دختر بی‌نام و نشانی که از لحظه جنایت در قتلگاهش تا بیمارستان، گوشه به گوشه، اطاق به اطاق، تخت به تخت، دنبالش گشتیم مثل جنازه‌های بی‌نشان کربلا، یک طرف، پدرش، یک طرف، من و مادرش و یک طرف، عمو، یک طرف هم بقیه اما ...

اما امان از دل زینب! بی‌کس و تنها پی جنازه‌ها می‌گشت، نمی‌دانست کدام را جمع کند؛ برادر را؟ اما کدام یک را؟ حسین بی‌سر را یا عباس بی‌دست را، کدام برادرزاده را قاسم را یا علی اکبر رشیدش را یا علی اصغر دو ماهه را یا فرزندان دلبندش را؛ عون و جعفرش را، یا برود سراغ رباب یا چشمان رقیه سه ساله را بر روی جنازه‌های پدر و عمو ببندد که هنوز بی‌تاب و

بی‌قرار عباس است که رفته آب بیاورد یا نه به سجاد شکسته دل، برسد و تیمارش کند اما ...

اما ما کجا و دل پر خون زینب کجا؟

جستجوها به سرانجام رسید، پیداش کردیم؛ به محض دیدن شناختیمش، اصلاً زخمی نداشت، تمام بدنش سالم بود، گرد و خاکی نبود و مثل شهدای کربلا، زخمی و لباس پاره پاره و بدنی خونین و سرو صورت خاکی نداشت، بی‌پا و سر نبود؛ سالم سالم بود و باورش بر همگان سخت آمد که چرا و چگونه مثل دیگران نفس نمی‌کشد؟ قاطی پیکرهای شهدا شده بود، گفتیم شاید بی‌هوش بوده و از بی‌کسی با شهدا آمده! شاید هم هولناکی حادثه و مجروح شدن خواهر و دوستانش باعث سکته قلبی او شده! حدس‌ها فراوان و گمان‌ها بی‌شمار، دل‌ها داغدار و قلب‌ها غصه دار از بی‌چرایی حادثه شهادت این دخترک معصوم.

باز به یاد بی‌کسی عاشورائیان افتادیم و ما ماندیم همچنان در خم یک کوچه عشق. جنازه را تحویل گرفتیم بردیم، تشیع کردیم و رفتیم به زادگاهش؛ نتوانستیم دخترک معصوم را بی‌هیچ آرایشی، به حجله گاهش رهسپار کنیم، برای آرامش دل‌مان و التیام زخم درونمان تصمیم گرفتیم با مشورتی با بزرگان و پدر و مادرش؛ آراسته تا حجله گاهش روانه شویم که پذیرفتند و دل رنجیده ما را نرنجانند و تسکین دادند.

اما راز معما گشوده شد و علت شهادت کشف شد؛ این پری چهره را وقتی بر روی سنگ غسل‌خانه سپردیم و خرمن موهای مشکینش را از روی بر و بازویش کنار زدیم، تازه متوجه لبان خندانش شدیم. خانم غساله گفت فرشته‌ها را دیدی که لبخند زدی دخترکم. صلوات فرستاد و ما همه دور و برش را گرفتیم. اجازه خواستیم همراهیش کنیم. زنان و دختران آمدند

اطراف او حلقه زدیم.

می پرسیدیم بالاخره چطور پرکشیدنش را بدون هیچ زخم و نشانی باور کنیم، با صلوات غسله آب ریختیم و به سمت راست بدن که رسیدیم، آه و ناله و سلام و صلوات و فریاد و اشک همراه هم شدند و به ناگاه، در آن کنج خلوت، هیاهویی به پا شد، مردان فامیل سراسیمه آمدند که چه شده؟ اشک‌ها و ناله‌ها اجازه ندادند حتی لبخند این دخترک پری چهره را که آن زن غسله می‌گفت هرگز عروسی را به این زیبایی و جنازه‌ای را به این لطافت ندیدم؛ بیان کند، چه رسد به زخم پهلو و ...

الله اکبر! الله اکبر! و صلوات پشت سر هم در هم پیچید، همه زنان آمدند، اشک ریختند آه و ناله سر دادند. ما - زنان سادات - همگی آرام و یکصدا مادر مادر می‌گفتیم و اشک می‌ریختیم؛ دل را یارای ماندن و قلب را یارای تپیدن نبود و زمزم اشک جوشان شده بی‌اختیار فرو می‌ریخت ...

از «عمه مهربانش» هم تشکر می‌کنم که در نگارش این مطالب یاریم نمود.

شب ناله‌های فراق

به روایت: نوراحمد نارویی
پدر سقای شهیده تاسوعای چابهار

نازنینم، کودک دلبندم، کدام لحظه بی تو بودن را بسرایم؟ کدام ساعت را برای آمدنت ناله سر دهم؟ کدام ثانیه را بی تو تصور کنم؟ و چه زود یکسال سپری شد؟ نه عزیزکم! نه کودک دلبندم! یک عمر بود و چه تلخ و کشنده گذشت، اما نمردم، ماندم، نفس کشیدم، زجر کشیدم، بی تو و بی تو بودن چه دلگیر است؛ هوای خانه و چه ابری و بارانی است هوای دل، و چه نفس گیر است شب‌های سخت؛ بی تو! آه! آه! آه! آه!

بی تو قلبم شکسته، کمرم خمیده، دلم پرپر شده، نفسم بی هم‌نفس، اسیر قفس شده؛ ای هم‌نفس شب‌های خستگی و افسردگی و تیرگی ام کجائی؟ بی تو اما روزهایم از جنس شب‌نم و شب‌هایم هم‌رنگ شبِ ترسناک و بی‌فرجام
دلبندم! نازنینم! بی تو دیگر هوس دریا برایم طوفان را زمزمه می‌کند و ساحلش خون را در جزر و مد قلبم حواله می‌کند، شب‌های ساحل، قصر

شنی خاطرات را در یک دم فرو می‌ریزد و دیگر دریا برایم مفهوم ساحل و قصر شنی ساحلی را ندارد، خیال پلاژ^۱ ساحلی مرا به آلاچیق‌های اندوه می‌برد و موج ساحل، زورق خیالم را همراه صدف‌ها و عروس‌های دریایی، به صخره‌های غم می‌کوبد.

نازنینم! دیگر به کدامین بهانه، دریا را، ساحل را، سکوت زیبای ساحلش را، صخره‌های عظیمش را، افقش را، کرانه‌هایش را و طلوع و غروبش را در زورق خیالم بسپارم؟ لنگر کشتی خاطرات را چگونه از ژرفای قلب غمگینم بیرون بکشم؟

قایق‌های نگاهت همچنان پارو زنان ساحل ناآرام فکر و روحم را متلاطم می‌سازد، نمی‌دانم کی و کجا به تو خواهم پیوست؟
دلبندم! غمگین مباش! هر چند بی‌تو بی‌قرارم، اما رفتنت، کوچت، پروازت، عروجت، دریای بی‌قرار قلبم را آرام می‌سازد.

قلبم، آن ساعتی که گشتم و تو را نیافتم، رفتم اما پیدایت نکردم، پرسیدم و جوابی نگرفتم، نشانه‌هایت را دادم و بی‌نشانه برگشتم؛ گواهی سردی داد. دستانم بر کمر خمیده‌ام گره خورد، زانوانم سست شد، پاهایم لرزان و دستمان ناتوان شد اما رفتم و ناامید نشدم؛ گشتم، پرسیدم و رفتم و رفتم نازنینم! دلبندم! جگر گوشه‌ام! پاره قلبم! سرانجام نشانه‌ای دادند و گفتند یکی بی‌نشانه است، گفتم: عزیز دل من، پیراهن کهنه به تن داشت. آدمم. آه از آن لحظه که چشمانم فروغ بی‌سوی چشمان زیبای تو را دید.

آه! از آن ساعت که زینب در خرابه نگاه بی‌قرار دختر سه ساله را دید و دیگر هیچ ندید و هیچ نگفت. بابا! امان از دل زینب! سلام بر دل زینب!

۱. به بخشی از کرانه دریا می‌گویند که برای شنا و تفریح آماده شده باشد (این واژه فرانسوی است).

چشمانم تیره و تار شد. رفتم و رفتم به همان روزی که گفتند کودکی، دلبندی، دختری عین پری، از آسمان به تو تقدیم شده؛ اولش نگفتند و خیال کردند شاید خبر سومین دختر برایم ناخوشایند باشد؛ اما نفسم را همراه لبخندی شیرین با دستان شکر به ملکوت تقدیم کردم و عهد کردم نام تمام دخترانم را القاب فاطمه بگذارم، و نامی نیک به بلندای صاحب نام برایت برگزیدم و نامت را، نام زیبایت را «مطهره» گذاشتم که هم طیب باشی و هم مطهر؛ و اسم خواهرانت را هم «حدیثه»، «محدثه»، «فاطمه» و چه زیبا تو را دوست از دستم ربود و چه خوب لطف خدا شامل حالم شد و «زهرای» یی نصیبم شد.

عزیزکم! قنداقهات بر روی دستانم، حکم پرنده‌ای در بازی‌های بی‌سرانجام بود، آب سردی بر آتش خستگی‌های روز مَره‌ام در گرمای طاقت فرسای شهرمان، کم کم بالیدی، بزرگ شدی، خندیدنت، نشستنت، راه رفتنت، لبخندت، نگاهت، مامان صدا کردن‌هایت در یک سالگی، دو سالگی، سه سالگی، حرف زدنت، شور و حالت، چهار سالگی ... شیرین زبان بودی و تو دل برو، پنج سالگی عسل بودی و جان بابا، شش سالگی شهد بودی قلب بابا، هفت سالگی قند عسل بودی روح بابا، هشت سالگی فرشته بودی و همه آرزوی بابا، نه سالگی یک ملکه بودی و مادر بابا، ده سالگی خانم بودی و نور چشم بابا، یازده سالگی فهمیده بودی و عاقل و عمر بابا، دوازده سالگی همنفس بابا بودی و همدم بابا، فرشته آسمان بابا، شیرین زبان بابا.

محبوب بابا! نقشه‌ها داشتم بابا، آرزوها داشتم بابا، مراد دل داشتم بابا، خواسته‌ها داشتم بابا، همه و همه مثل همان قصر شنی ساحل، با یک موج بی‌حاصل، همه حاصل عمرم، نقش بر آب شد بابا، سر آب شد، بابا! همه

نقشه‌هایم، آرزوهایم، مرادهای دل بی‌قرارم، بابا! خراب شد، ویران شد، دلم رنگ خون شد ...

دیگر دریا آبی نیست بابا! دریا هم‌رنگ خون است بابا! شهر پیدااست، همه جا طوفان است و غروب، ساحلی نیست، همه جا گرد و غبار و خزان است؛ دوازده سال، شبانه روز یک نهال را با ذره ذره وجودت، آبیاری کنی، پرورش بدهی تا نهالت به درخت مبدل شود، بعد یک شغال، یک روباه، یک کفتار، یک گرگ وحشی، بی‌صدا به آشیانه‌ات، به لانه‌ات، به باغ و سبزه‌زارت، پنجه بگذارد و تیشه به ریشه‌ات بزند!

چه حالی می‌شود آدم، وقتی کفتاری به گل‌ها، به ریشه‌ها، به میوه‌ها، به سایه‌ها، به زحمت‌ها، به ناله‌ها، به نخوابیدن‌ها، به خار در دست رفتن‌هایش اینطور شبیخون می‌زند و اشک و آه را برایش می‌گذارد؟

شاید شیشه عمرت شکست، اما رها شدن از مینای افسون شده دنیا، با عروجی عاشقانه با ضربه محبوب، با تلنگر دوست، چه آزادی بزرگی است که به هر کس ندهندش. عزیزم نامت همواره بر کرانه‌های دریای شهرمان با قطره آبهای بی‌کرانش آمیخته شد و چه سعادتى بالاتر از اینکه همیشه به عظمت نیلگون آسمان و دریایی آسمانی شهرم بر قلب‌های آبی دریا می‌تپی. و چه سعادتى عظیم‌تر از اینکه با طنین نوای حسینی، هم ناله عشاق تاریخ شدى و چه افتخارى بالاتر از اینکه نام زیبایت، کرانه بی‌روح دریایی چابهار را با ترنم نینوائیان تاسوعا زینت بخشید و چابهار قداستی به عظمت کربلا یافت.

پس آرام بخواب ای عروس دریایی چابهار! که عظمت نام شش ماهه و سه ساله و دوازده ساله‌ها تو را از طوفان غربت برای همیشه به ساحل یادها و خاطره‌ها آرامشی حسینی بخشیده است.

فرو بخوایید ای موج‌های سرگردان و متلاطم! در کنار صخره‌های صبور قلب این مردم بی‌ادعا. آرام باشید ای طوفان‌های غربت! که دریای دل این مردم، به ترنم بال پروانه‌ای بسته است، که بال بگشاید به سخاوت قلب‌های این مردم تا سونامی افتخار را با حضوری عظیم‌تر از حضور قطره‌ها در تلاطم امواج، با حماسه ظهر تاسوعا و عاشورا، طوفان‌های دریای چابهار را به سخره گیرد.

به سن و سال نیست، به قد و اندام نیست، به سواد و رنگ نیست، به پوست و مو نیست، به کوچک و بزرگ نیست، کافی است بخواهند، مگر نه اینکه شش ماهه دادند و سه ساله دادند، تازه داماد، جوان، پیر، معلم، محصل، مهندس، سرباز، سردار، همه و همه سر بر کف و جان بر کف، یا علی اکبر شدند در می‌دان، یا علی اصغر شدند در قنداق، یا رقیه در خرابه، یا عباس شدند بر لب آب فرات، همه رفتند اما دیگران ماندند؛ زینب شدند و سجاد، مردانه و جانانه آمدند و سر جان و دل دادند و عشق ستانند و بوسه کلام شدند و جان سخن، زینب کلامش در شد و مروارید و سجاد سر سخن و ناله نی.

و چه خوب شد که زینب بود و دید، که اگر زینب نبود سرّی در نینوا می‌ماند، اصلاً اگر زینب نبود، کربلا در کربلا می‌ماند، پس چه خوب شد که زینب ماند و بود و دید و گفت و چه زیبا و چه جاودانه و ماندگار سرود، ترنم عشق را از سویدای دل؛ ما رَأَيْتُ الْجَمِيلَا و چیزی جز زیبایی ندیدند. پس ما جز زیبایی نسترن‌ها، مطهره‌ها، ثناها، سیمین‌ها، سکینه‌ها و سوناها ندیدیم؛ ما جز سر دادن، جان دادن و به خاک افتادن و رنگین شدن و خونین شدن را در محضر یار ندیدیم. و چه زیبا دلدادگی و جان دادگی، و زهی سعادت که رفتند و چه زیبا عروجی و پروازی و رفتنی.

و ما ماندیم! و چه خوب شد که ماندیم و دیدیم و نرفتیم، تا به تکرار و به تکرار، بسرائیم هم‌ناله با نینوائیان ما رایت الا جمیلاً را، تا زیبا کلام صحنه عشق به تکرار و به تکرار مکرر یاد شود، ذکر شود، گفته شود، یادآوری گردد که آنان که رفتند کاری کردند حسینی و ما که ماندیم چرا کاری نکنیم زینبی؟ کربلای کوچک تاسوعای چابهار را به دریای پرطلام چابهار پیوند زنیم تا دریا هم‌رنگ خون عاشورائیان شهرمان شود، تا در جزر و مد و تلاطم امواج، به عظمت نام فرات، تل زنبیه و نهر علقمه، جاودانه در ساحل آرامش نام زیبای شهیدان شهرمان رازمزه کند. ای چابهار! بی دلیل نبود که نامت چابهار شد، حال آرام باش و صبور که نامت یلدای شب دشمنان و بهار عروسان شهر خواهد بود.

و تو همیشه برای ابد هم ناله عاشورائیان تاریخ گشتی و کربلای ایران زمین، چرا که «کل یوم عاشورا و کل ارض کربلا» تا زمانی که قطره قطره آب‌هایت در تلاطم است و تا زمانی که امواجت قلب ساحل را آرامش می‌دهد و تا زمانی که صخره‌های صبورت لطافت ساحل را با ضربه‌های امواج حفظ می‌کند، کشتی یاد و خاطره این مسافران تو را در کوران فراموشی دوران، از راهزنان بی‌قافله و دزدان بی‌حافظه حفظ خواهد کرد. تو دیگر نیلی شدی، خونی شدی، سرخ شدی و برای همیشه سبز و ماندگار.

موسیقی امواج عشق در ترنم نسیم شهادت بر تو مبارک. حضور پروانه‌های عاشق در رقص نور شبانه‌ات، ای بی‌کرانه! ای نیلگون دریا! ای همیشه بهار! ای چابهار! بر تو مبارک. همیشه بمان و نه سالی یکبار که هر لحظه و هر ثانیه، سونامی یاد و خاطره شهدای شهرت را بر سر دشمن دون، این دزدان و راهزنان فرومایه فرو ریز و خوابشان را آشفته و زندگی‌شان را ویران ساز، تا دیگر کسی هوس جولان در قلب سرخ تو را برای چیدن گل‌های سرخ

فصل چهارم/ گفتار دوم/ سقای حبیبان ♦ ۳۰۷

و نسترن و آبی و مطهر نکند؛ تا نگاه محزون احمد و مسلم و عرفان و علی و میلاد و محسن را از تو ندزدد، تا ثناهای زیبای کوچک را نرباید و کرانه‌هایت را از شادی قصرهای شنی کودکان و رد پای ساحلی آنان خالی نکنند.

آنان رفتند اما رد پای آنها برای همیشه در شن‌های ساحلت به یادگار ثبت شد. دیگر هیچ طوفانی و هیچ سونامی، رد پای این خوبان را از ساحل شهرت نخواهد زدود. پس آرام باش و آگاه و همیشه بیدار.

تو همیشه در کلاس ما حاضری

به قلم: خانم نیک سرشت

آموزگار پایه سوم دبستان «نجمه» چابهار

مطهره! دختر خنده رویم! خوبی؟ ای که گل لبخندت آذین بخش لحظه‌های شیرین کلاسمان بود. از یاد نمی‌برم روزهایی را که با نگاه مهربانت در لحظات تدریس همراهی‌ام می‌کردی و زمانی که می‌خواستم غافلگیرت کنم با شور و شوق کودکانهات ثابت می‌کردی که در کلاس درس هستی. از یاد نمی‌برم که عمامهات را با چادر سیاهت چقدر ماهرانه درست می‌کردی و آن سیل کاغذی که با هر افتادنش، بمب خنده را در فضای کلاس منفجر می‌کرد. تو میرزا رضا کرمانی کلاسمان بودی! چه خوب در تاریخ نقشت را انتخاب کردی: روحانی مبارز شجاع! از شاه شدن بیزار بودی و گویی می‌دانستی که باید با تاریکی جنگید و شیشه عمر ظالم را شکست. باید آگاه بود و مبارز! از یاد نمی‌برم لحظه‌ای را که به جای تفنگ با دسته صندلی به ناصرالدین شاه شلیک می‌کردی.

مطهره جان! معلمت بیست و یک سال، دانش آموزان را درس داد ولی تو در روز تاسوعای حسینی، استاد معلمت شدی! تو با آن جثه کوچک و نحیف و قلب بزرگت به معلم و دوستانت آموختی که باید بهترین راه را برای رفتن برگزید، آن هم بهترین روز را!

مطهره شهیدم! حماسه ساز کلاس! آسوده بخواب! چون هر سال دوستانت، زنگ تاریخ نقشت را خوب ایفا خواهند نمود و زنگ علوم به یادت رنگین کمان خواهد ساخت بر بلندای آسمان عشق!

زنگ ریاضی خاطرات را در تک تک دقایق ضرب خواهند کرد!

زنگ فارسی «اینگونه باشیم» را با یاد تو مزین خواهند نمود!

و من در لیست حضور و غیاب کلاس، تا همیشه تاریخ، حضور سبز تو را امضا خواهم نمود...

* * *

مطهره، دختری مهربان با صورتی جذاب و دوست داشتنی و چشمانی براق بود، همین مشخصه او را از دانش آموزان دیگر مجزا می کرد. اوایل سال تحصیلی بود و قرار بود بچه‌ها مثل همیشه کلاس بندی شوند، من خیلی مایل بودم اسم مطهره در لیست کلاس من باشد، آن موقع از هر پایه دو کلاس داشتیم. لیست پایه سوم الف را که به من دادند، دیدم خوشبختانه نام مطهره در لیست کلاس من است. در حال خواندن اسامی بچه‌ها بودم و آن‌ها را داشتم از بقیه جدا می کردم، وقتی اسم مطهره را خواندم ناگهان مطهره به طرف دوستش دوید و او را در بغل گرفت و بوسید و از اینکه با هم در کلاس من هستند احساس شادی و خوشحالی می کرد. همان موقع فهمیدم که این ضرب المثل را به جا گفته‌اند که «دل به دل راه دارد».

فرشته ناز

ابراهیم محمدی

پاک بود آن طفل معصوم از همه
 در جوار حق تعالی خفته ام
 او به گهواره منم در بارگاه
 گفته بود مطهره این را درست
 خفته بودند در کنار حق به نیک
 چون بخندیدی چون گل، هم ناز شد
 همچو گل‌های بهاری خوب رو
 ناز می‌کرد و بزد بالی به بال
 بال بودش هر کجا پر می‌گشود
 با صدای بال خود نقشی نگاشت
 می‌رسیدی به بارگاهش در امان
 چون مطهره بال و پر باید بدو
 امن و آمن از که جوییم، از خدای
 شمه‌ای وارهم از نرمشت
 هم شنیدیم بخشش نرم تو را

چون که آمد نوبت «مطهره»
 ناله‌ای زد گفت مادر رفته ام
 نرم، آرام و لطیف، همچو ثنا
 آن ثنا در دامن مادر بخفت
 من بدیده آن عزیزان یک به یک
 آن مطهر با خدا همراه شد
 زانکه گل بود نوشکفته تازه رو
 خنده‌ای زد با خدای ذوالجلال
 گفته بودم او فرشته‌ای ناز بود
 همچو مرغی بال بر بال می‌گذاشت
 تا که بال و پر گشودی یک زمان
 هر که خواهد امنیت از یار او
 تا نباشد بال ما را در سرای
 ای خدای مهربان وز بخششت
 چون شنیدیم نرمش خشم تو را

یا رب! من مطهر آدم

ابراهیم محمدی

زار گریم، تا شود یک جوی خون
دخت دیگر، آمده بر نقش جان
او رها کرد، مر، پدر، بهر سفر
گفت یا رب آدم با صد نوا
آنکه ایمان داده مستی خاک را
یک خبر با خود به بار آورده‌ام
بارگاہت را به صد ناز آمدیم
از پی اصغر و اکبر آدم
بازگشتم اصل خود را زود زود
خود تو واقف هستی از ما و میهن

آتشی دارم به سینه من کنون
تا که گویم طاهری از طاهران
نام او مطهره جان پدر
رفت تا پیغام گوید با خدا
آفرین، صد آفرین پاک را
گفت یا رب من کنون آماده‌ام
جمله طفلان، سوی تو باز آمدیم
گفت یا رب من مطهر آدم
چون که اصل من، همه یاد تو بود
من چه گویم از خبرهای زمین

■ گفتار سوم

حسین حیب

شهید رمضان؛ حسینعلی پیغان

به قلم: رضا پیغان
برادر شهیدان پیغان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ، ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً، فَادْخُلِي فِي
عِبَادِي، وَادْخُلِي جَنَّتِي

سخن از عشق است و عاشقی؛ عشق است و پروازی ملکوتی؛ پرواز از این
بند و قفس دست و پاگیر؛ پرواز از همه وابستگیهای مادی و معنوی و زمینی؛
پرواز به سوی آن تنها معشوق و تنها معبود.

«شهید حسینعلی پیغان» در سال ۱۳۵۳ در شهرستان زابل در خانواده‌ای
مذهبی دیده به جهان گشود و چون خانواده، اعتقادی راسخ به حضرت
اباعبدالله الحسین داشتند، نام حسینعلی را برایش انتخاب کردند.

خانواده شهید در قبل از انقلاب از سوی دولت و برخی طرفداران شاه متهم
به پیروی از حضرت امام خمینی(ره) بودند و به همین دلیل هم منزل آنها

بارها و بارها از سوی ساواک برای پیدا کردن اعلامیه‌ها و رساله آن حضرت، که در آن زمان محدود بوده و مخفیانه و به دور از چشم اطرافیان نگهداری می‌شد و افراد به سختی از آن بهره میبردند، مورد تفتیش قرار گرفت. پدر و مادر حسینعلی که قبل از او فرزندی بنام احمد داشته و او را در سنین کودکی از دست داده بودند، پس از تولد حسینعلی که به اعتقاد خودشان لطف خداوند به این خانواده بود، او را با نام «عوض» جایگزین فرزند از دست رفته شان، صدا می‌زدند. با تولد عوض یا حسینعلی به مرور غم از دست دادن احمد کاسته می‌شد و پدر و مادر بیش از پیش وقت صرف تربیت و رسیدگی به حسینعلی (عوض) را داشتند.

کودکی و نوجوانی

حسینعلی در سن ۷ سالگی پا به مدرسه گذاشت. دوران دبستان را در دبستان شهید چمران و راهنمایی را در مدرسه شهید باهنر زابل گذراند. او جوانی فعال بود هنگامی که متوجه شد در خانواده‌ای کم در آمد زندگی می‌کند، در حالی که هنوز در حال گذراندن دوران راهنمایی بود و هم سن و سالانش در مکانهای تفریحی و ورزشی شهر به تفریح و سرگرمی مشغول بودند، او همدوش پدر و به همراه برادرانش محمد و نعمت الله شروع به کار کرد و به تأمین نیازهای مادی خانواده مشغول شد. حسینعلی از سوم راهنمایی به بعد روزها مشغول کار و شبها در مدرسه شبانه به ادامه تحصیل اشتغال داشت.

خصوصیات برجسته شهید

از جمله ویژگیهای او شجاعت، بی‌اعتنایی به مال دنیا، ساده زیستی، تلاش و پشتکار در رسیدن به هدف، توجه به حلال و حرام و در برخورد با دیگران

به ویژه سالمندان اخلاق بسیار نیکو و چهره‌های باز و متبسم داشتند.

توجه به حل مشکلات محله

برادر شهید نقل می‌کند؛ در گذشته که در منطقه سیستان بارندگی زیاد بود و کوچه منتهی به خانه‌های ما که خاکی و گود بود همیشه دچار آبگرفتگی می‌شد و افراد و وسایل نقلیه برای تردد دچار مشکل می‌شدند. روزی شهید حسینعلی به اتفاق بقیه اهالی تصمیم به هم سطح کردن قسمت گود کوچی که محل جمع شدن آب و ایجاد مشکل برای اهالی بود گرفتند و با آوردن خاک و نخاله از زمین‌های مجاور این مشکل را رفع کردند.

شجاعت

به نقل از آقای نظامی (از همسایگان شهید)، روزی هنگام غروب نزدیک به اذان خسته و کوفته در حالی که بیلی به همراه داشتم از زمین کشاورزی خودم که نزدیک آبادی بود با پای پیاده به سمت خانه راه افتادم. چند متری نرفته بودم که ناگهان چند جوان سارق راه را بر من بستند و قصد سرقت از من را داشتند. با آنان گلاویز شدم که در این زمان متوجه شدم شخصی به کمک آمد و با آمدن او سارقان متواری شدند و او مرا از دست آنان نجات داد و ما به اتفاق هم از آن محل آمدیم. اسمش را که پرسیدم خودش را حسینعلی پیغان معرفی کرد. او جوانی قد بلند و قوی هیکل بود و دارای دل و جرأت فراوان. بعدها خبر شهادتش را از دیگران شنیدم. روحش شاد.

نحوه شهادت

در سن ۱۸ سالگی به طور داوطلبانه به خدمت مقدس سربازی رفت. در آخرین روزهای باقی مانده از خدمت او را برای استراحت و انجام مقدمات

ترخیصی‌اش از مناطق مرزی به پاسگاهی در داخل شهرستان خاش منتقل کرده بودند. در ضمن استراحت پایان دوره متوجه کمبود نیرو در پاسگاه شد و به پیشنهاد رئیس پاسگاه در انجام مأموریتی با آنان به عنوان راننده شرکت کرد. او در این مأموریت محوله که در واقع آخرین مأموریت دنیایی او بود، در منطقه بیابانی گوهر کوه خاش در درگیری با اشرار و ترریستهای مسلح، این دشمنان خدا و خلق خدا، مزد خدمت عاشقانه و سالها ارادت به اهل بیت (علیهم السلام) را در اسفند ۱۳۷۳ مصادف با بیست و سومین روز ماه مبارک رمضان از مولای خویش امیر مؤمنان دریافت کرد.

آری او در آخرین هفته ماه مبارک رمضان المبارک ثمره چندین سال مجاهدت نفسانی و تزکیه نفس و اخلاص و پاکدامنیش را در سن ۲۰ سالگی از معشوق گرفت، شاید حضرت حق تعالی او را به ضیافت الله رمضان دعوت فرمود و او هم لبیک اجابت گفت و این است رمز جاودانگی انسان، انسانی که به مراحل از کمال الی الله برسد که «دعیتم فیه الی ضیافه الله» در حق او جامه عمل بپوشد و پس از تطهیر درون و معطر شدن به خون خود روزه خود را به خون مطهرش افطار کند و به معراج رود و در ضیافت الهی در رمضان مهمان حضرت باشد.

آری، دل عاشق او تمنای پرواز داشت، آن هم در شبی که درهای آسمانها را گشوده‌اند. در شبی که بحق نزول افواج فرشتگان به عرصه مادی خاکیان است. در شبی به بلندی «قدر» در «قدری» به وسعت ایمان و عشق. خدایش هر لحظه بر سرور و آرامش ابدیش بیفزاید.

* * *

پس از شهادت رفتن حسینعلی یا همان عوض غمی سنگین برای خانواده و به ویژه برادران شهید بود. برای آنان باور کردنی نبود که تنها شهید درگیری با

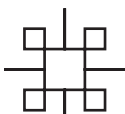
اشرار گوهر کوه خاش، حسینعلی باشد. به رغم درد و غم سنگین خانواده در از دست دادن فرزندی عزیز ولی این حس وجود داشت که خداوند لیاقت شهادت را به هر کسی نمیدهد و از این که ملقب به خانواده شهدا شده بودند از سویی به خود و فرزندشان افتخار میکردند.

شهادت حسینعلی روح معنویت مضاعفی برای خانواده به ارمغان آورد و باعث تغییراتی در روحیات معنوی افراد شد. برادر کوچکتر شهید در متن و یادداشت یادبودی برای شهید حسینعلی در فرازی می‌نویسد: «سلام می‌فرستم بر زندگی و حیات، سلام بر غربت افرادی که همواره تنها زیسته‌اند و سلام بر آنهایی که سر بر سنگ‌های بیابان گذاشته‌اند و غریبانه و بی‌کس از جور ستم نامردان جان سپرده‌اند.»

پس از گذشت سال‌ها در حالی که هیچگاه داغ از دست دادن عوض برای مادرش کهنه نشده بود، در حدود ۱۱ سال بعد یعنی در اسفند ۱۳۸۴ هنگامی که برادر شهید حسینعلی، «حجت الاسلام والمسلمین نعمت الله پیغان» به همراه خواهرزاده‌اش «مسلم لکزایی» پس از ۶ ماه دوری از خانواده از شهر قم عازم زادگاهشان زابل بودند، با حمله افرادی مسلح و ملبس به لباس نیروی انتظامی - موسوم به گروهک تروریستی عبدالمالک ریگی - هر دو وحشیانه به همراه حدود ۲۱ نفر دیگر در محور جاده زابل به زاهدان به درجه رفیع شادت نائل آمده و به برادر شهید خود پیوست.

در کمال ناباوری و حیرت مردم زابل و خانواده شهدا از این جنایت هولناک، عطر شهادت دوباره در این خانواده و سایر خانواده‌های داغ‌دیده پیچید و دو جوان از بهترین فرزندان این خانواده به ملکوت اعلی پیوستند.

روحشان شاد.



پیوستها

■ پیوست ۱

در تسلاى داغ

حبیب

در جلد‌های گذشته مجموعه حبیب دلها، تعداد زیادی از پیام‌های تسلیت و همدردی که در فراق سردار شهید حبیب لکنزایی صادر شد، منتشر گردید.
به جهت حجم وسیع ابراز لطف دوستداران حبیب، تعداد دیگری از این پیام‌ها در این جلد منتشر می‌شود:

بسم رب الشهداء والصدیقین

حجت الاسلام والمسلمین جناب آقای دکتر نجف لکزایی

عضو هیأت علمی دانشگاه باقرالعلوم (ع)

شهادت پرافتخار برادر ارجمند شما سردار دلیر و رشید اسلام شهید حبيب الله لکزایی، جانشین فرمانده سپاه سلمان سیستان و بلوچستان، جانباز ۷۷ درصد دفاع مقدس و پدر شهید را به محضر جناب عالی و خانواده محترم آن شهید تبریک و تسلیت می گوئیم.

امور فرهنگی و روابط عمومی دانشگاه باقرالعلوم (ع)

هوالباقی

عجب نوری ز چشم دوستان رفت عجب خندان گلی از بوستان رفت

محبان را پریشان کرده داغش که از سوی محبان ناگهان رفت

ابراز همدردی

دست تقدیر الهی این گونه رقم خورد که در ایام شهادت نهمین اختر تابناک امامت و ولایت حضرت امام محمدتقی (ع) یکی از محبین اهل بیت عصمت و طهارت با ذکر «یا علی» ندای «ارجعی الی راضیه مرضیه فادخلی فی عبادی و ادخلی جنتی» را لبیک گفت.

خانواده محترم سردار جانباز حبيب لکزایی

با نهایت تأثر و تأسف فراوان مصیبت وارده را به خانواده محترم و همکاران و هم سنگران از صمیم قلب تسلیت عرض نموده و از خداوند متعال برای شما صبر جمیل و برای آن یار سفر کرده آمرزش و مغفرت مسئلت داریم. مؤسسه خیریه امدادگران عاشورا متوسلین به حضرت فاطمه زهرا (س)

هوالباقی

جز خدا هر کس در این دار فنا می‌میرد پر چو پیمان‌ه شود شاه و گدامی میرد
کاروان می‌رود و مرگ کند تعقیبش هر که زین قافله بیچون و چرا می‌میرد
انا لله و انا الیه راجعون

خانواده محترم سردار شهید لکزایی

شهادت سردار رشید اسلام حبیب الله لکزایی را به شما و مردم غیور
سیستان تسلیت عرض نموده و از درگاه ایزد منان برای آن شهید طلب
رحمت و مغفرت و علو درجات و برای بازماندگان صبر و شکیبایی از
خداوند منان مسئلت داریم. روحش شاد و یادش گرامی باد.

شریک غمتان:

کانون بسیج هنرمندان شهرستان زهک

اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی استان و شهرستان زهک

انجمنهای ادبی و هنری و کانونهای فرهنگی هنری مساجد زهک

هوالباقی

«بسم رب الشهداء والصدیقین»

عروج ملکوتی و شهادت‌گونه، هم‌رمز شهدا، یادگار دوران دفاع مقدس، خادم
بسیجیان استان، سردار جانباز سرتیپ دوم پاسدار شهید حبیب الله لکزایی
را تسلیت عرض نموده و از ایزد منان برای آن شهید بزرگوار رحمت الهی و
علوم درجات و برای بازماندگان صبر و شکیبایی آرزو مندیم.

فرمانداری شهرستان طرقله شان‌دیز و بخشداریهای تابعه

مرغ با ملکوت‌م نیم از عالم خاک

بقا مختص ذات اوست

ابراز همدردی

خانواده‌های محترم پیغان و لکزایی

این سنت لامحال روزگار است که عزیزان ما دامان پرمهر خویش را از ما جدا کنند و یادهای شیرین و خاطره‌های دلنشین خود را بر جای بگذارند، هر چند غم و اندوه هجران تلخ است، همدردی و تسلیت خود را به مناسبت ضایعه عروج ملکوتی سردار شهید حبیب الله لکزایی خدمت شما تقدیم داشته، صبر و شکیبایی را برای شما و سایر داغداران از خداوند رحمان مسئلت مینمائیم.

شریک غمتان:

هیئت رزمندگان اسلام

استان هرمزگان، سیستان و بلوچستان، کرمان، بوشهر و ماهشهر

رفتی و رفتن تو آتش نهاد بر دل

پیام همدردی

اوست پایدار

خدای مهربان! گریه و زاری فقط به بارگاه تو بایسته است! مسئله تنها از درگاه تو شایسته است! مداوای تنهاییمان را تنها تو میتوانی و بس. ای خدا؛ ای که عرش و فرش به فرمان توست! ای که همه راهها به تو منتهی میشود، ای که همه بازگشتها به سوی توست! ای غایب و نهایت هستی! ابرهای سیاه حرمان را از آسمان دلمان کنار بزن و این عطش هجران را به زیارت «مهدی موعود» فرو نشان.

خانواده محترم شهید لکزایی

با نهایت تأسف و تأثر عروج ملکوتی سرداری رشید اسلام زندهیاد حاج حبیب الله لکزایی را به شما و سایر داغداران تسلیت عرض نموده، از خداوند متعال برای آن شهید بزرگوار علوم درجات و برای بازماندگان محترم صبر جمیل و اجر جزیل مسئلت مینمائیم.

شریک غمتان:

فرمانده، اعضای شورا، بسیجیان

و اعضای حلقه‌های طرح صالحین پایگاه شهید باقری از حوزه الغدیر

کل نفس ذائقة الموت

و بشارت دهید به مؤمنان و صابران زمانی که مصیبتی به شما میرسد صبر و شکیبایی پیشه کنید و بگویید بازگشت همه به سوی اوست. (قرآن کریم) پس خاضعانه و خاشعانه سر تسلیم و بندگی به آستانش فرود میآوریم.

خانواده‌های محترم لک‌زایی و پیغان

عروج ملکوتی سردار سرافراز اسلام و جانباز بیادعای دفاع مقدس و پدر شهید سردار حبیب لک‌زایی را به شما و سایر داغداران تسلیت عرض نموده و از درگاه ایزد منان برای آن مرحوم طلب رحمت و مغفرت و علو درجات و برای بازماندگان صبر و شکیبایی از خداوند منان مسئلت داریم. روحش شاد و یادش گرامی باد. ما را نیز در غم خود شریک بدانید.

رئیس و کارکنان بنیاد شهید و امور ایثارگران شهرستان زابل

ابراز همدردی

گویند سنگ لعل شود در مقام صبر آری شود ولیک به خون جگر شود غروب زندگی پرثمر و سراسر مهر آن عزیز برای شما و همه ماتمی سنگین و جانفرساست.

خانواده‌های محترم لک‌زایی

با نهایت تأسف و تأثر عروج ملکوتی سردار حاج حبیب الله لک‌زایی را به شما و سایر بستگان تسلیت عرض نموده و از خداوند بزرگ برای شما صبر و بردباری و برای آن عزیز از دست رفته بهشت برین را آرزو مندیم. کلامی برای تسلی نیست؛ ما را در غم خود شریک بدانید.

روابط عمومی اداره کل راه و شهرسازی استان سیستان و بلوچستان

بسمه تعالی

خانواده محترم سردار شهید حاج حبیب لکزایی
 «مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَمَنْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ يَهْدِ قَلْبَهُ»
 درود خدا بر دلاور مردانی که در طول زندگی خویش مجاهدت، استقامت،
 استواری و پایداری را در پرونده زرینشان نگاشته و سرافراز و پرافتخار در
 راه سربلندی کشور اسلامی و عظمت ملت ایران لحظهای نیاسودند.
 بیشک برادر عزیزمان شهید سردار سرتیپ حاج حبیب لکزایی از زمره
 مجاهدان گمنامی بود که سالهای جوانی خویش را به مجاهدت خالصانه در
 کربلاهای هشت سال دفاع مقدس و صحنه‌های پرخطر پاسداری و دفاع از
 انقلاب اسلامی ایران سپری نمودند.

آری آن سردار سرافراز بعد از دفاع مقدس نیز در عرصه‌های دفاعی و علمی
 حضوری فعال و مستمر داشته و همواره در پی ترویج معارف مهدوی فعال
 و مصداق بارز «تُرْهَبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَعَدُوَّكُمْ» بود.
 اینجانب عروج ملکوتی آن سردار شهید اسلام و سرباز وفادار ولایت را به
 خانواده معزز و بستگان مکرم و هم‌زمان بزرگوار تسلیت عرض مینمایم.
 حضرت حق روح پرفتوحش را در نعیم مقیم و در جوار امام شهیدان و
 هم‌زمان شهیدش محشور و به خانواده محترم صبر و شکیبایی توأم با عزت
 و سعادت عنایت فرماید.

رضا شیخ اویسی

مدیر کل نوسازی، توسعه و تجهیز مدارس استان سمنان

ابراز همدردی

بر خاطر م شد زنده یار فاطمیون یاد شلمچه، یاد فکه، یاد مجنون
یاد شهیدانی که حق را برگزیدند با رمز یا زهرا حماسه آفریدند
من آرزو کردم که در سنگر بمیرم جام شهادت از کف رهبر بگیرم

خانواده محترم لکزایی و ملت شهید پرور سیستان

عروج ملکوتی و شهادتگونه جانشین سپاه سلمان سیستان و بلوچستان و جانباز هشت سال دفاع مقدس سردار حاج حبیب الله لکزایی را به شما تبریک و تسلیت عرض نموده ما را در غم خود شریک دانسته رحمت واسعه الهی برای آن عزیز و صبر و شکیبایی را برای بازماندگان از ایزد متعال خواستاریم. «روحش شاد و یادش گرامی»

شریک غمتان: دهیاران بخش پشت آب

ابراز همدردی

بشارت دهید به مؤمنان و صابران، زمانی که مصیبتی به شما میرسد صبر و شکیبایی پیشه کنید و بگوئید بازگشت همه به سوی اوست. پس خاضعانه و خاشعانه سر تسلیم بر آستانش فرود میآوریم.

جناب آقای جعفر لکزایی و خانواده‌های محترم لکزایی و وابستگان

با تأثر و تأسف فراوان بدینوسیله رحلت جانسوز سردار رشید اسلام حبیب الله لکزایی را به شما بزرگواران تسلیت عرض نموده، برای آن مرحوم غفران و رحمت واسعه الهی و برای شما و سایر بازماندگان صبر و شکیبایی از دیدگاه ایزد یکتا مسألت می‌نمایم. ما را در غم خود شریک بدانید

رئیس و کارکنان دانشگاه آزاد اسلامی واحد زابل

همه فانی اند و او باقی است

ابراز همدردی

در وصف شهید هرچه گویند کم است مهمان خدا کشته و مرغ حرم است
وقتی که شهید می‌رود بر ملکوت بر حرمت او قامت افلاک خم است
آن که خوب زیست، خوب نیز خواهد مرد، مرگ در نظر حقیقلبان فنا نیست
بلکه هجرتی است عارفانه و عاشقانه و پاسخی است به ندای ملکوتی.

خانواده محترم لکزایی و ملت شهیدپرور سیستان

عروج ملکوتی و شهادت‌گونه جانشین سپاه سلمان سیستان و بلوچستان و
جانباز هشت سال دفاع مقدس سردار حاج حبیب الله لکزایی را به شما و
بازماندگان و سایر خانواده‌های تبریک و تسلیت و علو درجات نعیم را از
آستان ربوبی مسئلت میدارم.
ما را در غم هجران سهیم دارید.

شریک غمتان:

اعضای شوراهای اسلامی روستاهای بخش پشت آب

بقا مختص ذات اوست

ابراز همدردی

خانواده‌های محترم لک‌زایی و پیغان

با نهایت تأسف و تأثر رحلت جانگداز سردار رشید اسلام حاج حبیب الله لک‌زایی یکی از بهترین فرزندان این مرز و بوم و از شخصیت‌های ارزشمند و یادگاران هشت سال دفاع مقدس و از بسیجیان عاشق و خادم خاندان عصمت و طهارت که پس از سالها درد و رنج به ملکوت اعلی پیوست را به خانواده مکرم، دوستان، هم‌زمان و همکاران محترمشان تسلیت عرض نموده و یاد و خاطره آن بزرگ مرد شجاع و دلیر را گرامی داشته و از خداوند منان رحمت واسعه و علو درجات را برای آن یار سفر کرده و صبر جمیل و اجر جزیل را برای سایر بازماندگان مسئلت مینمائیم.

ما را در غم خود شریک بدانید

اداره آموزش و پرورش منطقه شیب آب

همه فائیند و او باقی است

ابراز همدردی

دفتر خلقت را واژه‌ای زیباتر از شهید زینت نمی‌بخشد و در آسمان هستی ستاره‌ای پرنورتر از شهید نمی‌درخشد. گوهری پاک باید که فیض شهادت را قابلیت یابد و خورشید عنایت و هدایت بر ذره او بتابد. خوشا به حال آن خاندان که کیسه رحمت یزدان خریدار جانی از آنان گردد انسانی که ناگزیر طعم مرگ را خواهد چشید.

خانواده محترم لکزایی و ملت شهیدپرور سیستان

عروج ملکوتی و شهادت‌گونه جانشین سپاه سلمان سیستان و بلوچستان و جانباز هشت سال دفاع مقدس سردار حاج حبیب الله لکزایی را به شما و سایر خانواده‌ها تبریک و تسلیت عرض نموده ما را در غم خود شریک دانسته رحمت واسعه الهی برای آن عزیز و صبر و شکیبایی را برای بازماندگان از ایزد متعال خواستاریم.

شریک غمتان:

بخشداري بخش پشت آب

هوالباقی

پیام همدردی

بقاء مختص ذات اوست

لا راحة للمؤمن الا عند لقاء ربه

چو باید سرانجام در خاک رفت خوشا آن که پاک آمد و پاک رفت
تقدیر را تدبیر نیست. کلام گرم و تبسم شیرین بزرگ مردی نجیب و صبور
که جمال جان از غبار تن شست و در آینه دل، لقای پروردگارش را برگزید
و به رحمت واسعه الهی پیوست، فراموشمان نمی شود. دریغ و درد بر عروج
ناگهانی و آشیان گزیدنش در حریم دوست.

خانواده‌های محترم اعتمادی، لکزایی و پیغان

با قلبی مالا مال از تأثر و تألم، ضایعه عروج ملکوتی سردار رشید اسلام
زندهیاد حاج حبیب لکزایی را با شما به سوگ نشسته، در این مصیبت
بزرگ برای آن عزیز سفر کرده به ملکوت خداوند، آمرزش و مغفرت، برای
شما و دیگر بستگان معزز داغدار، از پیشگاه یزدان پاک صبر و شکیبایی
مسلت می‌نمائیم.

شریک غمتان:

همکاران معاونت میراث فرهنگی

اداره کل میراث فرهنگی و گردشگری استان سیستان و بلوچستان

بقا مختص ذات مقدس اوست

هوالباقی

ابراز همدردی

زندگی صحنه یکتای هنرمندی ماست

هر کسی نغمه خود خواند و از صحنه رود

صحنه پیوسته به جاست

خرم آن نغمه که مردم بسپارند به یاد

دانشجوی بسیجی جناب آقای جعفر لکزایی

عروج ملکوتی پدر گرامیتان، جانباز سرافراز، سردار رشید سپاه اسلام

شادروان حاج حبیب لکزایی را به شما و خانواده محترمتان تسلیت عرض

نموده، از درگاه ایزد متعال برای آن عزیز سفر کرده علو درجات و برای

بازماندگان صبر جمیل و اجر جزیل مسألت مینمائیم.

شریک غمتان:

بسیج دانشجویی حضرت سیدالشهدا(ع) دانشگاه پیام نور زاهدان

الهی رضا برضائک و تسلیم لایمراک

پیام همدردی

تقدیر الهی بر این تعلق گرفته که بهار فرحناک زندگی را خزانی ماتم زده به انتظار بنشیند و این بارزترین تفسیر فلسفه آفرینش در پهنه بیکران هستی و یگانه راز جاودانی اوست.

خانواده محترم جانباز سرافراز سردار لکزایی

با قلبی آکنده از حزن و اندوه در آتش حسرت از دست دادن پدری سوختیم که رفتنش در باورمان نمی‌گنجد و چهره پاک و بی‌آلایشش هرگز فراموشمان نمی‌شود، به هر تقدیر مشیت الهی را گردن نهاده و با دلی سرشار از مصیبت، عروج شهادت‌گونه آن عزیز از دست رفته را به حضورتان تسلیت عرض نموده و از خداوند یکتا برای آن بزرگوار مزید فضل و رحمت و درجات رفیع در بهشت اعلا و برای بازماندگان طول عمر با عزت و صبر و اجر مسألت می‌نمائیم.

روحش شاد، یادش گرامی

سازمان بسیج ورزشکاران سپاه سلمان

بقا مختص ذات مقدس اوست

«انا لله وانا اليه راجعون»

ابراز همدردی

ای دریغا رادمر لطف و رحمت در گذشت

نخبه شوق و تلاش و کار و همت در گذشت

خانواده محترم سر تیپ دوم پاسدار حبیب لکزایی

با نهایت تأسف و تأثر عروج ملکوتی سردار جبهه‌های حق علیه باطل و یاور بسیجیان، هم‌رزم شهداء و فقدان همسری دلسوز و پدری فداکار را خدمت شما و خانواده‌های محترم و ایسته تسلیت عرض نموده و از درگاه ایزد منان برای بازماندگان صبر جزیل و برای آن تازه گذشته اجر جمیل و غفران الهی را خواستاریم.

هم‌رزمان سردار در معاونت نیروی انسانی

سپاه سلمان استان سیستان و بلوچستان

هوالباقی

ابراز همدردی

بشارت دهید به مؤمنان و صابران، زمانی که مصیبتی به شما میرسد صبر و شکیبایی پیشه کنید و بگوئید بازگشت همه به سوی اوست. پس خاضعانه و خاشعانه سر تسلیم بر آستانش فرود می‌آوریم.

جناب آقای جعفر لکزایی و خانواده‌های محترم لکزایی و وابستگان با تأثر و تأسف فراوان بدین وسیله رحلت جانسوز سردار رشید اسلام حبیب الله لکزایی را به شما بزرگواران تسلیت عرض نموده، برای آن مرحوم غفران و رحمت واسع‌الهی و برای شما و سایر بازماندگان صبر و شکیبایی از دیدگاه ایزد یکتا مسألت می‌نماییم.

ما را در غم خود شریک بدانید

مرکز آموزش عالی علمی - کاربردی زاهدان ۱

هوالباقی

ابراز همدردی

خدایا، گریه و زاری فقط به بارگاه تو بایسته است! مسئلت تنها از درگاه تو شایسته است! مداوای تنهائیمان را تنها تو میتوانی و بس. ای خدا، ای که عرش و فرش به فرمان توست! ای که همه راهها به تو منتهی می شود، ای که همه بازگشتها به سوی توست، ای غایت و نهایت هستی! ابرهای سیاه حرمان را از آسمان دلمان کنار بزن و این عطش هجران را به زیارت «مهدی موعود» فرو نشان.

حضرت حجت الاسلام والمسلمین اعتمادی

همکار محترمه سرکار خانم لک زایی (عضو محترم هیأت علمی دانشگاه زابل)

همکار محترم جناب آقای مهدی لک زایی

کل من علیها فان.

وعده الهی، حق است که همه از اوئیم و به سوی او باز می گردیم. انبیا و اولیاء الله، پیشینیان و همه به دیار حق شتافتند و ما نیز می رویم. آیندگان هم خواهند رفت و این تقدیر حتمی الهی است.

خبر درگذشت فرزند و برادر گرامیتان سردار پاسدار بسیجی گرانقدر ابوالشہید حاج حبیب لک زایی موجب تأسف و تأثر فراوان گردید، لذا با ابراز همدردی مصیبت وارده را به شما و کلیه وابستگان تسلیت عرض نموده و از خداوند سبحان برای آن عزیز سفر کرده رحمت و غفران واسعه و برای شما صبر و شکیبایی مسئلت می نمائیم.

روحش شاد و یادشان گرامی باد

شریک غمتان: روابط عمومی دانشگاه زابل

■ پیوست ۲

فراخوان همایش حبیب دلها

فراخوان نخستین همایش «حبیب دلها»

یادواره اولین سالگرد شهادت سردار سرتیپ پاسدار حاج حبیب لکزایی

ابوالشہید، سردار رشید سپاہ اسلام؛ سرتیپ شہید حاج حبیب لکزایی، بیش از سی سال در استان سیستان و بلوچستان به خدمت اشتغال داشت. وی کارش را از نخستین رده‌های سپاہ آغاز کرد و تا فرماندهی سپاہ سلمان پیش رفت در حالی که بیش از بیست و چهار سال جراحات‌های دفاع مقدس را با خود به یادگار داشت. حضور فعال در قامت استادی دانشگاه، مؤسس و رئیس هیأت امنای گلزار شہدای حضرت رسول اکرم(ص) شہر ادیمی، مدیر عامل بنیاد حضرت مهدی موعود(عج)، دبیر ستاد احیای امر به معروف و نہی از منکر، رئیس هیأت مدیره مؤسسه خیریه امدادگران عاشورا در استان سیستان و بلوچستان، عضو هیأت رزمندگان اسلام، نماینده ایثارگران استان سیستان و بلوچستان در مجلس ایثارگران کشور در شمار فعالیت‌های فرهنگی و اجتماعی آن عزیز است.

با توجه به آرمان‌های بلند و قدسی این سردار والامقام، نسل کنونی و نسل‌های آینده از ما انتظار دارند ابعاد شخصیتی این عزیز را معرفی نماییم. ما بر این باوریم که سردار لکزایی در شمار شہدایی است که دارای شخصیت بسیار نافذ و تاثیرگذار در استان سیستان و بلوچستان - چه در بعد معنوی و چه در بعد ولایی، اعتقادی، اجتماعی، فرهنگی و نظامی - بود و از این رو می‌توان برای معرفی ایشان، آثار مختلفی به نگارش درآورد.

الف) اهداف همایش

رسالت اصلی «همایش حبیب دلها» انتقال فرهنگ و تفکر بسیجی و ولایی، انتقال فرهنگ ایثار و جهاد، انتقال فرهنگ وحدت، خدمت و امنیت و پراکندن عطر شهادت در جامعه و ارزش‌های دفاع مقدس، معرفی سردار حاج حبیب لکزایی به عنوان الگوی تمام عیار یک پاسدار پیرو اهل بیت(ع)، و نیز تعیین و مشخص نمودن ابعاد وجودی و نقش این شهید سرافراز در دفاع مقدس و در استان سیستان و بلوچستان است. از این رو همراهان سردار مصمم هستند تا همایش با شکوهی را در نخستین سالگشت شهادت آن عزیز برگزار نمایند.

ب) محورهای همایش

همایش حبیب دلها بر آن است تا به بازکاوی نقش، جایگاه و فعالیت‌های سردار حاج حبیب لکزایی در محورهای زیر بپردازد:

۱. زندگی، شرح حال، کارنامه و فعالیت‌ها

- عملکرد و فعالیت‌های سردار لکزایی قبل از انقلاب اسلامی؛
- کارنامه و فعالیت‌های علمی و آموزشی سردار لکزایی (تحصیل و تدریس)؛
- کارنامه و فعالیت‌های فرهنگی و اجتماعی سردار لکزایی (ستاد احیای امر به معروف و نهی از منکر، بنیاد حضرت مهدی موعود(عج)، مؤسسه خیریه امدادگران عاشورا، گلزار شهدای حضرت رسول اکرم(ص) شهر ادیمی)؛
- کارنامه و فعالیت‌های نظامی سردار لکزایی (سپاه زابل، دوران دفاع مقدس، سپاه سلمان)؛
- سردار لکزایی و اردوی راهیان نور، کاروان سالگرد ارتحال امام خمینی(ره)، کاروان ۲۸ صفر و ... ؛
- سردار لکزایی و بسیج سازندگی؛
- سردار لکزایی و رسیدگی به خانواده معظم شهدا و ایثارگران؛
- سردار لکزایی و قرارگاه محرومیت‌زدایی؛

- سردار لکزایی و مجلس ایثارگران کشور؛
- نقش و عملکرد سردار لکزایی در حفظ آثار و نشر ارزش‌های دفاع مقدس.

۲. سیره اعتقادی، بینشی و ولایی سردار لکزایی

- تأثیر عنصر ولایت‌مداری در شکل‌گیری شیوه فرماندهی و مدیریتی سردار لکزایی؛

- سردار لکزایی، ولایت محوری و تکلیف‌گرایی؛

- ویژگی‌های اعتقادی انتصاب فرماندهان و مدیران از نگاه سردار لکزایی؛

- نقش سردار لکزایی در نهادینه‌کردن باورهای اسلامی؛

- اعتماد به نفس و خودباوری سردار لکزایی در طرح‌ریزی و هدایت نیروها؛

- سردار لکزایی، توسعه مادی و تعالی‌گرایی معنوی و اخلاقی؛

- سردار لکزایی، ساده زیستی و پرهیز از تشریفات.

۳. سیره اخلاقی و تربیتی سردار لکزایی

- سیره و الگوی اخلاقی سردار لکزایی؛

- سیره و الگوی تربیتی سردار لکزایی؛

- نقش سردار لکزایی در نهادینه‌کردن اخلاق اسلامی؛

- ویژگی‌های اخلاقی انتصاب فرماندهان و مدیران از نگاه سردار لکزایی.

۴. سیره رفتاری و عملی سردار لکزایی

- نگاه راهبردی سردار لکزایی در جذب، آموزش، سازماندهی و بکارگیری منابع انسانی؛

- اهمیت نظم و برنامه‌ریزی از نگاه سردار لکزایی؛

- بررسی توانمندی‌های سردار لکزایی در مدیریت بحران؛

- بررسی سیره فرماندهی و مدیریتی سردار لکزایی؛

- تعامل سردار لکزایی با سازمان‌ها و نهادهای انقلابی (آموزش و پرورش، جهاد

- سازندگی، بنیاد شهید و ...)؛
- جایگاه تفکر بسیجی در اندیشه و عمل سردار لکزایی؛
 - راهکارها و شیوه‌های افزایش روحیه نیروها در اندیشه و عمل سردار لکزایی؛
 - سبک و الگوی مدیریتی و فرماندهی سردار لکزایی؛
 - سردار لکزایی و احقاق حقوق محرومان و مستضعفان؛
 - سردار لکزایی و الگوی اصلاح به جای اخراج؛
 - سردار لکزایی و الگوی تربیت کادر و نیروی متخصص؛
 - سردار لکزایی و الگوی تعامل با اهل سنت؛
 - سردار لکزایی و الگوی تعامل با دانشگاه؛
 - سردار لکزایی و الگوی تعامل با طوایف، معتمدین و ریش سفیدان؛
 - سردار لکزایی و الگوی تعامل با علما؛
 - سردار لکزایی و الگوی تعامل با مردم؛
 - سردار لکزایی و الگوی کار جمعی؛
 - سردار لکزایی و شهدا؛
 - سردار لکزایی و نسل جدید (جوانان)؛
 - سردار لکزایی، صبر، استقامت و پایداری؛
 - سردار لکزایی، عدالتگرایی و ظلم ستیزی؛
 - سردار لکزایی، قانونگرایی و نظم محوری؛
 - سردار لکزایی، کرامت و آزادمنشی؛
 - سردار لکزایی، مردم‌داری و مردمگرایی؛
 - سردار لکزایی، وجدان کاری و شایسته‌سالاری؛
 - علما و روحانیت از نگاه سردار لکزایی و رابطه وی با روحانیت، با تأکید بر نقش روحانیت در ارتقای توان روحی و معنوی بسیجیان؛
 - الگوی تصمیم‌گیری سردار لکزایی؛
 - نقش سردار لکزایی در ترغیب نیروهای مردمی جهت حضور در جبهه‌ها؛
 - نقش سردار لکزایی در تعالی فرهنگ و تفکر بسیجی؛

- نقش سردار لکزایی در جهت شناسایی، جذب و پرورش استعداد های خلاق در هشت سال دفاع مقدس؛
- نقش سردار لکزایی در نهادینه کردن رفتار اسلامی؛
- نقش سردار لکزایی در نهادینه کردن ارزش ها؛
- نقش و جایگاه سردار لکزایی در تحکیم وحدت و همبستگی اقوام و طوایف؛
- نقش و جایگاه سردار لکزایی در نهادینه کردن همکاری رده های نظامی و انتظامی مستقر در سیستان و بلوچستان؛
- وحدت میان نیروهای نظامی و انتظامی از نگاه سردار لکزایی و نقش وی در تحقق آن؛
- ویژگی های رفتاری انتصاب فرماندهان و مدیران از نگاه سردار لکزایی.

ج) قالب های ارائه اثر

از همه علاقمندان، همکاران و دوستان آن شهید سعید دعوت به عمل می آید با ارائه بحث در یکی از محورهای مذکور و یا دیگر مباحث مرتبط با سردار شهید بر غنای همایش بیفزایند.

افزون بر نگارش مقاله در موضوعات فوق الذکر، علاقه مندان می توانند در قالب های شعر، خاطره، متن ادبی، عکس، فیلم، وبلاگ، دلنوشته، یادداشت، فیلمنامه، نمایشنامه، طراحی تندیس، تم سازی برای گوشی تلفن همراه، طراحی نرم افزار چندرسانه ای و ... آثار خود را تهیه و ارسال نمایند. همچنین دبیرخانه همایش از تحقیقات میدانی، مصاحبه و گفتگو استقبال می کند.

د) قدردانی از آثار برگزیده

به مقالات، اشعار و طرح های برگزیده جوایزی اهدا می گردد.

مقالات و طرح های برگزیده در مجموعه های ویژه ای منتشر خواهد شد.

همچنین دبیرخانه همایش «حبیب دلها» از همه علاقمندان درخواست می نماید هر گونه عکس، خاطره، فیلم و یا دست نوشته ای از این شهید گرانقدر در اختیار

۳۴۸ ♦ حبیب دلها

دارند برای دبیرخانه ارسال کنند و یا با دبیرخانه همایش تماس حاصل فرمایند تا علاوه بر اجر اخروی در مسابقه‌ای که به این منظور جهت اهدای جایزه به بهترین اثر ارسالی ترتیب داده شده است شرکت کنند.

ه) مهلت ارائه آثار

همایش در نخستین سالگرد شهادت سردار حاج حبیب لکزایی در مهرماه ۱۳۹۲ برگزار خواهد شد.

زمان ارسال چکیده مقالات یا طرح اولیه آثار هنری: پانزده شهریور ۱۳۹۲
زمان ارسال اصل مقالات و آثار: پایان شهریور ۱۳۹۲

و) شیوه آماده سازی و ارسال

چکیده مقاله بایستی حداکثر دارای ۳۰۰ واژه و دارای عنوان، موضوع، روش تحقیق، مهم ترین نتایج و فهرست واژگان کلیدی باشد.
اصل مقاله در کاغذ A4 با رعایت فضای مناسب در میان سطرها تهیه و ترجیحاً از طریق پست الکترونیک ارسال شود. حجم مقاله حداقل سه هزار کلمه و حداکثر پنج هزار کلمه باشد.

ارجاع منابع و مآخذ به شیوه پاورقی در هر صفحه به این شکل آورده شود: نام و نام خانوادگی مؤلف، عنوان، جلد، محل نشر، سال نشر، صفحه.
در پایان مقاله فهرست منابع و مآخذ به صورت الفبایی آورده شود.
در مواردی که منبع، مصاحبه است، تاریخ مصاحبه و مشخصات مصاحبه کننده و مصاحبه شونده به دقت ذکر شود.
درباره آثار هنری دیگر نیز لازم است که استانداردهای لازم در رشته مورد نظر را داشته باشد.

ز) درخواست

در پایان از همه سازمانها، نهادها، افراد حقیقی و حقوقی درخواست می شود ما را از

نظرات و پیشنهادات خود از طریق دبیرخانه همایش بهره‌مند سازند.

ح) تماس با دبیرخانه همایش

نشانی پستی: زاهدان، صندوق پستی: ۹۸۱۵۵-۱۱۹۱

آدرس سایت: www.arshiyankavir.ir

آدرس پست الکترونیک:

arshiyankavir@gmail.com

فکس: ۰۲۵۳۲۸۵۶۹۰۳ تلفن تماس: ۰۹۱۰۹۶۱۶۱۵۲

نشانی در زاهدان: تقاطع خیابان آیت‌الله کفعمی و آیت‌الله مصطفی خمینی، ستاد احیاء امر به معروف و نهی از منکر و بنیاد حضرت مهدی موعود(عج).

تلفن و فکس در زاهدان: ۰۵۴۱۳۲۵۰۷۷۰

نشانی در زابل: خیابان بعثت، جنب دبیرستان نمونه امام علی بن ابی طالب امیرالمومنین، بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود(عج).

تلفن و فکس زابل: ۰۵۴۲۲۲۴۱۳۱۸

ط) برگزار کنندگان، حامیان و همکاران همایش

– بنیاد شهید لک زایی

– مؤسسه فرهنگی هنری عرشیان کویر تاسوکی

– بنیاد حضرت مهدی موعود (عج) استان سیستان و بلوچستان

– ستاد احیاء امر به معروف و نهی از منکر استان سیستان و بلوچستان

– خبرگزاری اهل بیت(ع) – ابنا www.abna.ir

– گلزار شهدای حضرت رسول اکرم(ص) ادیمی

– مجتمع فرهنگی سردار شهید حاج حبیب لک زایی

– اداره کل دفتر شهری و شوراهای استانداری استان سیستان و بلوچستان

– اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی استان سیستان و بلوچستان

– استانداری سیستان و بلوچستان

- بنیاد حفظ آثار و نشر ارزش های دفاع مقدس استان سیستان و بلوچستان
- بنیاد شهید و امور ایثارگران استان سیستان و بلوچستان
- پردیس رسالت دانشگاه فرهنگیان سیستان و بلوچستان
- تیپ تکاور ۱۱۰ سلمان فارسی
- دانشکده علوم قرآنی زاهدان
- دانشگاه آزاد اسلامی استان سیستان و بلوچستان
- دانشگاه بین المللی دریانوردی چابهار
- دانشگاه زابل
- دانشگاه سیستان و بلوچستان
- دانشگاه فرهنگیان، پردیس رسالت استان سیستان و بلوچستان
- دانشگاه ولایت ایرانشهر
- دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم (شعبه جنوب شرق کشور)
- سازمان تبلیغات اسلامی استان سیستان و بلوچستان
- سازمان نوسازی، توسعه و تجهیز مدارس استان سیستان و بلوچستان
- سپاه سلمان استان سیستان و بلوچستان
- شهرداری پیشین
- شهرداری زابل
- شهرداری زاهدان
- شهرداری نیمروز
- صدا و سیما استان سیستان و بلوچستان
- مؤسسه فرهنگی ابوتراب
- مؤسسه فرهنگی هنری ابناء الرسول (ص) تهران
- مؤسسه مطالعاتی و تحقیقاتی شهید قلنبر
- هیأت رزمندگان اسلام استان سیستان و بلوچستان

■ پیوست ۳

حبیب

در قاب خاطره‌ها



سردار شهید حاج حبیب لک زایی و سردار شهید نورعلی شوشتری



سردار شهید حاج حبیب لک زایی



سردار شهيد حاج حبيب لك زاي و آيت الله سليمانى، نماينده ولى فقيهه در استان سيستان و بلوچستان
و امام جمعه زاهدان و دكتر شيخ زاده معاون استاندار



سردار شهيد حاج حبيب لك زايى



سردار شهید حاج حبیب لک زایی در جمع اعضای ستاد احیاء امر به معروف شهرستان دلگان



سردار شهید حاج حبیب لک زایی در همایش ولایتمداران سیستان



IQNA

سردار شهید حاج حبیب لک زایی در جمع اعضای ستاد احیاء امر به معروف استان سیستان و بلوچستان



از راست: پدر شهیدان خداری، سردار فرهادی و سردار شهید حاج حبیب لک زایی



سردار شهید حاج حبیب لک زایی و حجت الاسلام والمسلمین قربان پور، مدیر کل تبلیغات اسلامی استان سیستان و بلوچستان



سردار شهید حاج حبیب لک زایی و امام جمعه زابل به همراه جمعی از مسؤولان در حال انتقال پرچم متبرک آستان مقدس حضرت ابا عبدالله الحسین(ع)



سردار شهید حاج حبیب لک زایی در کنار پدر، در جوار حرم حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام

سردار شهید حاج حبیب لک زایی در جوار مسجد حضرت رسول اکرم (ص) در مدینه منوره



Photo: RASA

اعضای هیات امنای گلزار شهدای حضرت رسول اکرم (ص) شهرستان نیمروز (ادیمی) در حضور آیت الله سلیمانی



شهیده نسترن خسروی

شهیده مطهره نارویی

از شهدای فاجعه تروریستی تاسوعای چابهار



شهید حسینیعلی پیغان

(ر.ک: همین کتاب، صفحه ۳۱۳ تا ۳۱۹)



شهیده مطهره نارویی

(ر.ک: همین کتاب، صفحه ۲۸۳ تا ۳۱۱)

مجمع فرهنگی
سردار شهید حاج
حبیب لک زایی

بنیاد حضرت مهدی
موعود (عج) استان
سیستان و بلوچستان

سناد احیاء امر به معروف
و نهی از منکر استان
سیستان و بلوچستان



گلزار شهدای حضرت
رسول اکرم (ص)
شهر ادیمی

ABNA.ir

خبرگزاری
اهل بیت (ع) - ابنا
وابسته به مجمع
جهانی اهل بیت (ع)



مؤسسه فرهنگی
هنری عری شیان
کویور تاسوکی



فراخوان نخستین همایش

یادواره اولین سالگرد شهادت سردار سرتیپ پاسدار حاج حبیب لک زایی

طرح اولیه آثار هنری: پانزده
شهریور ماه ۱۳۹۲
زمان ارسال اصل مقالات و آثار:
پایان شهریور ماه ۱۳۹۲

محورهای همایش
۱. زندگی، شرح حال، کارنامه و فعالیت ها
۲. سیره اعتقادی، بینشی و ولایی
سردار لک زایی
۳. سیره اخلاقی و تربیتی سردار
لک زایی
۴. سیره رفتاری و عملی سردار
لک زایی

ابوالشہید، سردار رشید سپاه اسلام، سرتیپ شهید حاج
حبیب لک زایی، بیش از سی سال در استان سیستان و
بلوچستان به خدمت اشتغال داشت. وی کارش را از نخستین
رده های سپاه آغاز کرد و تا فرماندهی سپاه سلمان پیش رفت
در حالی که بیش از بیست و چهار سال جراحات های دفاع
مقدس را با خود به یادگار داشت.

نشانی پستی: زاهدان، صندوق پستی:
۹۸۱۵۵-۱۱۹۱
وبسایت: www.arshiyankavir.ir
پست الکترونیک: arshiyankavir@gmail.com

قالب های ارائه اثر
مقاله، شعر، خاطره، متن ادبی،
عکس، فیلم، ویلاگ، دلنوشته،
یادداشت، فیلمنامه، نمایشنامه،
طراحی تندیس، تم سازی برای
گوشی تلفن همراه، طراحی نرم
افزار چندرسانه ای و ...

حضور فعال در قامت استادی دانشگاه، مؤسس و رئیس هیأت
امانی گلزار شهدای حضرت رسول اکرم (ص) شهر ادیمی،
مدیر عامل بنیاد حضرت مهدی موعود (عج)، دبیر ستاد احیاء
امر به معروف و نهی از منکر، رئیس هیأت مدیوره مؤسسه
خیریه امدادگران عاشورا در استان سیستان و بلوچستان،
عضو هیأت زرمندگان اسلام، نماینده اینترگران استان
سیستان و بلوچستان در مجلس اینترگران کشور در شمار
فعالیت های فرهنگی واجتماعی آن عزیز است.

فکس: ۰۵۴۳۲۸۵۶۹۰۳ - تلفن:
۰۹۱۰۹۶۱۶۱۵۲

مهلته ارائه آثار
همایش در مهرماه ۱۳۹۲ برگزار
خواهد شد.
زمان ارسال چکیده مقالات یا

با توجه به آرمان های بلند و قدسی این سردار والامقام، نسل
کنونی و نسل های آینده از ما انتظار دارند ابعاد شخصیتی این
عزیز را معرفی نمایند.
ما بر این باوریم که سردار لک زایی در شمار شهدایی است که
دارای شخصیت بسیار نافذ و تاثیرگذار در استان سیستان و
بلوچستان - چه در بعد معنوی و چه در بعد ولایی، اعتقادی،
اجتماعی، فرهنگی و نظامی - بود و از این رو می توان آثار
مختلفی درباره ایشان به نگارش در آورد.

نشانی در زاهدان: تقاطع خیابان آیت الله
کعیمی و آیت الله مصطفی خمینی، ستاد
احیاء امر به معروف و نهی از منکر و
بنیاد حضرت مهدی موعود (عج) فکس:
۰۵۴۱۳۲۵۰۷۷۰

نشانی در زابل: خیابان بعثت، جنب
دبیرستان نمونه امام علی بن ابی طالب
امیرالمومنین، بنیاد فرهنگی حضرت
مهدی موعود (عج) تلفن و فکس:
۰۵۴۲۲۴۳۳۱۸

- | | | | | | | | | | | |
|---|--|---|--|--|--|--|---|--|--|--|
| دفتر تبلیغات
مؤسسه مطالعاتی
و تحقیقاتی
شهید قنبر
کنور | دانشگاه
سیستان و
بلوچستان | اداره آموزش و
پرورش استان
سیستان و
بلوچستان | مؤسسه
فرهنگی هنری
آبنا، (سول) (ص) استان سیستان و
بلوچستان | اداره کل فرهنگ
و ارشاد اسلامی
استان سیستان و
بلوچستان | سپاه سلمان
استان سیستان و
بلوچستان | اداره کل تبلیغات
اسلامی
زاهدان و نیمروز استان سیستان و
بلوچستان | شهرداری های
استان سیستان و
بلوچستان | بنیاد شهید و
امور ایثارگران
استان سیستان و
بلوچستان | صدا و سیما
استان سیستان و
بلوچستان | بنیاد حفظ آثار
و نشر ارزشهای
دفاع مقدس
استان سیستان و
بلوچستان |
| دانشگاه،
دردآوری و
علوم دریایی
علوم چهار | تیب تکاور ۱۱۰
سلمان فارسی
استان سیستان
و بلوچستان | مرکز مدیریت
حوزه های علمیه
استان سیستان
و بلوچستان | سازمان توساری،
توسعه و تجهیز
مدارس سیستان و
بلوچستان | دانشگاه زابل | دانشکده علوم
قرآنی زاهدان | پردیس رسالت
دانشگاه فرهنگیان
استان سیستان و
بلوچستان | دانشگاه
استان سیستان و
بلوچستان | استانداری استان
سیستان و
بلوچستان | دانشگاه آزاد
اسلامی
استان سیستان و
بلوچستان | هیأت زرمندگان
استان سیستان و
بلوچستان |

حیبها

او که از دامن علم پدر و از میان امواج خون مظلومانه
پسر و از درون اخلاص در عمل، سر برکشیده بود و
خود بخش عمده از سلامتی را هدیه رهبری و نظام
کرده بود، در مقام عروج با معراجیان خداجوی برآمد.
آری! ابر مرد سریلند و سراقراز سردار جانباز حیب
لکزایی در جایگاهی است که مرا یارای توصیف
نیست. نه از جایگاه سپاه و پاسداریش و نه از عنوان
رزم و جانبازیش و نه از درد و رنج پنهانش و نه از
متانت و وقار و رازداریش و نه از سمت‌های متعدد
حکومتی‌اش؛ جز آنکه میهم و سربسته و مجمل و
پیوسته در مقام تشکر و عذرخواهی برآیم. خداوند
او را با اولیانش محشور فرماید.

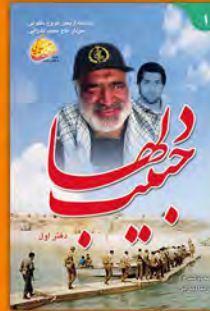
از همین مجموعه منتشر شده است:



حیب دلها
دفتر سوم



حیب دلها
دفتر دوم



حیب دلها
دفتر اول



شابک: ۹-۷۶۷-۵۲۹-۵۲۴-۹۶۴-۹۷۸



انتشارات

مؤسسه فرهنگی - هنری
ابناء الرسول (ص)